

بسم الله الرحمن الرحيم

ارزش علم

شرف و فضیلت "علم" آن چنان روشن و مسلّم است که نیازی به استدلال و اقامه‌ی برهان ندارد. علم شرفی به آدمی می‌بخشد که با داشتن آن به هیچ عامل شرف‌بخش دیگری نیاز نیست. در حالی که آدم جاهل و نادان، چنان پستی و ذلّت در خویش احساس می‌کند که با هیچ عاملی قادر بر رفع آن نمی‌گردد. این حدیث شریف از حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقول است:

كَفَى بِالْعِلْمِ شَرَفًا أَنْ يَدَّعِيَهُ مَنْ لَا يُحْسِنُهُ وَ يَفْرَحُ إِذَا نُسِبَ إِلَيْهِ
وَ كَفَى بِالْجَهْلِ ذِمًّا يَبْرَأُ مِنْهُ مَنْ هُوَ فِيهِ؛^۱

در شرف‌بخشی علم و کافی بودن آن از هر شرفی همین بس که کسی که فاقد آن است، ادّعای داشتنش را می‌کند و از این که او را به "علم" نسبت دهند و عالمش بخوانند، خوشحال می‌گردد و در کفایت زشتی

۱- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۸۵، حدیث ۱۰۷.

و ننگینی ”جهل“ همین بس که کسی که واجد آن است، از آن بیزاری می جوید [و خود را مبرّا و منزّه از آن می شمارد].

هم فرح بخش و هم غم انگیز

ما در زمانی به سر می بریم که به فضل خدا گرایش مردم مخصوصاً طبقه ی جوان را به تحصیل علم دین و فهم معارف اسلام و احکام قرآن رو به تزاید و گسترش می بینیم و از این جهت بسیار مسروریم و خدا را شاکریم. ولی از جهت دیگر می دانیم که در هر عصر و در میان هر قومی افرادی یا گروه هایی پیدا می شوند که هوای جاه و حبّ مقام و ریاست و شهرت در وجودشان حاکم است و پیوسته در این فکر و اندیشه اند که به طریقی خود را در میان مردم مطرح کنند و جمعی را به دنبال خود بپندازند و نوعی تشخّص و تعین به دست آورند، سرانجام به اهداف نفسانی و ای بسا به اغراض شیطانی خود نایل شوند و نیز گروه دیگری وجود دارند که به فرموده ی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

هَمَجٌ رَعَا: أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ؛^۱

نابخردانی بی سروپا که دنبال هر صدایی می دوند و با هر بادی به حرکت در می آیند.

این گروه، بی آن که بفهمند و بشناسند، به دنبال گروه نخست به راه می افتند و بدون این که خود بدانند، آنها را در رسیدن به مقاصد شومشان تشجیع

۱- نهج البلاغه ی فیض، باب الحکم، حکمت ۱۳۹.

و تحریض و یاری می کنند و مع الاسف، همیشه و در هر زمان، اتصال و به هم پیوستگی این دو گروه، یعنی گروه شیطان و گروه نادان، منشأ و منبع هرگونه شرّ و فساد بوده است؛ چنان که باز از حضرت مولی المتّقین علیه السلام منقول است که:

قَصَمَ ظَهْرِي، عَالِمٌ مُتَهَتِّكٌ وَ جَاهِلٌ مَنَّسِكٌ؛^۱

کمرم را شکسته است دانای پرده در بی پروا و نادان عبادت پیشه‌ی بی محتوا.

و نیز از آن حضرت نقل شده است:

إِنَّ أَخَوْفَ عَلَىٰ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنَ الدَّجَالِ أَيْمَةٌ مُضِلُّونَ وَ هُمْ رُؤَسَاءُ أَهْلِ الْبِدْعِ؛^۲

خطرناک تر و هراس انگیزتر از دجال* بر این امت، پیشوایانی گمراه کننده اند و آنان سر دسته‌ی بدعت گذارانند [که بی دینی را در لباس دینداری به خورد مردم می دهند].

و همان حضرت ضمن حدیث دیگری فرموده است:

فَاتَّقُوا الْفَاسِقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ الْجَاهِلَ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ. أُولَٰئِكَ فِتْنَةٌ كُلٌّ مَفْتُونٍ. فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: يَا عَلِيُّ! هَلَكَ أُمَّتِي

۱- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۱۱، حدیث ۲۵.

۲- شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، جلد ۲۰، حکمت ۶۳۲.

* دجال: مردی کذاب و فریب دهنده که در آخر الزمان ظهور می کند و مردم را می فریبد.

عَلَى يَدَيْ كُلِّ مُنَافِقٍ عَلِيمُ اللِّسَانِ^۱

اینک پرهیزبد از عالمان فاسق بی تقوا و جاهلان عبادت پیشه‌ی ناآگاه! اینان سبب گرفتاری هر گرفتاری و مایه‌ی فریب هر فریب خورده‌ای هستند. چرا که من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: ای علی، هلاک و تباهی امت من [پیوسته] به دست هر منافق داناى زبان آور است.

آری، ما مشاهده می‌کنیم که در عصر و زمان ما و در میان مردم ما نیز این چنین افراد و گروه‌ها بس فراوانند و برای راهیابی به افکار ساده‌اندیشان زودباور، به غایت تلاش می‌کنند و از جمله راه‌های نفوذ آن جاه‌طلبان حيله‌گر در قلوب این ساده‌دلان زودباور، همانا مسئله‌ی گرایش مشتاقانه‌ی نسل جوان به فراگیری علوم مربوط به اسلام و آگاهی از حقایق آسمانی قرآن است.

آری، این تقاضا که از سرشت و فطرت آدمی سرچشمه گرفته و با تأکیدات و ترغیبات قرآن کریم و پیشوایان شرع مقدّس به اوج خود رسیده است، زمینه‌ای مستعدّ و بازاری گرم برای عرضه‌ی امتعه‌ی فاسد اغواگران ابلیسی به وجود آورده که یک سلسله مطالب سست و بی‌اساس و احیاناً ضلال‌انگیز را که محصول اوهام و خیالات خود و یا گذشتگان از منحرفین است، با پوسته‌ای از ظواهر شرع اقدس و آیات متشابه و احادیث مبهم، با زیرکی و تردستی خاصّی

۱- خصال صدوق، صفحه‌ی ۶۹ و بحار الانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۰۶، حدیث ۳.



می آریند و به گونه‌ای دور از چشم تیزبین آگاهان بصیرِ امین به خورد ساده‌دلانِ سطحی نگر می‌دهند و آن بیچارگان ناآگاه را به انحراف در عقیده و عمل وا می‌دارند و سرانجام از سعادت ابدی محرومشان می‌سازند!

و لذا موضوع گرایش روزافزون جوانان به فراگیری علوم و به خصوص علوم اسلامی در عصر ما به همان اندازه که فرح‌بخش و سرورانگیز است، به همان قدر از نظر زمینه‌ساز بودنش برای نفوذ تباهی‌آورِ اضلال‌گرانِ خائن، تأسّف‌بار و غم‌انگیز است.

کدام علم و کدام معلّم؟

به همین جهت، در این شرایط فوق‌العاده خطیر و حسّاس بسیار لازم است که نسل عزیز جوان **اولاً** در مقام تشخیص و تمییز علوم برآیند و بدانند و بشناسند که تحصیل کدام علم در مرتبه‌ی اعلای اهمیت و اولویّت قرار گرفته و در تحقّق بخشیدن به سرنوشت انسانی و اسلامی آنها دخالت تامّ و لزوم حتمی و قطعی دارد تا پیش از همه‌ی علوم و بیش از تمام آنها به تحصیل آن پردازند و هیچگاه در به دست آوردن آن، مسامحه و سهل‌انگاری ننمایند و **ثانیاً** به فکر یافتن معلّم لایق و استاد کامل آن علم افتاده و مرجع و **مُلَجَّئ*** برگزینند که هم خبیر بصیر باشد و هم وثیق* امین، تا با مراقبت و هوشیاری کامل در صراط مستقیم دین

* مُلَجَّئ: پناهگاهی.

* وثیق: مورد اعتماد.



حرکت کنند و به دام و کمند ناهلان و جوفروشان گندم‌نما نیفتند.

هدف این نگارش

حال، این جزوه‌ی مختصر به همین منظور از قلم این بی‌بضاعت تنظیم پذیرفت تا هم علم لازم‌التحصیل بر هر فرد مسلمان را معرفی نماید و هم شرایط مرجعیت علمی را در جوّ جامعه‌ی اسلامی و به‌خصوص امت شیعی بیان کند و طبعاً به تناسب بحث، سخنی از دو مسأله‌ی معروف **اجتهاد** و **تقلید** به میان آمده و ضمناً هشدارِ درباره‌ی راهیابی هلاکت‌بار فکر تسنّن به قلب جوانان و نوجوانان داده شده و در پایان نیز به بیماری خطرناک **تصوّف‌گرایی** در بین مردان و زنان و لزوم مبارزه با آن اشاره‌ای شده است. به امید آن که این نگارش تذکری هر چند نارسا برای برخی از برادران و خواهران ایمانی به حساب آید و از این مسیر - **إن شاء الله** - رضای خداوند رحیم کریم حاصل شود و مغفرت و رحمت واسعه‌اش شامل حال همگی گردد.

إِنَّ رَبَّنَا لَذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

۱۴۱۵ هجری قمری - ۱۳۷۳ هجری شمسی

سید محمد ضیاء آبادی



تحصیل چه علمی واجب است؟

رسول خدا ﷺ فرموده است:

طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ إِلَّا إِنْ اللَّهَ يُحِبُّ بُعَاةَ الْعِلْمِ؛^۱

دنبال تحصیل علم رفتن، بر هر فرد مسلمانی واجب است. هان! به

درستی که خدا طالبان علم را دوست می دارد.

از این حدیث شریف استفاده می شود:

اَوَّلًا طلب کردن علم و جستجوگر دانش بودن در ردیف دیگر فرایض دینی و واجبات اسلامی - همچون نماز و روزه و حج و زکات و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر - یک وظیفه‌ی واجب شرعی و یک تکلیف حتمی اسلامی است. چنان که در مجامع حدیثی نیز در ردیف ابواب مختلف عناوین دینی یک باب مخصوص تحت عنوان باب "فَرَضُ الْعِلْمِ وَ وَجُوبُ طَلَبِهِ" قرار داده‌اند.^۲

و **ثانیاً** این تکلیف واجب شرعی اختصاص به گروهی خاص و شرایطی مخصوص ندارد؛ بلکه بر فرد فرد امت اسلامی از هر گروه و تحت هر شرایطی که باشند واجب است. چنان که کلمه‌ی "کُلَّ مُسْلِمٍ" یعنی هر فرد مسلمان، نشان

۱- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۰، حدیث ۱.

۲- از باب نمونه به اصول کافی و بحار الانوار رجوع شود.

دهنده‌ی عموم موضوع است. حتّی مسأله‌ی جنسیت یعنی مرد و زن بودن نیز دخالّتی در حکم ندارد و نباید مذکر بودن کلمه‌ی مسلم توهّم اختصاص حکم به مردان را در اذهان بیاورد. زیرا به اصطلاح آقایان فقها در اینگونه تعبیرات، در موارد بسیار الغای خصوصیت می‌شود و حکم، مترتّب بر حیثیت عموم می‌گردد. مثلاً در حدیث معروف:

اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ^۱

مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند.

آیا می‌شود گفت که چون کلمه‌ی "المسلم" مذکر است پس مقصود تعیین وظیفه‌ی مرد مسلمان است و شامل زن نمی‌شود یا خطابات "يا ايها الذين آمنوا" که در قرآن به صیغه‌ی مذکر آمده است، آیا می‌شود گفت که شامل زنان نمی‌شود؟! در آیه‌ی: "يَوْمَ يُنْظَرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ"^۲ چون کلمه‌ی "مرء" به معنای مرد آمده است، آیا جای این توهّم هست که بگوییم مسأله‌ی دیدن اعمال و کیفر آن در روز جزا مختصّ مردان است و زنان ناظر اعمال و کیفر اعمال خود نخواهند بود؟ آیه‌ی: "إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ"^۳ که با ضمیر مذکر آمده است، آیا به حکم این آیه می‌شود گفت تقوا که معیار مکرمت در نزد خداست، مختصّ

۱- جامع التّعدادات، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۱۰، از رسول اکرم ﷺ.

۲- سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۴۰.

۳- سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳.

مردان است و هیچگونه ارتباطی به زنان ندارد؟ بدیهی است که در تمام این موارد خصوصیت جنسی الغا شده است و حیث عموم از مردان و زنان منظور است. به همین منوال، وجوب طلب علم در حدیث مورد بحث نیز مختص مردان نیست؛ بلکه مطلقاً مُسْلِم یعنی هر فرد مسلمان اعم از مرد و زن مورد تکلیف است. علاوه بر این، در برخی از روایات، کلمه‌ی "و مُسْلِمَة" هم به دنبال کلمه‌ی "مُسْلِم" ذکر شده است^۱ که صریحاً نشان دهنده‌ی تعمیم تکلیف است.

سومین مطلبی که در توضیح این حدیث باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد این است که کدام علم است که تحصیل آن بر هر فرد مسلمانی واجب است؟ غزالی به نقل از مرحوم فیض در کتاب المحجة البيضاء می‌گوید: علما در بیان مراد از این حدیث بیش از بیست نظر داده‌اند! هر گروهی، اهل هر فنّ و علمی که بوده‌اند، همان علم و فنّ خود را به عنوان مراد و مقصود از حدیث ارائه داده‌اند. **متکلمین** از علم کلام که مربوط به اصول عقاید است در ذیل این حدیث سخن گفته‌اند. **فقها** علم به احکام و مسائل حلال و حرام را مقصود اصلی در این روایت دانسته‌اند. **علمای اخلاق** شناختن فضایل و رذایل اخلاقی و پی بردن به راه‌های تزکیه و تهذیب نفس را فریضه‌ی هر مسلمانی معرفی کرده‌اند و **مفسرین** علم تفسیر را و **محدثین** علم حدیث را و همچنین سایر فرق از صاحبان

۱- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۷۷، حدیث ۵۴، نقل از عوالی اللّٰهالی.

فنون و علوم، هر فرقه‌ای علم مخصوص به خود را واجب‌التحصيل به حکم این حدیث شمرده‌اند.

آنگاه خود غزالی نظری می‌دهد که حاصلش این است: از نظر اسلام، برای اُمّت اسلامی واجب و غیر واجب بودن تحصیل هر علمی بسته به ضروری یا غیرضروری بودن متعلّق آن علم است، یعنی هر چه که برای حفظ مصالح ضروری مسلمین - اعمّ از مصالح دنیوی و اخروی - لازم است، تحصیل علم آن واجب است، به وجوب عینی یا کفایی؛ و هر چه که در این حدّ از لزوم و ضرورت نیست، در صورت مشروع بودن، مستحب یا مباح است.^۱

البته، این بیان در حدّ خود بیانی متین و متقن است و بدون هیچ شکّ و تردید، تحصیل هر علمی که بر حسب مقتضیات هر زمان، دخیل در تأمین مصالح ضروری مسلمین و حفظ استقلال و عزّت جهانی آنان باشد، فریضه است و واجب همگانی. نه تنها تحصیل علوم مربوط به اعتقاد و اخلاق و اعمال عبادی، بلکه تحصیل علوم مربوط به شئون گوناگون زندگی همچون سیاست، اقتصاد، فرهنگ، بهداشت و دیگر جهات اجتماعی، تا حدّ خودکفایی و استغنا از ملل غیر مسلمان، یک فریضه‌ی جمعی و واجب عمومی است، چرا که:

...وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا^۲

۱- به کتاب المحجّة البیضاء، جلد ۱، صفحات ۴۳ تا ۴۷ رجوع شود.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۱.

...خدا هرگز نمی‌پسندد که کافران بر مسلمانان تسلط داشته باشند و

دست نیاز مسلمانان در شأنی از شئون زندگی به سوی کافران دراز

گردد.

و همین یک آیه از قرآن کافی است که عرق دینی امت عظیم اسلامی را تحریک کند و خون شرف و عزّت‌خواهی را در رگ‌هایشان بجوشاند تا با یک همّت والای مدد گرفته از توفیق الهی به پا خیزند و دست به یک نهضت وسیع و عمیق علمی و فرهنگی بزنند و در تمام رشته‌های علمی و صنعتی متخصصین کامل و ماهر بپرورانند و گرد ذلّت احتیاج به بیگانگان را از چهره‌ی ملّت خود بزایند و در این صورت:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...^۱

کسانی که در راه [جلب رضای] ما به سعی و تلاش و کوشش

بپردازند، ما به طور قطع آنها را به طرق خویش [که راه‌های نیل به

شرف و عزّت است] هدایت می‌کنیم...

آری، این مطلب به جای خود درست و مسلم و مورد تأیید قرآن و احادیث

فراوان است.

ولی باید دید آیا حدیث مورد بحث نیز ناظر به همین مطلب است یا

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۹.

خیر، لحن و لسان این حدیث طوری است که تنها علوم مربوط به عقاید و اخلاق و عمل را فریضه‌ی هر فرد مسلم معرفتی می‌کند. حال، آنچه به نظر می‌رسد این است که کلمه‌ی "کلّ مسلم" قرینه است بر این که مراد از "علم مفروض الطّلب" تمام علوم نیست. زیرا بدیهی است که یک نفر انسان نمی‌تواند تمام علوم مربوط به امور زندگی فردی خود را از قبیل صنعت و تجارت و فلاحت، طب و نجاری و معماری، آهنگری و خیاطی و کفّاشی و... یاد بگیرد، تا چه رسد به امور اجتماعی یک ملت مانند سیاست و اقتصاد و فرهنگ و ارتش و....

ممکن است گفته شود: مقصود، طلب جمعی است نه فردی، یعنی بر جامعه و امت اسلامی واجب است تمام علوم را به گونه‌ی توزیع و تقسیم تحصیل کنند، نه این که فرد فرد مردم موظّف باشند تمام علوم را بیاموزند.

در جواب عرض می‌شود: عبارت "کلّ مسلم" به معنای هر فرد است و به اصطلاح اهل فنّ، عامّ استغراقی است نه عامّ مجموعی یا بدلی و به عبارت دیگر: مفاد جمله‌ی "فریضة علی کلّ مسلم" به قرینه‌ی کلمه‌ی "کلّ" وجوب عینی است نه وجوب کفایی و چون ممکن نیست تمام افراد مسلمان به طور واجب عینی مکلف به تحصیل تمام علوم باشند، پس مقصود از حدیث شریف باید تحصیل قسم خاصی از علوم باشد تا با وجوب عینی آن سازگار شود و آن قسم خاص نیز به قرینه‌ی کلّ مسلم باید علم مربوط به عقاید و اخلاق و عمل باشد.

زیرا بدیهی است یک فرد مسلمان از آن نظر که مسلمان است و معتقد به

از امام صادق عليه السلام منقول است که پس از نقل حدیث مورد بحث از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

أَيُّ: عِلْمُ التَّقْوَىٰ وَ الْيَقِينِ؛

مقصود از علم واجب التحصیل در حدیث مزبور علم تقوا و یقین است.
و مرحوم علامه مجلسی در بیان همین تفسیر امام صادق علیه السلام فرماید:
عِلْمُ التَّقْوَى هُوَ الْعِلْمُ بِالْأَوَامِرِ وَ التَّوَاهِیِ وَ التَّكَالِیِفِ الَّتِی یُنْتَقَى
بِهَا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ عِلْمُ الْیَقِیْنِ عِلْمٌ مَا تَتَعَلَّقُ مِنَ الْمَعَارِفِ

بِأُصُولِ الدِّينِ؛^۱

علم تقوا عبارت از پی بردن به اوامر و نواهی و تکالیف الهی است که با عمل به آنها آدمی از عذاب خدا مصون می گردد و علم یقین عبارت از معارف و شناخت های مربوط به اصول دین و معتقدات قلبی است.

سلیم بن قیس می گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود:

الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمٌ لَا يَسَعُ النَّاسَ إِلَّا النَّظَرُ فِيهِ وَهُوَ صِبْغَةُ
الْإِسْلَامِ وَ عِلْمٌ يَسَعُ النَّاسَ تَرْكُ النَّظَرِ فِيهِ وَهُوَ قُدْرَةُ اللَّهِ
عَزَّوَجَلَّ؛^۲

علم دو قسم است: یکی علمی که مردم، مجاز به ترک فرا گرفتن آن نیستند و باید تمام مسلمانان از مرد و زن آن را بیاموزند و آن علمی است که رنگ اسلام و مسلمانی به انسان می بخشد [و آدمی با نداشتن آن علم مسلمان نخواهد بود و آن هم بسیار روشن است که علم عقاید است و علم به احکام] و آن دیگر علمی است که آموختن آن بر همه کس واجب نیست و آن علم به کائنات است و آگاهی از خواص و اسرار مخلوقات و پی بردن به عظمت قدرت حضرت حق

۱- بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۳۲.

۲- خصال صدوق، باب الاثنین، حدیث ۳۰.

تعالی شأنه العزیز.

این دو حدیث شریف نیز چنان که واضح است، علم واجب التّحصیل بر همه کس را علم عقاید و احکام معرّفی می کنند.

وجوب عینی و کفایی در تحصیل علم عقاید و احکام

هر یک از این دو نوع علم از جهت وجوب تحصیل نیز دارای دو رتبه است: وجوب عینی و وجوب کفایی. تحصیل علم عقاید تا حدّ به دست آوردن اعتقاد قاطع جازم به معتقدات، واجب عینی است؛ هر چند دارنده‌ی آن توانا بر دفع شبهات و حلّ تشکیکات نباشد. تحصیل این مقدار از علم بر کلّ افراد مسلمین از مرد و زن، عالم و عامی، واجب است و بر احدی سستی در امر طلب جایز نیست. ولی به دست آوردن معارف و علوم اعتقادی تا حدّی که دارنده‌ی آن توانا بر حلّ شکوک و دفع شبهات از اذهان مردم بشود واجب عینی نیست که بر همه کس واجب باشد، بلکه واجب کفایی است. یعنی همین که افرادی از امت اسلامی در مقام تحصیل آن مقدار از معارف برآمدند که می توانند با سلاح قاطع علمی خود در سنگر دفاع از حریم اعتقادات خود و سایر افراد امت قرار گیرند و به "رجم شیاطین" و دفع تهاجم ابلیسی ملحدین بپردازند، تکلیف از دیگران برداشته می شود و ملزم به یاد گرفتن بیش از حدّ اعتقادات شخصی خود نخواهند بود.

و اما واجب عینی از تحصیل علم به احکام، آن قدری است که هر کسی بر

حسب وضع و شرایط موجود حال حاضر خویش، از زمان و مکان و سنّ و شغل و سفر و حضر و دیگر خصوصیات زندگی، علم به احکام مسائل مربوط را که پیش آمده یا ممکن است پیش آید، از عبادات و معاملات و معاشرت، به دست آورده باشد تا در مقام عمل، متحیّر و سرگردان نماند و این مقدار از تحصیل علم به احکام فرعی عملی نیز بر فرد فرد مسلمانان از مرد و زن و عالم و عامی واجب است، خواه از طریق اجتهاد و استنباط فتّی تخصّصی باشد خواه از طریق تقلید از مجتهد و حدّ واجب کفایی این نوع از علم همان وصول به مرتبه‌ی اجتهاد و به دست آوردن ملکه‌ی استنباط احکام از ادلّه‌ی تفصیلیّه است که از آن در اصطلاح متداول کنونی تعبیر به فقه و اجتهاد می‌شود و صاحب آن مرتبه هم فقیه و مجتهد نامیده می‌شود.

تحصیل این مقدار از علم به احکام الهی هم مانند دیگر واجبات کفایی بر عموم امت اسلامی واجب است، امّا نه به وجوب عینی فردی بلکه به وجوب کفایی جمعی. یعنی همین که فردی یا افرادی در حدّ کفایت در مقام تحصیل آن برآمدند و رفع نیاز از جامعه‌ی اسلامی نمودند، از دیگران اسقاط تکلیف می‌شود و در غیر این صورت تمام افراد امت اسلام موظّف به تحصیل آن علم می‌باشند و در صورت ترک آن، همگی مسئول و محکوم به عذاب و عقاب می‌گردند و البتّه، حدیث شریف، چنان که بیان شد، به قرینه‌ی کلمه‌ی کلّ دلالت بر وجوب عینی دارد و قهراً ناظر به همان رتبه‌ی اوّل از علم عقاید و احکام است که تحصیل

آن بر هر فرد مسلمانی واجب است.

و اما مطلوبیت وصول به مرتبه‌ی تخصص در علم عقاید و تحصیل نیروی حلّ شکوک و دفع شبهات و همچنین رسیدن به رتبه‌ی اجتهاد و به دست آوردن ملکه‌ی استنباط احکام از ادله‌ی دیگر، از آیات و روایات استفاده می‌شود، مانند آیه‌ی کریمه‌ی "تَفَرَّ":

...فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ
لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ...^۱

...چرا از هر گروهی طایفه‌ای از آنان کوچ نمی‌کنند تا در دین [و
معارف و احکام اسلام] آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به
سوی قوم خود آنها را انداز نمایند؟...

این آیه‌ی شریفه صریحاً دستور می‌دهد که گروهی از مسلمین باید در دین
"تَفَقَّهُ" کنند و دیگران را از تَفَقُّه خود بهره‌مند سازند. کلمه‌ی تَفَقُّه مشتق از ماده‌ی
فقه است و فقه در لغت به معنای فهم عمیق و بصیرت کامل درباره‌ی مطلبی و پی
بردن به حقیقت پنهان آن است؛ چنان که راغب در مفردات آورده است:

الْفَقْهُ هُوَ التَّوَصُّلُ إِلَى عِلْمٍ غَائِبٍ بِعِلْمٍ شَاهِدٍ؛

فقه آن است که از یک امر ظاهر و پیدا به یک حقیقت ناپیدا و نهان

پی برده شود.

و در تعریف تفقه نیز می گوید:

تَفَقَّهَ: إِذَا طَلَبَهُ فَتَخَصَّصَ بِهِ؛

طلب کرد آن را [علم به احکام شریعت را] و در آن تخصص به

دست آورد.

این آیه ی کریمه در مسأله ی لزوم و وجوب کفایى تحصیل رتبه ی اجتهاد و تخصص در علوم اسلامی، مورد استناد و استدلال علمای عظام است و همچنین روایاتی که در مقام تأکید و تشویق به تحصیل علم به منظور دفاع از حریم عقیده و ایمان امت اسلامی و به ویژه اتباع آل محمد علیهم السلام وارد شده دالّ بر مطلب است، از جمله این احادیث:

امام علی علیه السلام می فرمایند:

مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا عَالِمًا بِشَرِيعَتِنَا فَأَخْرَجَ ضُعَفَاءَ شِيعَتِنَا مِنْ ظُلْمَةٍ جَهْلِهِمْ إِلَى نُورِ الْعِلْمِ الَّذِي حَبَوْنَاهُ بِهِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَأْسِهِ تاجٌ مِنْ نُورٍ يُضِيءُ لِأَهْلِ جَمِيعِ تِلْكَ الْعَرَصَاتِ وَ عَلَيْهِ حُلَّةٌ لَا يَقُومُ لِأَقَلِّ سِلْكٍ مِنْهَا الدُّنْيَا بِحِذَائِهَا.

تَمَّ يَنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى: يَا عِبَادَ اللَّهِ! هَذَا عَالِمٌ مِنْ تَلَامِيذَةِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام. أَلَا فَمَنْ أَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ حَيْرَةٍ جَهْلِهِ فَلَيْتَشَبَّثَ بِنُورِهِ لِيُخْرِجَهُ مِنْ حَيْرَةٍ ظَلَمَتْ هَذِهِ الْعَرَصَاتِ

إِلَى نُزْهَةِ الْجَنَانِ. فَيُخْرِجُ مَنْ كَانَ عَلَّمَهُ فِي الدُّنْيَا خَيْرًا أَوْ فَتَحَ
عَنْ قَلْبِهِ مِنَ الْجَهْلِ قُفْلًا أَوْ أَوْضَحَ لَهُ عَنْ شُبْهَةٍ^۱

هر کسی از شیعه‌ی ما که عالم به شریعت ما باشد و ضعفای شیعه‌ی ما را [که ناتوانی علمی دارند] از ظلمت جهل و نادانی بیرون آورد و به روشنایی علمی که ما به او عطا کرده‌ایم وارد سازد، روز قیامت وارد محشر می‌شود در حالی که تاجی از نور بر سر دارد و برای محشریان می‌درخشد و جامه‌ای بر تن دارد که دنیا با تمام جهات و جوانبش برابری با کوچکترین نخ آن نمی‌کند.

آنگاه منادی از جانب خداوند متعال ندا می‌کند: ای بندگان خدا، این عالمی از شاگردان آل محمد ﷺ است. حال، هر که در دنیا به برکت علم او از حیرت جهل بیرون آمده است، امروز به نور او متشبث شود تا از ظلمت این عرصات نجاتش دهد و به نزهتگاه بهشتی واردش سازد. پس آن عالم تمام کسانی را که در دنیا مطلب خوبی تعلیمشان کرده و یا قفلی از قفل‌های جهل از دلشان گشوده و یا شبهه‌ای از شبهات [دینی یا علمی]‌شان را رفع کرده است، از ظلمت حیرت آن عرصات نجات می‌دهد.

امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ بِالثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيَّتَهُ
يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضُعْفَاءِ شِيعَتِنَا وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ
عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شِيعَتُهُ التَّوَّاصِبُ؛

أَلَا فَمَنْ انْتَصَبَ لِذَلِكَ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ
وَ التُّرُكَ وَ الْخَزَرَ أَلْفَ أَلْفٍ مَرَّةٍ لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَذْيَانِ مُحِبِّينَا وَ
ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَبْدَانِهِمْ؛^۱

علمای شیعی ما سرحددارانی هستند که بر سر مرزها و حدود و
ثغور ایمان مردم مستقر گشته اند و با کمال هوشیاری از هجوم
ناگهانی شیطان و اتباعش جلوگیری می کنند و ضعفای شیعه را در
پناه قدرت علم و ایمان خود از فتنه ها و وسوسه های ابلیس و یارانش
در امان نگه می دارند.

نوید! که متصدیان این منصب به نزد خدا هزار هزار بار از مجاهدین با
روم و ترک و خزر افضل و باارزش ترند؛ زیرا سربازان مجاهد در
میدان نبرد از جسم مسلمانان دفاع می کنند، اما علما و مرزبانان
روحانی از گوهر ایمان مردم دفاع می کنند و حافظ ادیان آنان هستند.

امام هادی علیه السلام می فرماید:

لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِنَا مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ
الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الدَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى وَ الْمُتَقِدِّينَ
لِضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شَبَاكِ ابْلِيسَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ مَرَدَّتِهِ وَ مَنْ
فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ تَعَالَى. وَلَكِنَّهُمْ
الَّذِينَ يُمَسِكُونَ أَرْمَةً قُلُوبِ ضَعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِكُ صَاحِبُ
السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا. أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛^۱

اگر نه این باشد که پس از غیبت قائم ما عالمانی [در بین مردم] باقی
می ماندند و مردم را به سوی آن حضرت دعوت و راهنمایی می کنند
و با اقامه ی حجت ها و بیان ادله ی روشن الهی از دین حق دفاع
می کنند و بندگان ضعیف خدا را از دام های ابلیس لعین و دستیاران
پلید او می رهانند [آری اگر این عالمان نبودند] احدی در راه دین
خدا باقی نمی ماند و جملگی مرتد از دین حق می شدند. و لکن این
عالمان شیعه اند که دل های ضعیف شیعه را [از تزلزل و اضطراب] نگه
می دارند، آنگونه که ناخدای کشتی سگان کشتی را نگه می دارد [و
سمت حرکت کشتی را تعیین می کند] و آنانند که در نزد خداوند

عزّوجلّ، برترین بندگانند.

و می‌شود گفت: احادیثی که خطاب به امت اسلامی به صورت عموم آمده است، ناظر به وجوب کفایی جمعی است، آن هم نسبت به تمام علومی که در زندگی مادی و معنوی انسان‌ها ضرورت دارد. یعنی باید جامعه‌ی مسلمین در تمام رشته‌های علمی مورد نیاز، متناسب با مقتضیات هر عصری، تا حدّ خودکفایی دارای تخصّص کامل بلکه پیشرو قافله‌ی علم و صنعت و هنر باشند و هیچگاه احساس نکنند به علوم دیگران نیاز دارند و از این قبیل است این روایات:

أُطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ؛^۱

در سراسر عمر از گهواره تا گور در طلب علم باشید.

یعنی تحصیل علم، فصل و زمان معینی ندارد؛ در همه حال و در هر سنّ و سالی انسان باید در جستجوی علم و کسب دانش باشد.

أُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ؛^۲

علم را طلب کنید و به دست آورید، اگر چه در چین باشد.

در این حدیث، به تعمیم تحصیل علم از حیث مکان اشاره شده است، همانگونه که در حدیث پیشین به تعمیم از حیث زمان اشاره شده بود. یعنی وجوب تحصیل علم از نظر شرع مقدّس اسلام نه محدود به زمانی خاص و نه

۱- حدیث مشهوری است از رسول اکرم ﷺ.

۲- بحارالانوار، جلد ۱، صفحه ۱۷۷، از رسول خدا ﷺ.

مشروط به مکانی مخصوص است، بلکه اگر به دست آوردن علمی مستلزم سفر به دورترین نقاط جهان نیز باشد، تحصیل آن بر مسلمانان لازم است و ظاهراً علت این که نام چین در حدیث شریف برده شده، این است که در آن روز از دورترین نقاط جهان که مردم آن زمان می توانستند به آنجا بروند، با نام چین یاد می شده است و یا احتمالاً در آن روز چین یک مرکز علمی شناخته شده ای بوده است. همچنین رسول خدا ﷺ فرموده است:

الْعِلْمُ مَحْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَ قَدْ أُمِرْتُمْ بِطَلْبِهِ مِنْهُمْ؛^۱

علم [همچون گوهرهای نفیس و گرانقدر] در خزانه ی اهلش مکنون است. شما موظفید آن را از اهلش طلب کنید و یاد بگیرید.

امام سجّاد علیه السلام می فرماید:

لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ يَسْفِكُ الْمُهْجِ وَ خَوْضِ اللَّجَجِ؛^۲

اگر مردم می دانستند چه بهره ها در طلب علم هست [و در نتیجه ی تحصیل علم به چه سعادت ها می رسند] دنبال آن می رفتند، اگرچه مستلزم ریختن خون دل ها و فرو رفتن در دریاها می شد.

این حدیث شریف برکات طلب علم را علاوه بر دنیا، به عالم پس از مرگ

۱- بحارالانوار، جلد ۱، صفحه ی ۱۷۷، حدیث ۵۲.

۲- همان، صفحه ی ۱۸۵، حدیث ۱۰۹.

نیز توسعه و تعمیم می‌دهد که اگر دنبال علم رفتن مستلزم این شود که آدمی در این راه کشته شود و یا در اعماق دریاها و اقیانوس‌ها غرق شود، باز از سعادت‌های ابدی که محصول طلب علم است، در سرای آخرت برخوردار خواهد بود و حتی شرع مقدّس از جهت معلّم نیز محدودیت خاصی قائل نیست؛ یعنی لازم نمی‌داند که یک فرد صاحب دانش یا یک مرکز علمی که مسلمانان به علمش نیاز دارند حتماً یک فرد مسلمان یا یک مرکز اسلامی باشد، چنان که رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَحَيْثُ وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا؛^۱

حکمت، گمشده‌ی مؤمن است؛ در هر جا که آن را بیابد [بر می‌دارد]
و [او نسبت به آن سزاوارتر از دیگران است].

و نیز امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ. فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ؛^۲

حکمت، گمشده‌ی مؤمن است. پس آن را فراگیر، اگرچه از اهل
نفاق [و مردم بی‌ایمان] باشد.

در این نوع از احادیث، حکمت - یعنی مطلب حقّ نافع در زندگی انسان
اعمّ از مادی و معنوی - به عنوان گمشده‌ی انسان‌های باایمان معرفی شده است

۱- بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۹۹، حدیث ۵۸.

۲- شرح نهج البلاغه فیض، باب الحکم، حکمت ۷۷.

که صاحب اصلی آن هستند و طبیعی است که هر کس چیزی را گم کرده باشد، در همه جا و نزد همه کس دنبال آن می‌گردد و در هر نقطه که آن را بیابد، با اشتیاق تمام و بدون معطلی آن را بر می‌دارد و به احدی حقّ تقدّم بر خود نمی‌دهد؛ چرا که خود را صاحب اصلی آن می‌داند و خویشتن را اولی و احقّ به اخذ آن می‌شناسد. آری، هر فرد مسلمان باایمان، طبق دستور پیشوای عظیم الشّأنش، به فراگیری تمام انواع علوم و حکم اشتیاق فراوان دارد و جداً جستجوگر آن است.

فَحَيْثُ وَجَدَهَا أَخَذَهَا وَهُوَ أَحَقُّ بِهَا؛

تا اینجا سخن از مدلول حدیث شریف "طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ..." بود و بیان مقصود از علم مفروض الطّلب و توضیح وجوب کفایی و عینی در مورد تحصیل علم. حال، می‌پردازیم به بیان چند مطلبی که ذیل حدیث مزبور احتیاج به بحث و تحلیل و بررسی دارد.



تحصیل علم در "مسائل اعتقادی" از طریق استدلال عقلی بر هر مسلمانی واجب عینی است.

بر هر فرد مسلمانی واجب است (به گونه‌ی وجوب عینی) که اصول دین خود را که عبارت از اعتقاد به وجود خدا آفریدگار جهان با صفات کمالش و لزوم نبوت و امامت و حتمیت روز حساب و قیامت است، با دلیل عقلی در حدّ وُسع خود تحصیل کند و قلباً معترف به آنها باشد، هر چند در مقام بیان نتواند دلیل معتقدات خود را تشریح کند یا تشکیکات دیگران را پاسخ گوید و منحرفی را به راه آورد. به دست آوردن این علم و اعتقاد یک وظیفه‌ی همگانی است؛ یعنی از متعمّق‌ترین افکار بشری همچون بوعلی سینا و خواجه نصیر طوسی و فارابی و امثال اینها گرفته تا ساده‌ترین درک‌های عادی از پیرزنان پشم‌ریس روستایی و شتربانان بیسواد صحرائی، همه و همه باید دارای این علم باشند. بنابراین، طبیعی و بدیهی است که به دست آوردن آن باید بسیار ساده و آسان باشد و چنین نیز هست؛ چرا که یک انسان سلیم‌الوجدان دور از هرگونه لجاج و عناد و تعصّب، اگر اندکی خود را از شواغل زندگی پر جنجال مادی فارغ سازد و

به خود بازگردد و گوش هوش به ندای فطرت - یعنی سرشت و خلقت سراسر فقر و نیاز خویشتن - فرا دهد، خواهد دید که آوای استعانت و استمداد از تمام ابعاد و نواحی وجودش بلند است و دست حاجت از سراسر هستی اش به سوی یک کانون جود و بخشش و اعطا دراز است و همه چیز خود را به لسان حال و استمداد از آن منبع فضل و کرم می خواهد و می گیرد. آنگاه اگر به سایر کائنات خارج از وجود خودش توجه کند، در چهره‌ی کل موجودات از جماد و نبات و حیوان و زمین و آسمان نیز نشان فقر و نیاز می بیند و فریاد استعانت و استمداد از زبان حال جمله‌ی ذرات جهان می شنود.

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ؛^۱

و همین فقر و نیاز عالم روشن ترین دلیل بر وجود غنی هستی بخش به عالم است، آن هم مبدأ و هستی بخشی که متّصف به تمام صفات کمالی است که نمونه‌ی آن صفات در مخلوقات گوناگون جهان موجود است؛ چرا که ممکن نیست آفریدگار حیات و علم و قدرت و عقل و شعور و سمع و بصر، خود فاقد این همه باشد که دادن دلیل داشتن است.

خشک ابری که بود زاب تَهی ناید از وی صفت آب دهی

۱- سوره‌ی الزحمن، آیه‌ی ۲۹.

و پس از اعتقاد به صفات کمال خدا که از جمله‌ی آن، صفت حکمت و رحمت و عدالت است، به لزوم هدایت و تنظیم قانون زندگی انسان و بیان و اجرای آن به گونه‌ی عاری از هرگونه خطا و تخلف - که همان مسأله‌ی نبوت و امامت توأم با عصمت است - اعتقاد پیدا می‌کند و به دنبال این اعتقاد، توجه به حتمیت تشکیل موقف حساب برای تمییز متخلف از مطیع نسبت به قوانین خدا و سپس کیفر و پاداش متخلفان و مطیعان در ماورای این جهان، در قلب آدمی حاصل می‌شود. این یک راه بسیار ساده و در عین حال عمومی برای تحصیل علم در مسائل اعتقادی و اصولی دین است که بر هر زن و مرد مسلمانی واجب است و به این معنا حدیث "طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ" درست است و حق است و مسلم.



اجتهاد و تقلید

تحصیل علم در احکام عملی از طریق اجتهاد یا تقلید بر هر مسلمانی واجب عینی است.

هر فرد معتقد به خدا و روز جزا خود را موظف به فراگرفتن دستورهای آسمانی دین و عمل به آنها می‌داند تا دچار عذاب خدا و مهالک پس از مرگ نگردد. بنابراین، از جمله علومی که تحصیل آن بر هر فرد مسلمانی واجب عینی است، علم فقه یعنی علم به احکام الهی است، یا از طریق اجتهاد یا از طریق تقلید. یعنی فرد مسلمان یا باید بکوشد تا با به دست آوردن شرایط لازم اجتهاد، بر استنباط احکام از منابع اصلی آن توانا گردد و یا با مراجعه به متخصصین در فنّ استنباط و اجتهاد از احکام مربوط به اعمال خود آگاه شود.

اجتهاد و تقلید یعنی چه؟

اینجا خالی از تناسب نیست که توضیحی درباره‌ی دو مسأله‌ی اساسی **اجتهاد و تقلید** داده شود تا تشکیکاتی که در این باب از سوی جمعی مغرض فتنه‌انگیز القا می‌گردد و اذهان جمعی ناآگاه بی‌اطلاع از مفاهیم اسلامی را مشوب می‌سازد تبیین و مرتفع گردد. دو واژه‌ی **اجتهاد و تقلید** دارای دو مفهوم

مختلفند و بر اثر عدم تمیز بین آن دو مفهوم، این دو عنوان متین و مقدّس مورد تفتین ماجراجویان قرار گرفته و ساده‌دلان را به شک و تردید و سپس به ذم و نکوهش آن دو اصل اساسی مذهب برانگیخته است.

اجتهاد مردود

کلمه‌ی اجتهاد در مذهب ما که شیعه‌ی امامی هستیم، یک مفهوم منفور و مردود دارد و آن فتوا به رأی خود دادن است و در مسأله‌ای از مسائل دینی بدون استناد به کتاب خدا و سنت رسول اظهار نظر کردن و رأی خود را حکم خدا دانستن و به عبارتی قانونگذاری در دین خدا کردن و این معنای اجتهاد همان روشی است که از نظر اهل تسنن جایز و معمول است، چرا که آنها می‌گویند احکام تمام مسائل در کتاب خدا و سنت رسول تعیین نشده است و کثراً در جریان زندگی انسان مسائلی پیش می‌آید که به اصطلاح "ما لا نصّ فيه" است و فاقد حکم است و لذا معتقدند در اینگونه مسائل باید شخص مجتهد با در نظر گرفتن مصالح و مفاسد و استحسان و استصلاح و امثال این امور، به رأی خود حکمی برای آن امور تعیین و قانونی وضع کند.^۱ و با این روش، اجتهاد می‌شود یک منبع مستقل از منابع تشریع، در عرض کتاب و سنت!! و اجتهاد به این معنی که اجتهاد سنتی است و در واقع مستلزم ناقص بودن دین خداست، در فقه شیعه‌ی جعفری شدیداً مطرود

۱- اهل تحقیق به طبقات ابن سعد، جلد ۶، صفحه ۱۷۹ و مناقب الامام الشّافعی، جلد ۱، صفحه ۴۴۳ رجوع کنند.

و ممنوع است و در روایات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام اکیداً مورد تخطئه و تحذیر قرار گرفته است. این حدیث از امام جعفر صادق علیه‌السلام منقول است:

مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ، فَقَدْ دَانَ بِمَا لَا يَعْلَمُ وَ مَنْ دَانَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ حَيْثُ أَحَلَّ وَ حَرَّمَ فِيمَا لَا يَعْلَمُ؛^۱

کسی که در [دین] مردم به رأی خود فتوا دهد، طریقی را که علم به حقایق آن ندارد دین خود دانسته و چنین کسی به ستیز با خدا برخاسته است، چرا که فتوا به حلال و حرام بودن چیزی که علم به حکم آن ندارد داده است.

و باز همان امام بزرگوار در وصیت به "عنوان بصری" فرموده است:

وَ إِيَّاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ شَيْئاً.... وَ أَهْرَبُ مِنَ الْفُتْيَا هَرَبَكَ مِنَ الْأَسَدِ وَ لَا تَجْعَلَ رَقَبَتَكَ لِلنَّاسِ جِسْراً؛^۲

بپرهیز از این که به رأی خود کاری انجام دهی [و حلال و حرام بودن آن را معین کنی] بگریز از فتوا دادن، آنگونه که از شیر می‌گریزی و گردن خود را پُل برای مردم قرار مده.

و ناظر به همین نوع از اجتهاد است خطبه‌ای که در نهج‌البلاغه‌ی شریف آمده و اختلاف در فتوا را مورد ذمّ و نکوهش قرار داده و می‌فرماید:

۱- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۹۹، حدیث ۲۵.

۲- همان، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۲۶، آخر حدیث ۱۷.

تَرِدُ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةَ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا
بِرَأْيِهِ ثُمَّ تَرِدُ تِلْكَ الْقَضِيَّةَ بِعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِهِ
ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقَضَاءُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ فَيُصَوِّبُ
آرَاءَهُمْ جَمِيعاً...

أَفَأَمَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالْإِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ؟ أَمْ نَهَاَهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ؟
أَمْ أُنْزِلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً نَاقِصاً فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ؟ أَمْ
كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَ عَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى؟^۱

مسئله‌ای از مسائل دین از یکی از آنان [مَدْعیان علم به احکام دین]
سؤال می‌شود، او به رأی خود راجع به آن فتوا می‌دهد. همان مسأله
از دیگری سؤال می‌شود، او فتوا بر خلاف اوّلی می‌دهد. آنگاه
همگی نزد پیشوایی که آنها را بر مسند قضا نشاندہ است گرد
می‌آیند [و از او نظر می‌خواهند] او نیز آراء مختلف همه‌ی آنها را
تصویب می‌کند و درست و صحیح می‌داند...

حال، آیا خداوند تعالی آنها را موظف به اختلاف در فتوا فرموده و
آنها هم پیروی کرده‌اند؟ یا از اختلاف نهیشان کرده و آنها نافرمانی
کرده‌اند؟ آیا خداوند سبحان دین ناقصی فرستاده و برای اتمام آن

۱- شرح نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۸.

از آنها یاری خواسته است یا این که آنها خود را شریک خدا [در
تشریع احکام] می‌دانند که باید [طبق رأی و دلخواه خود] فتوا
بدهند و خدا هم باید بپذیرد؟...
این توضیح کلمه‌ی اجتهاد بود به معنای منفور و مردودش.

اجتهاد مقبول

و اما همین کلمه در فقه مذهب - شیعه‌ی امامیه - معنا و مفهوم دیگری دارد
که به غایت مطلوب و مقبول است و اساساً لازم و واجب است و آن به کار بردن
منتهای سعی و کوشش در استنباط و به دست آوردن احکام خدا از روی ادله‌ی
معتبر شرعی است که عبارتند از: قرآن، حدیث، اجماع و عقل و در لسان علمای
اصول این چنین تعبیر می‌شود:

إِسْتِفْرَاجُ الْوُسْعِ فِي تَحْصِيلِ الظَّنِّ بِالْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ؛

یا:

مَلَكَتْ يَفْتَدِرُ بِهَا عَلَى إِسْتِنْبَاطِ الْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ الْفَرَعِيِّ مِنَ
الْأَصْلِ؛^۱

بنابراین، اجتهاد در اصطلاح فقهای شیعه بدان معنا نیست که کسی در
مقابل خدا و رسول اظهار نظری در مسائل عملی کند و از پیش خود رأی دهد و

۱- کفایة الاصول، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۲۲.

حکمی جعل کند، بلکه به این معناست که حکم خدا را از کتاب و کلام خدا و سنت - گفتار و رفتار - رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام و عقل و اجماع استنباط کند. چون فقهای شیعه برخلاف اهل تسنن معتقدند که هیچ مسأله‌ای از مسائل مربوط به زندگی انسان، از فردی و اجتماعی، حقوقی و جزایی، سیاسی و اقتصادی، در زمان حال و زمان‌های آینده وجود ندارد و نخواهد داشت، مگر این که در شریعت آسمانی اسلام از جانب خداوند علیم و حکیم حکمی برای آن مقرر شده و ضمن آیات قرآن و بیانات رسول مکرّم و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام به گونه‌ی قواعد کلی یا دستور خصوصی ابلاغ شده است و بر مجتهدین است که برای فهم و استنباط آن احکام از کتاب خدا و سنت رسول و عترت علیهم‌السلام به اندازه‌ی لازم کوشش کنند.

پس به عبارتی می‌شود گفت: اجتهاد در منطق شیعه به معنای قانونگذاری نیست - چرا که آن، شأن خدا ربّ العالمین است و بس - بلکه به معنای فَحْص* و جستجوی قانون و استکشاف آن از مطاوی* مدارک مخصوص است؛ که در تعریف فقه می‌گویند:

هُوَ الْعِلْمُ بِالْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ الْفُرْعِيَّةِ عَنْ أَدِلَّتِهَا التَّفْصِيلِيَّةِ؛

فقه عبارت است از آگاهی از احکام شرعی فرعی از روی ادله‌ی

* فَحْص: جستجو کردن.

* مطاوی: لا بلا.

مشروح و مفصل آن.

حاصل آن که، اجتهاد به معنای شیعی در میان معتقدین به حقیقت اسلام و قرآن نه تنها مذموم و مردود نیست بلکه از اهمّ واجبات و الزمّ فرایض است که به طور حتم باید گروهی از اهل ایمان در مقام تحصیل نیروی تفقه و استنباط احکام برآیند تا هم خود بتوانند به وظایف دینی عمل کنند و هم معلومات خود را در اختیار دیگر مسلمانان قرار دهند و آنها را با وظایف اسلامی خویش آشنا سازند، چنان که خداوند حکیم می‌فرماید:

...فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ

لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ؛^۱

...پس چرا بسیج نمی‌شوند از هر طایفه‌ای گروهی تا بصیرتی در دین

کسب کنند و مردم خویش را هنگامی که به سوی آنان باز

می‌گردند [با پندهای خود] هشدار دهند؛ باشد که آنان از کارهای

ناپسند بپرهیزند.

اجتهاد کار هر کسی نیست

البته اجتهاد در انحصار شخص یا گروه خاصی نیست، بلکه این در به روی همه کس باز است؛ اما از آن نظر که یک امر تخصصی و فنی است طبعاً مانند

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۲.

سایر امور تخصّصی احتیاج به طّی مراحل مقدّماتی و تحصیل شرایط خاصّ خود دارد و بدیهی است کسی که می‌خواهد در رشته‌ی تفقّه و استنباط احکام از کتاب و سنّت تخصّص فنی به دست آورد راهی جز این ندارد که ابتدا علوم مختلفی را که جنبه‌ی مقدّمی دارند تحصیل کند و آن علوم عبارتند از: ادبیات عرب، منطق، اصول فقه (با گسترشی که دارد)، تفسیر قرآن و شناخت آیات ناسخ و منسوخ و متشابه و محکم، علم‌الحديث یعنی اطلاع از چندین هزار حدیث که در طول متجاوز از سیصدسال از زمان رسول اکرم ﷺ تا آغاز غیبت کبری حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف صادر شده است و تشخیص و تمیز اقسام آن “از صحیح و حسن و ضعیف و موثّق و مُسند و مُرسل و متواتر و آحاد” و واقف بودن به راه علاج تعارض اخبار و اعمال قواعد “اطلاق و تقیید، تعمیم و تخصیص، اجمال و تبیین” در فهم آیات و روایات، علم الرجال یعنی آگاهی از طبقات روات و شناختن چگونگی حال راویان حدیث از حیث صحت و فساد در عقیده‌ی مذهبی و موثّق و غیر موثّق بودن در ضبط و نقل حدیث و همچنین آشنا بودن با مسائل اجماعی و اختلافی تا فتوای خلاف اجماع فقها از وی صادر نشود و حتّی لازم است از تاریخ اسلام و مقتضیات وضع سیاسی زمان امامان علیهم‌السلام و کیفیت صدور احادیث و نقل آن به وسیله‌ی روایان آگاه باشد و فتاوای فقهای سایر فرق اسلامی را در هر مسأله بداند و بالاخره عالم به زمان خویش و آنچه در

جهان می‌گذرد باشد تا موضوعات احکام را آن چنان که هست بشناسد و بسیار روشن است که هر کدام از اینها دامنه‌ی وسیعی دارد و تحصیل آن نیازمند زمانی طولیل است.

اهمّ شرایط در مسأله‌ی اجتهاد

آری، کسی که در مسیر این مقصد عالی قدم بر می‌دارد باید تمام این علوم عدیده را که جنبه‌ی مقدّمی دارند برای تفقّه به قدر کافی تحصیل نماید و تازه پس از تحصیل همه‌ی این علوم نوبت به مطلب مهمّ دیگری می‌رسد که می‌توان گفت اهمّ شرایط در مسأله‌ی اجتهاد است و آن به دست آوردن ملکه‌ی استنباط یعنی آن نیروی عظیم نفسانی است که بر اثر ممارست و مداومت عملی طولانی در مناظرات علمی و مباحثات تدریسی و تمرینات مکرّر در اعمال قواعد کلی در ردّ فروع بر اصول و تضارب آراء و تبادل افکار با صاحب نظران و مجتهدان در میدان گرم و پرشور حوزه‌های علمیّه و قهرمانان فنّ برهان و جدل پدید می‌آید و در پی آن یک نوع حالت پختگی و ورزیدگی و قهاریت روحی در تطبیق قواعد کلی بر مسائل جزئی در شخص به وجود می‌آید و در این موقع می‌توان گفت او یک فقیه واقعی و یک مجتهد - به اصطلاح - به "حمل شایع صناعی" است؛ وگرنه، تنها با خواندن چند کتاب از ادبیّات و منطق و معانی و بیان و ماندن چند سال در یک حوزه‌ی علمیّه و دیدن چند کتاب از سطوح درسی مانند "فرائد و مکاسب و کفایه" و شرکت - فرضاً - یک یا دو دوره در درس خارج اصول کسی

فقیه و مجتهد نمی‌شود که مدّعی اهلیت افتاء و اظهار نظر در مسائل فقهی شود و با جرأت تمام رساله‌ی فتاویّه به دست مردم بدهد که رسول معظم ﷺ فرمود:

أَجْرُكُمْ عَلَى الْفُتُوى أَجْرُكُمْ عَلَى النَّارِ؛^۱

بی‌پروا ترین شما بر فتوا بی‌پروا ترین شماست بر آتش.

کلامی از فقیهی بزرگ

اینجا مناسب است کلام یکی از بزرگان فقه و اعلام شریعت را در باب شرایط اهلیت فتوا بیاوریم که مؤید و شاهد روشن مطلب باشد. مرحوم شیخ زین الدّین عاملی معروف به شهید ثانی (قدّس سرّه) در کتاب شرح اللّمعه، کتاب القضاء، پس از ذکر علوم لازم التّحصیل برای تصدّی مقام افتاء می‌فرماید:

نَعَمْ؛ يُشْتَرَطُ مَعَ ذَلِكَ كُلِّهِ أَنْ يَكُونَ لَهُ قُوَّةٌ يَتِمَكَّنُ بِهَا مِنْ رَدِّ
الْفُرُوعِ إِلَى أَصُولِهَا وَاسْتِنْبَاطِهَا مِنْهَا وَهَذِهِ هِيَ الْعُمْدَةُ فِي هَذَا
الْبَابِ وَإِلَّا فَتَخْصِيلُ تِلْكَ الْمُقَدَّمَاتِ قَدْ صَارَتْ فِي زَمَانِنَا
سَهْلَةً لِكَثْرَةِ مَا حَقَّقَهُ الْعُلَمَاءُ وَالْفُقَهَاءُ فِيهَا وَفِي بَيَانِ
اسْتِعْمَالِهَا وَإِنَّمَا تِلْكَ الْقُوَّةُ بِيَدِ اللَّهِ تَعَالَى يُؤْتِيهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ
عِبَادِهِ عَلَى وَفْقِ حِكْمَتِهِ وَ مُرَادِهِ وَ لِكَثْرَةِ الْمُجَاهَدَةِ وَ الْمُمَارَسَةِ
لِأَهْلِهَا مَدْخُلٌ عَظِيمٌ فِي تَخْصِيلِهَا وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا

لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ؛^۱

علاوه بر لزوم تحصیل علوم نامبرده که در زمان ما بر اثر تحقیقات فراوان علما و تألیفات گسترده‌ی فقها تحصیل آن علوم بسیار سهل و آسان شده است، آنچه رکن عمده در این باب است، به دست آوردن نیرویی است که به وسیله‌ی آن شخص عالم، قادر بر استنباط و ردّ فروع بر اصول باشد و آن موهبتی است که خداوند حکیم بر اساس اراده‌ی حکیمانه‌اش به هر کدام از بندگانش که سعی و تلاش بسیار و ممارست مستدام از خود نشان دهد اعطا می‌کند؛ که خود فرموده است: آنان که در راه ما بکوشند، ما آنها را به راه‌های خویش هدایت می‌کنیم و به درستی که خدا با نیکوکاران است.

سخنی دیگر از استادی سترگ

مرحوم شیخ انصاری (قدس سره) با دارا بودن آن مرتبه‌ی بسیار بلند از دقت نظر و عمق تحقیق در مسائل مختلف علمی که مقبول و مسلم عندالکُلّ است در مقام ارائه‌ی رفعت جایگاه اجتهاد و توجّه دادن به صعوبت نیل به آن مقام، به دست

۱- شرح اللمعه، کتاب القضاء، طبع قدیم، صفحه‌ی ۲۰۴.

آوردن آن را سخت تر از جهاد طولانی با دشمن معرفی می کند و از خدا می خواهد که آن رتبه ی عظیم را به عنوان یک رزق و موهبت عظمای الهی به او عنایت فرماید. تعبیر آن مرد بزرگ این است:

رَزَقَنَا اللَّهُ الْجِتْهَادَ، فَإِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ طُولِ الْجِهَادِ؛^۱

خداوند اجتهاد را به ما روزی فرماید، چرا که اجتهاد سخت تر از یک جهاد طولانی است.

نمونه هایی از بیانات معصومین علیهم السلام در شدت اهتمام به مطلب

از حضرت امام باقر علیه السلام منقول است:

مَنْ أَقْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ
الرَّحْمَةِ وَ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَ لِحَقِّهِ وَرُزُّ مَنْ عَمِلَ بِفُتْيَاهُ؛^۲

کسی که بدون داشتن علم و آگاهی لازم و بدون هدایت خاص الهی فتوا در دین مردم بدهد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب او را لعنت می کنند و بار گناه کسانی که به فتوای او عمل کرده اند بر دوش وی نهاده می شود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

۱- فراتدا الاصول، چاپ رحمة الله، صفحه ی ۱۴۸.

۲- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ی ۱۱۸، حدیث ۲۳.

مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ، كَانَ مَا يُفْسِدُهُ مِنَ الدِّينِ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُهُ؛^۱

کسی که بدون شایستگی علمی فتوا برای مردم بدهد، افسادش در دین بیش از اصلاحش خواهد بود.

باز از آن حضرت عليه السلام نقل شده است:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْتَزِعُ الْعِلْمَ انْتِزَاعاً وَلَكِنْ يَنْتَزِعُهُ بِمَوْتِ الْعُلَمَاءِ حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ اتَّخَذَ النَّاسُ رُؤَسَاءَ جُهَالاً فَأَفْتَوْا النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوا؛^۲

حقیقت آن که، خداوند علم را از دسترس مردم بیرون نمی برد مگر با مرگ عالمان [که یکی پس از دیگری می میرند] تا این که وقتی احدی از آنان باقی نماند، ناگزیر مردم به سراغ نادانان می روند و آنها را به ریاست و پیشوایی خود بر می گزینند؛ آنان نیز بدون اهلّیت علمی، فتوا در دین مردم می دهند و در نتیجه، هم خودشان گمراه می شوند هم مردم را به گمراهی می افکنند.

این آیه را هم در قرآن کریم می خوانیم:

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ

۱- بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۱، حدیث ۳۵.

۲- همان، صفحه ۴۴، حدیث ۷۴.

يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۱

گمان مبر آنان که از اعمال [زشت] خود خوشحال می شوند و دوست دارند در برابر کار [نیکی] که انجام نداده اند مورد ستایش قرار گیرند، از عذاب [خدا] برکنار مانند [بلکه] برای آنها عذاب دردناکی است.

در شأن نزول این آیه آمده است که جمعی از یهود آیات آسمانی تورات را به منظور رسیدن به منافع مادی تحریف و حقایق آنها را کتمان می کردند و از این کار زشت و ننگین خود بسیار خوشحال و مسرور می شدند و در عین حال دوست می داشتند و متوقع بودند که مردم آنها را عالم عادل و پاسدار دین و مبین احکام الهی بشناسند و مورد مدح و ثنا و ستایش قرارشان دهند و لذا خداوند حکیم با این آیه ی کریمه آنها را تخطئه کرده و به عذاب الیم تهدید فرموده است و تردیدی نیست در این که آیه ی شریفه به یهود عصر نزول قرآن اختصاص ندارد، بلکه شامل هر قومی در هر عصر و زمانی می شود که در شرایط مختلف اجتماعی قرار گرفته و به رغم نداشتن صلاحیت، در رتق و فتق امور اساسی امت اسلام دخالت می کنند و از اعمال زشت خود بسی خوشحال و مسرورند و در عین حال از مردم متوقعند آنها را به خدماتی که ارائه نداده اند بستایند و با زبان و قلم به عناوین و القابی که فاقد اهلیت آن هستند بنامند و بخوانند و از طریق رسانه های

۱-سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۸.

عمومی به تجلیل و تقدیر عاری از صدقشان بپردازند.

يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا؛

از رسول اکرم ﷺ منقول است که به یاران خود فرمودند:

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِكُمْ أَقْوَامٌ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ يَقُولُونَ: قَرَأْنَا الْقُرْآنَ
مَنْ أَقْرَأُ مِنَّا؟ وَمَنْ أَفْقَهُ مِنَّا؟ وَمَنْ أَعْلَمُ مِنَّا؟ ثُمَّ أَلْتَفَتَ إِلَى
أَصْحَابِهِ فَقَالَ: هَلْ فِي أَوْلِيكَ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالُوا: لَا. قَالَ: أَوْلِيكَ
مِنْكُمْ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ "وَأَوْلِيكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ"؛^۱

پس از شما مردمانی خواهند آمد که قاریان قرآن [و عالمان به
قرآن] هستند [و از روی خود پسندی] می گویند: ما قرآن خوانده ایم
[اهل اطلاع از قرآنیم] کیست قرآنی تر از ما و کیست فهمنده تر از
ما و کیست عالم تر و داناتر از ما؟ آنگاه حضرت رو به یاران خود
کرد و فرمود: آیا [از نظر شما] در میان این مردم [خود پسند
خودستا] خیری هست [که نفعی از آنها به مردم برسد]؟ گفتند: نه.
فرمود: این دسته از شما [امت اسلام] از مصادیق این آیه هستند:
"اینان هیمه ی آتش جهنمند".^۲

و نیز آن حضرت در حدیث دیگری فرموده است:

۱- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۱۱، حدیث ۲۴.

۲- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۰.

مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِيُمَارِيَ بِهِ الشُّفَهَاءَ أَوْ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ
يَصْرِفَ بِهِ النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ يَقُولُ: أَنَا رَأَيْسُكُمْ، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ
النَّارِ. إِنَّ الرِّيَاسَةَ لَا تَصْلَحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا فَمَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ
وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛^۱

کسی که علمی را فراگیرد تا به وسیله آن با ابلهان به ممارات* و
با عالمان به مباهات و فضل‌نمایی بپردازد و یا وجهی مردم را به
سوی خود گرداند و خود را رئیس و پیشوای آنان قلمداد کند [باید
بداند که با همین علم و براساس این نیت] جایگاه آتشین از جهنم
برای خود تهیه و آماده می‌سازد، چرا که ریاست و پیشوایی مردم
اهلی دارد و هر کسی شایسته‌ی آن نیست. حال، هر که مردم را به
سوی خود بخواند، در حالی که در میان آنان کسی داناتر و اعلم از
او باشد، خداوند در روز قیامت به او نظر نخواهد کرد [و او را از
رحمت خود محروم خواهد ساخت].

آری، به خاطر همین مسئولیت هراس‌انگیز بوده است که بزرگان از اتقیای
علما تا حدّ امکان از قبول آن استنکاف می‌کردند و خود را - با وجود داشتن اهلیت
کامل - از جرگه‌ی صاحبان فتوا دور نگه می‌داشتند و به فرموده‌ی امام صادق علیه السلام

۱- بحارالانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۱۰، حدیث ۱۶.

* ممارات: بحث و گفتگو به منظور کوبیدن طرف و مغلوب ساختن او که از خواهی زشت آدمی است.

گردن خود را جسر و پل برای عبور میلیون‌ها نفر از مردم قرار نمی‌دادند.^۱

یک نمونه از هراس بزرگان از تصدّی مقام فتوا!

از باب نمونه این قصّه را مطالعه فرمایید تا شمه‌ای از سنگینی بار مرجعیّت و افتاء را احساس کنید. وقتی که فقیه نامدار عالی‌مقام، مرجع بزرگ شیعه در عصر خویش، مرحوم حاج شیخ محمّدحسن نجفی، صاحب کتاب گرانقدر جواهرالکلام، از دنیا رحلت کرد، تمام علمای صاحب نظر و فقهای حوزه علمیّه‌ی نجف به شخصیت عظیم فقه و اجتهاد، مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری، چشم دوختند و همگی متّفق بر این شدند که آن بزرگوار به عنوان مرجع کلّ معرفّی شود و امر زعامت حوزه و ریاست دینی عامّه‌ی مسلمین به دست ایشان سپرده شود. ولی آن مرد بزرگ از پذیرفتن این امر مهم استنکاف کرد و فرمود: با بودن فرد اعلم از من "سعیدالعلماء مازندرانی" حقّ من نیست که متصدّی امر فتوا باشم.

چون سعیدالعلماء با شیخ انصاری شریک بحث و درس بوده و حضرت شیخ کاملاً به مقامات علمی او واقف بوده است، لذا او را به اعلمیّت از خود معرفّی کرد. در آن زمان سعیدالعلماء از حوزه خارج شده در مازندران اقامت داشته است؛ لذا کسانی را از نجف به مازندران اعزام کرده از آن عالم جلیل

۱- ضمن وصیّت به "عنوان بصری" که قبلاً بیان شد.

کسب تکلیف می کنند. ایشان در جواب می گویند: اگر فرضاً من در گذشته اعلم از شیخ بوده‌ام، ولی اشتغال مداوم شیخ در حوزه به درس و بحث و دور افتادن من از حوزه و متارکه‌ی مناظرات علمی، رتبه‌ی ما را عکس سابق کرده و الحال جناب شیخ اعلم از من است و برای تصدّی مقام مرجعیّت و فتوا اولی و احقّ از من.

و پس از این جریان بود که مرحوم شیخ مرتضی انصاری - اعلی الله مقامه - احساس وظیفه‌ی شرعی کرده و حاشیه به کتاب "نجاه العباد"^۱ زد و اظهار فتوا کرد^۲ و عملاً نشان داد که تصدّی مقام "افتاء" یک تکلیف الهی است که به هنگام حصول شرایط، در عمل به آن باید اقدام گردد - طلباً لِمَرْضَاةِ الله - نه آن که یک طعمه‌ی دنیوی باشد که به چنگ آوردن آن در میدان ریاست‌طلبی به مسابقه گذاشته شود و مآلاً چهره‌ی پاک و روحانی فقه و اجتهاد و مرجعیّت در عداد چهره‌های آلوده به جنبه‌های مادّی و دنیوی قرار گیرد و در نظر توده‌ی مردم شبهه‌انگیز و احیاناً سبب لگه‌دار شدن چهره‌ی آسمانی اسلام و قرآن گردد؛ و نستجیر بالله منه.

تا اینجا توضیحی بود درباره‌ی واژه‌ی اجتهاد از نظر تفکیک و تمیز بین دو مفهوم مردود و مقبول آن.

۱- نجاه العباد از جمله‌ی تألیفات مرحوم صاحب جواهر و رساله‌ی فتوائیه است.

۲- این قضه از کتاب بحوالکلام آیت الله سیداحمد زنجانی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۲۷ اقتباس و نقل شد.

تقلید

و اما واژه‌ی تقلید - آن هم چنان که در گذشته اشاره شد - دارای دو مفهوم متباین است؛ یک مفهوم مردود و منفور و دیگر مفهوم مقبول و مطلوب.

تقلید مردود

اما مفهوم مردود آن عبارت است از پیروی کورکورانه و بی‌پایه از فردی یا گروهی یا مکتبی، اعم از دینی و غیردینی، بدون این که این اتباع و دنباله‌روی بر اساس تعقل و اندیشه‌ی صحیح استوار باشد، چنان که قرآن حکیم از این روش منحط نامعقول از زبان مقلدان جاهل و نادان اینگونه تعبیر می‌فرماید که در جواب ناصحان مشفق که آنها را به پیروی از حق دعوت می‌کردند، می‌گفتند:

...إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ؛^۱

...ما پدران خود را بر مذهبی یافته‌ایم و به آثار همانها اقتدا

می‌کنیم [و به دنبال همانها می‌رویم].

آنگاه در آیه‌ی دیگر، این منطق بی‌پایه را مورد ذم و نکوهش قرار می‌دهد

و می‌فرماید:

...أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ؛^۲

۱-سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۲۳.

۲-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۰.

آیا [حتی] اگر پدرانشان چنان بودند که چیزی درک نمی کردند و
راه صحیح را نیافته بودند [باز اینها باید به دنبال همان بی خردان و
گمراهان بروند]؟

آری، تقلید به این معنا کار جاهلانه و خوی ابلهانه‌ای است که آدمی را تا
مرز یک حیوان لایعقل تنزل می دهد و ملت‌ها را به انحطاط فکری و فساد
اخلاقی و ابتذال عملی می کشاند و بازیچه‌ی دست استعمارگران شیاد مکار قرار
می دهد و این نوع تقلید است که شرف و عزّت خلق را بر باد می دهد و آنها را بر
خاک ذلّت و پستی می نشاند و... "ای دو صد لعنت برین تقلید باد".

تقلید مقبول

و اما تقلید به مفهوم مقبول و مطلوبش عبارت است از مراجعه‌ی افراد غیر وارد
در مسائل تخصّصی به افراد متخصّص و به عبارت کوتاه‌تر رجوع جاهل به عالم.
هر کس در یک رشته از رشته‌های علمی و فنی تخصّص و اطلاع کافی
نداشته باشد و در زندگی به امری از امور مربوط به آن علم نیاز پیدا کند، طبعاً به
افراد متخصّص در آن علم مراجعه و از آنها نظرخواهی می کند و طبق آن عمل
می کند و از این روش در اصطلاح علمی و فقهی تعبیر به تقلید می کنند. بدیهی
است که تقلید به این معنا نه تنها مذموم و مردود نیست، بلکه از ضروریات
زندگی اجتماعی بشری است که بدون آن، نظام حیاتی انسان‌ها در اندک مدّتی
دچار اختلال می شود و از هم می پاشد، چرا که این حقیقت بر همه کس روشن

است که هیچ فردی به طور عادی ممکن نیست در تمام رشته‌های علوم مورد نیاز بشر اطلاعات کافی در حدّ تخصص داشته باشد و فرضاً که افرادی بسیار پراستعداد و زحمتکش در چند رشته از علوم به حدّ تخصص رسیده و صاحب نظر شده باشند، باز همانها در رشته‌های دیگر علمی نیاز به تقلید یعنی مراجعه به متخصصان و صاحب نظران در آن رشته‌ها خواهند داشت.

از باب مثل، یک فرد متخصص در رشته‌ی پزشکی که تخصص در رشته‌ی مهندسی ساختمان ندارد، در صورت نیاز داشتن به نقشه‌ی مطلوب برای احداث یک ساختمان، چاره‌ای جز مراجعه به یک فرد متخصص در رشته‌ی مهندسی ندارد. همانگونه که آن فرد متخصص در رشته‌ی مهندسی نیز به هنگام عروض بیماری حلق و گوش و بینی می‌شود، ناچار به پزشک متخصص مراجعه می‌کند. حال آیا اینگونه مراجعات متقابل در زندگی انسان‌ها عملی جاهلانه و دور از منطق عقل است و باید تعطیل گردد و از محیط زندگی اجتماعی بشر مطرود شود؟ یا به عکس، این یک برنامه‌ی مستمرّ جاری در حیات اجتماعی مردم در هر عصر و زمانی و در هر منطقه و مکانی بوده و هست و باید باشد و نفی آن در واقع نفی تمدّن از جوامع بشری است؟ قرآن کریم نیز در مقام ارشاد به همین روش عقلایی است که می‌فرماید:

...فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛^۱

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۳ و سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷.

...اگر نمی‌دانید از اهل اطلاع سؤال کنید.

"ذکر" به معنای اطلاع و آگاهی است و "اهل ذکر" با مفهوم وسیعی که دارد تمام آگاهان و اهل اطلاع را در زمینه‌های مختلف شامل می‌شود و در واقع، آیه‌ی شریفه همان برنامه‌ی مستمرّ جاری در حیات اجتماعی جوامع بشری را به عنوان یک اصل اساسی اسلامی ارائه می‌فرماید و به پیروان خود تأکید می‌کند که در هر مسأله‌ای از مسائل مربوط به زندگی، اعمّ از مادی و معنوی، هر چه را که نمی‌دانند از اهل اطلاع آن مطلب بپرسند و هیچگاه از پیش خود در مسائلی که آگاهی ندارند دخالت نکنند و به این ترتیب، اصل تخصّص نه تنها در مورد مسائل دینی بلکه در همه‌ی مسائل مربوط به زندگی اجتماعی از سوی قرآن به رسمیت شناخته شده و اتکا بر آن در تمام زمینه‌ها مورد تأکید قرار گرفته است و بر اساس این اصل مسلمّ عقلی و قرآنی، بر امت اسلامی لازم است در هر عصر و زمانی افراد متخصص و صاحب نظر و به اصطلاح قرآن "اهل الذکر" در همه‌ی زمینه‌های علمی، صنعتی، اقتصادی، سیاسی و دیگر امور مورد نیاز به اقتضای زمان داشته باشند تا افراد غیر متخصص به هنگام نیاز به آنها مراجعه کنند و جریان زندگی را از رکود و اختلال مصون نگه دارند و عزّ و شرف اسلامی و انسانی خود را با دراز کردن دست حاجت به سوی دیگران از دست ندهند.

تقلید یعنی پیروی عاقلانه و بصیرانه

باز می‌پرسیم: آیا تقلید به این معنا، یعنی رجوع جاهل به عالم یا به تعبیر خوشایندتر رجوع غیرمتخصص به متخصص، یک تبعیت بی‌دلیل و یک پیروی کورکورانه است؟ یا به عکس، پذیرشی است کاملاً با دلیل و اتباعی است، دقیقاً بصیرانه و حرکتی است، تحقیقاً عاقلانه و با بینشی صحیح و متین و به اصطلاح از قیل "قضایا قیاساتها معها"^۱ است که دلیلش همراه خودش است؟

آن کس که در مسائل طبّی به طبیب و در مسائل مربوط به ساختمان به مهندس مراجعه می‌کند، دلیل واضح راسخ در ذهنش این است که من چون متخصص در طبّ و مهندسی نیستم، باید طبق حکم عقل از متخصص در فنّ استعانت و استمداد بجویم و چون طبیب و مهندس را متخصص در فنّ طبّ و ساختمان تشخیص داده و به حسن نیت و پاکیشان نیز معتقدم، لذا خود را موظّف می‌دانم به آنها مراجعه کنم و این خود یک دلیل بسیار متقن و متّکی به عقل و جامع تمام موارد رجوع جاهل به عالم است؛ یعنی جهل به یک مسئله از یک سو و علم به آن از سوی دیگر، روشن‌ترین دلیل بر لزوم رجوع جاهل به عالم است. بنابراین، تقلید به معنای صحیحش تبعیت بی‌دلیل و پیروی کورکورانه و پذیرش

۱- مسأله‌ای که در بدهات و وضوح در حدّی باشد که تصدیق آن نیاز به تفکّر و تأمل نداشته، از مطالب حاضر در ذهن همه کس باشد، در اصطلاح اهل منطق به عنوان قضایا قیاساتها معها تعبیر می‌شود؛ یعنی مسائلی که دلیلشان همراهشان است.

نفهمیده و نسنجیده نیست، بلکه یک عمل کاملاً منطقی و عقلانی است بر اساس همان دلیل عقلی اجمالی که توضیح داده شد.

اگر شنیده می‌شود از برخی از دانشمندان که تقلید را به معنای پیروی بدون دلیل تعریف می‌کنند، منظورشان نفی دلیل تفصیلی است؛ یعنی، به عنوان مثال، یک بیمار که به طبیب مراجعه می‌کند یا کسی که برای احداث ساختمان از مهندس نظرخواهی کرده طبق نقشه‌ی او عمل می‌کند، هرگز به خود حق نمی‌دهد که از طبیب تمام مسائل مربوط به بیماری خودش را از علل بیماری و کیفیت تأثیر داروها و دیگر رموز پزشکی بپرسد تا به نسخه‌ی او عمل کند و آن فرد دیگر نیز مطالب مربوط به علم مهندسی را به طور مشروح و مفصل از مهندس سؤال نمی‌کند تا دقیقاً به رموز و اسرار آن علم پی ببرد و آنگاه نقشه‌ی او را اجرا کند. خیر، هرگز چنین حقی را به خود نمی‌دهند، بلکه همین قدر که آن دو را متخصص و بصیر و امین در فنّ خود تشخیص دادند، از دستورشان تبعیت می‌کنند و در مقام مطالبه‌ی دلیل تفصیلی بر نمی‌آیند، چرا که می‌دانند طلب دلیل تفصیلی از طبیب و مهندس به معنای پی بردن به تمام رموز و دقایق علم طبّ و مهندسی است و بدیهی است که این امر احتیاج به طیّ مراحل مقدمات علمی دارد، آن هم در ظرف یک زمان طولانی. پس، تقلید تبعیت جاهل از عالم است بر اساس دلیل عقلی اجمالی، بدون تفحص از دلیل تفصیلی. اینک دقیقاً به همین منوال است تقلید در احکام دینی (یعنی فروع دین) که باید از متن قرآن

مجید و سنت و اجماع و ادله‌ی عقلی با به کار بردن قواعد مخصوص مقرر در جای خود (که در گذشته به آن اشاره شد) استنباط شود و اهل اطلاع از فنّ اجتهاد می‌دانند که تحصیل علوم مقدّماتی اجتهاد با آن عمق و وسعتی که دارد، اولاً در خور استعداد همه کس نیست و ثانیاً نیازمند به اشتغال مداوم چندین ساله می‌باشد که به طور حتم از بسیاری از علوم دیگر زمان طولانی‌تر است و سعی و تلاش بیشتری را می‌طلبد.

چه خیال خامی و چه گفتار هذیانی!

بنا بر آن چه گفته شد، به دست آمد که چه خیال خامی در سر می‌پروراند و چه سخن عاری از فکر و تأملی بر زبان و قلم جاری می‌کنند کسانی که مغرضانه یا جاهلانه می‌گویند و می‌نویسند که چه مانعی دارد به جای تقلید در احکام، همه‌ی مردم روش تحقیق پیش بگیرند و احکام دینی را خودشان از متن قرآن و سنت تحصیل کنند و اصلاً به تقلید - که به معنای قلاده به گردن افکندن است و مابین با شرف انسانی است - نیازی پیدا نکنند. راستی، شما ای خواننده‌ی عزیز و فهیم، برای این سخن جوابی جز خاموشی سراغ دارید؟

در تقلید، علاوه بر اصل تخصّص و اجتهاد، رعایت عنصر تقوا نیز شرط است یکی از افتخارآمیزترین اموری که در مسأله‌ی تقلید در احکام دینی در مکتب مقدّس تشیع اعتبار و لحاظ آن به طور لزوم و وجوب شرط شده است،

موضوع تقوا و ورع و ملکه‌ی ترک هوی و خوف از خداست که باید شخص فقیه و مجتهد دارا باشد تا تقلید از وی جایز باشد. این جمله‌ی بسیار پر نور و درخشان که تا حدّ اشتها در میان بسیاری از افراد عادی شیعیان نیز رسیده و سر لوحه‌ی دفتر استفتاء و افتاء گردیده است، از حضرت کشف‌الحقایق، امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام منقول است:

فَمَا مَن كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلَى
هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا
بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعُهُمْ؛^۱

هر کدام از فقها که قادر بر نگه داشتن خویش باشد [تندبادهای شهوات نفسانی از درون و وساوس لغزنده‌ی شیطانی از برون، او را از جان کند و به وادی‌های حیرت و ضلالت نیفکند] دین خود را حفظ کند [گوهر گرانهای ایمان را به بهای اندک متاع دنیا نفروشد و چهره‌ی پاک و نورانی اسلام را به خاطر رسیدن به منافع پست مادی با تأویل و توجیه‌های ناروا مشوّه و لگه‌دار نگرداند] مخالف هواهای نفسانی خویش و مطیع و فرمانبر مولا [و پروردگار] خود باشد [در این صورت و با داشتن چنین شرایط است که] عوام مردم

۱- احتجاج طبرسی، جلد ۲، صفحه ۲۶۳، باب احتجاجات امام عسکری علیه السلام و بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۸۸، ضمن حدیث مفضل ۱۲.

می‌توانند از او تقلید کنند[و باید توجه داشت که] دارندگان کلّ این

فضایل، بعضی از فقهای شیعه‌اند نه همه‌ی آنها.

یعنی تنها دارا بودن ملکه‌ی اجتهاد و تخصّص در استنباط احکام الهی کافی نیست که فردی یا گروهی در مسائل دینی خود به فتوای آن مجتهد تکیه کرده از رأی او تبعیت کند، چرا که ممکن است او در عین داشتن قدرت استنباط احکام از کتاب و سنت، در مقابل تمایلات نفس‌انماره اراده‌ای ضعیف داشته باشد و با آن همه علم و آگاهی از معارف و احکام، مجذوب جلوه‌گری‌های دنیای فریبنده‌ی مکار گردد و اتباع هوی را بر اطاعت مولا مقدّم دارد. اَعَاذَنَا اللهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا.

یک نمونه از قرآن؛ عالم فریب خورده از شیطان

در قرآن کریم، از عالمان فریب دنیا خورده نمونه‌ای ارائه شده است تا هشداری برای پیروانش باشد، آنجا که می‌فرماید:

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبِعَهُ
الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿٦٠﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ
أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ
عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ^۱

۱- سوره‌ی اعراف، آیات ۱۷۵ و ۱۷۶.

برای آنها بخوان سرگذشت آن کس را که [ما] آیات [و موجبات
تقرّب به] خود را به او دادیم؛ ولی او [بر اثر تسویلات نفس]
از [پوشش] آن آیات در آمد و [به همین جهت] شیطان به سراغش
شتافت و بر وی دست یافت و [سرانجام] از گمراهان شد و اگر
می خواستیم [مقام] او را با این آیات [و علوم آسمانی که داشت، از
طریق عمل به دانسته هایش] بالا می بردیم، ولی او [به جای حرکت به
سوی عالم بالا] برای همیشه به زمین چسبید [و فریفته ی لذّات
ناپایدار زندگی پست مادی گردید] و بر اثر پیروی از هوای نفس
خود رو به سقوط همیشگی رفت... این قصّه [و امثال آن را برای
مردم] باز گو کن؛ شاید بیندیشند [و عبرت بگیرند و هشیار شوند].

بر حسب استفاده از روایات و گفتار مفسّرین، سرگذشت مذکور در آیات
شریفه مربوط به مردی است به نام بلعم باعورا که در عصر حضرت موسی علیه السلام
زندگی می کرده و از علمای مشهور بنی اسرائیل بوده و از نظر داشتن مقامات
روحانی و معنوی، علاوه بر این که خود یک مبلّغ نیرومند و مؤثر در راه ترویج
دین خدا و یاری رسان پیامبر بزرگ خدا حضرت موسی علیه السلام بوده است، از حیث
صفای باطن و کرامت روحی هم مردی قدّیس و مستجاب الدّعوه در بین مردم به
شمار می آمده است؛ ولی یاللعجب که با این همه علم و صفای نفس و قداست
روح نتوانست خود را از دام و کمند شیطان در امان نگه دارد و سرانجام بر اثر

فریفتگی در مقابل جلوه‌گری‌های دنیا و جذبه‌های مال و مقام به زانو درآمد، تسلیم هوای نفس و متمایل به دستگاه طاغوتی فرعون عصر خود گردید و آخراً امر از مسیر حق خارج و از خدا روگردان شد و تمام مقامات معنوی را از دست داد تا آنجا که در صف مخالفین حضرت موسی علیه السلام قرار گرفت.

...فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ^۱

وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ﴿۱۰۸﴾ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ^۲

غرض، تنبّه است و تفکر

راستی باید دقیقاً در جمله‌ی آخر آیه‌ی شریفه اندیشید که:

...فَأَقْصَصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ^۳

یعنی غرض، قصّه سرایی و صرفاً نقل حال گذشتگان نیست، بلکه مقصود، تنبیه و بیدار کردن شما پیروان قرآن و به تفکر واداشتن شما مسلمانان است که بیندیشید و آثار شوم "إِخْلَادُ إِلَى الْأَرْضِ" عالمان را در نظر بیاورید که شاید بتوان گفت هیچ خطری برای جامعه‌ی مسلمین و بلکه برای کلّ جوامع بشری زیان‌بخش‌تر و فسادانگیزتر نیست از خطر دانشمندان و عالمانی که مجذوب زیبایی‌های دنیا شوند و با اتباع از هوای نفس تمام سرمایه‌های فکری و علمی

۱-سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲.

۲-سوره‌ی مؤمنون، آیات ۹۷ و ۹۸.

خود را در اختیار طاغوت‌ها و دستیاران شیطان پلید بگذارند و همه‌ی راه‌های ظلم و جنایت و خیانت را با توجیه‌گری‌های منافقانه‌ی خود برای آن جباران دژنده‌خو هموار کنند و نتیجتاً ملت‌ها و جمعیت‌ها را به تباهی کشیده، در دنیا به خاک سیاه ذلت بنشانند و در آخرت به عذاب الیم خدا گرفتار سازند. این گفتار حکیمانه‌ی رسول اکرم ﷺ است که:

صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتْ أُمَّتِي وَ إِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ هُمَا؟ قَالَ: الْفُقَهَاءُ وَ الْأَمْرَاءُ؛^۱
 دو گروه از امت من هستند که اگر آن دو صالح شوند، امت من صالح خواهند شد و اگر آن دو فاسد شوند، امت من فاسد خواهند شد. سؤال کردند: آن دو گروه کیانند یا رسول الله؟ فرمود: فقیهان و فرمانروایان.

این بیان نیز از حضرت امام باقر علیهما السلام رسیده است ذیل آیات شریفه‌ی مربوط به قصه‌ی بلعم باعورا:

الْأَصْلُ فِي ذَلِكَ بَلْعَمَ. ثُمَّ ضَرَبَهُ اللَّهُ مَثَلًا لِكُلِّ مُؤَثِّرٍ هَوَاهُ عَلَى هُدَى اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ؛^۲

اصل آیه درباره‌ی بلعم است. سپس خداوند آن را به عنوان یک مثال

۱- خصال صدوق، باب الاثنین، حدیث ۱۲.

۲- تفسیر المیزان، جلد ۸، صفحه ۳۵۵.

درباره‌ی تمام کسانی از اهل قبله [و مسلمانان] که هواپرستی را بر خداپرستی و هدایت الهی مقدّم بدارند، بیان فرموده است.

یعنی این سنخ افراد پست همّت دین به دنیا فروش نه منحصر به یک زمان نه محدود به یک مکانند؛ بلکه در هر زمان و در هر مکانی ممکن است از این سیه‌رویان "بلعمی" پیدا شوند و با پذیرفتن ننگ و عار "اخْلَادُ إِلَى الْأَرْضِ" از همه‌ی مقامات علمی و روحانی خود دست بردارند و بالمآل هم خود سقوط کنند هم ملّتی یا ملّت‌هایی را به درّه‌های هولناک ذلّت و بدبختی دائم بکشانند.

تحصیل متاع گرانبهای دین توسط پاکدلان پاک عمل

راستی، چه افتخارآمیز است این دستور شرع مقدّس که مسئله‌ی جواز تقلید از فقیه را، علاوه بر اصل اجتهاد، مشروط به داشتن روح تقوا و ملکه‌ی ترک هوی و خوف از خدا می‌داند، چرا که برای یک فرد مسلمان تردیدی نیست در این که دین حق تنها عامل تأمین‌کننده‌ی حیات ابدی و سعادت سرمدی آدمی است و هیچ متاع گرانقدری از نظر ارزش و بها به پای دین نمی‌رسد و لذا برای به دست آوردن چنین متاع والا که تنها راه تقرّب به پیشگاه اقدس و اعلاّی خداوند تبارک و تعالی است، نباید تسلیم آراء تابعان هوی شد که راهشان جدا از راه خداست. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُحِبًّا لِلدُّنْيَا فَاتَّهِمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ فَإِنَّ كُلَّ مُحِبِّ

يَحْطُ مَا أَحَبَّ؛^۱

هرگاه عالم را دوستدار دنیا دیدید، درباره‌ی دینتان به او اعتماد نکنید،
چرا که هر کسی آنچه را دوست دارد نگهداری و مراقبت می‌کند.
و همان امام بزرگوار علیه السلام می‌فرماید:

أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عليه السلام: لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ عَالِمًا
مَفْتُونًا بِالدُّنْيَا فَيَصُدَّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي. فَإِنَّ أَوْلِيكَ قُطَاعُ
طَرِيقِ عِبَادِي الْمُرِيدِينَ. إِنَّ أَدْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعُ
خِلَافَةَ مُنَاجَاتِي مِنْ قُلُوبِهِمْ؛^۲

خداوند عز و جلّ به داود علیه السلام و وحی فرمود: عالمی را که فریفته‌ی
دنیاست واسطه‌ی بین من و خودت قرار مده، که تو را از راه محبت
من باز می‌دارد و به راستی که چنین عالمان راهزنان راه آن بندگان منند
که مرا می‌خواهند و روبه من می‌آیند. کمترین کیفری که به آنان
می‌دهم این است که شیرینی مناجات با خودم را از دلشان بر می‌دارم.
از حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است:

قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام: الدِّينَارُ دَاءُ الدِّينِ وَالْعَالِمُ طَبِيبُ
الدِّينِ. فَإِذَا رَأَيْتُمُ الطَّبِيبَ يَجْرُ الدَّاءَ إِلَى نَفْسِهِ فَاتَّهَمُوهُ وَاعْلَمُوا

۱- بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۱۰۷، حدیث ۷.

۲- همان، حدیث ۸.

أَنَّهُ غَيْرُ نَاصِحٍ لِّغَيْرِهِ^۱

عیسی بن مریم علیه السلام فرموده است: دینار [مال دنیا] درد دین است [دین را بیمار می کند و روبه تباهی می برد] و عالم، طبیب دین است. پس هرگاه دیدید طبیب [بیماری و] درد را به خود جذب می کند، در طبیب بودنش تردید کنید و به او [و معالجاتش] اعتماد نکنید و بدانید [کسی که خود را به زیان می افکند] خیرخواه دیگران نیز نخواهد بود.

در روایت دیگر آمده است:

قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: مَنْ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ أُمَّةِ الْهُدَى وَ مَصَابِيحِ الدُّجَى؟ قَالَ: الْعُلَمَاءُ إِذَا صَلُّوا. قِيلَ: وَ مَنْ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ إِبْلِيسَ وَ فِرْعَوْنَ وَ نَمْرُودَ...؟ قَالَ: الْعُلَمَاءُ إِذَا فَسَدُوا هُمْ الْمُظْهَرُونَ لِلْبَاطِلِ، الْكَاتِمُونَ لِلْحَقَائِقِ وَ فِيهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ...^۲

از امام امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد: بهترین خلق خدا پس از ائمه ی هدی علیهم السلام و چراغ های روشنگر تاریکی ها کیانند؟ فرمود: علما، هرگاه صالح شوند. سؤال شد: بدترین خلق خدا پس از ابلیس و

۱- بحار الانوار، جلد ۲، حدیث ۵.

۲- همان، صفحه ی ۸۹، حدیث ۱۲.

فرعون و نمرود و... کیانند؟ فرمود: علما، هرگاه فاسد شوند. آنانند که [با قدرت علمی و نیروی توجیه‌گری] باطل‌ها را آشکار و حقایق را پنهان می‌کنند و درباره‌ی آنهاست که خداوند عزّوجلّ فرموده است: اینان را خدا و لعنت کنندگان لعنت می‌کنند...^۱

قسمت‌هایی از نامه‌ی امام سجاد علیه السلام به ابن شهاب زهری

امام سید الساجدین، زین العابدین علیه السلام نامه‌ای به محمد بن مسلم زهری مرقوم فرموده و ضمن آن، نکات لطیفی به عنوان وعظ و نصیحت تذکر داده‌اند که بی‌تناسب با مبحث ما نیست و لذا ما قسمت‌هایی از آن نامه را تیمناً نقل و ترجمه می‌کنیم و علاقه‌مندان را به مطالعه‌ی اصل نامه در کتاب "تحف العقول" صفحه‌ی ۱۹۸ و بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحه‌ی ۱۳۲ ارجاع می‌دهیم.

محمد بن مسلم معروف به ابن شهاب زهری بنا بر آنچه از گفته‌ی مورّخین استفاده می‌شود، از عمّال حکومت بنی امیه بوده و قسمت عمده‌ی عمر خود را در خدمت آنها سپری کرده و چون بر حسب مستفاد از نامه‌ی امام سجاد علیه السلام بهره‌ی وافر از علوم اسلامی و آگاهی درخور توجّهی از معارف کتاب و سنت داشته و در نظر مردم از فقها و علمای دینی به شمار می‌رفته است، در تأیید و تحکیم اساس دولت مروانیان تأثیر بسزایی داشته و مظالم و جنایات آن ستمگران را با

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۹.

بودن خود در آن دستگاه توجیه می کرده است و لذا حضرت سیدالسااجدین علیه السلام با خطاب های عتاب آمیز خود در ضمن رقیمه ای کریمه اش او را تحذیر فرموده و هشدارش داده اند که برای ما هم منبّه و مذکّری بزرگ و فرمانی مُطاع* است. اینک جملاتی از آن نامه ی نورانی:

كَفَانَا اللَّهُ وَ إِيَّاكَ مِنَ الْفِتَنِ وَ رَحِمَكَ مِنَ النَّارِ! فَقَدْ أَصْبَحْتَ
بِحَالٍ يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَكَ بِهَا أَنْ يَرْحَمَكَ. فَقَدْ أَثْقَلْتُكَ نِعْمُ اللَّهِ
بِمَا أَصَحَّ مِنْ بَدَنِكَ وَ أَطَالَ مِنْ عُمْرِكَ وَ قَامَتْ عَلَيْكَ حُجُجُ
اللَّهِ بِمَا حَمَلَكَ مِنْ كِتَابِهِ وَ فَقَّهَكَ فِيهِ مِنْ دِينِهِ وَ عَرَفَكَ مِنْ
سُنَّةِ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ؛

خداوند ما و تو را از فتنه ها دور نگه دارد و از [شداید عذاب] آتش
جهنّم بر تو رحم کند که به راستی تو در وضع و حالی قرار گرفته ای
که جا دارد هر که از حال تو آگاه شود ترخّم بر تو آورد [در راه
نجات تو از بدبختی ها قدم بردارد و دلسوزی کند، توجّه داشته
باش] نعمت های فراوانی که خداوند به تو عنایت فرموده است، جدّاً
بار [مسئولیت] تو را سنگین کرده و حجت های الهی بر تو تمام
شده [و عذری برای کج روی های تو باقی نگذاشته است] صحت بدن

* مطاع: اطاعتش واجب.

و عمر طولانی به تو داده و نعمت علم و اطلاع از معارف کنابش را به تو ارزانی داشته و فقه و آگاهی از دینش را به تو عطا فرموده و با ستّ پیامبرش محمد ﷺ آشنایت گردانیده است.

فَانْظُرْ أَيُّ رَجُلٍ تَكُونُ غَدًا إِذَا وَقَفْتَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَسَأَلَكَ عَنْ نَعْمِهِ عَلَيْكَ كَيْفَ رَعَيْتَهَا وَ عَنْ حُجَجِهِ عَلَيْكَ كَيْفَ قَضَيْتَهَا وَ لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ قَابِلًا مِنْكَ بِالتَّغْذِيرِ وَ لَا رَاضِيًا مِنْكَ بِالتَّقْصِيرِ. هَيْهَاتَ! هَيْهَاتَ! لَيْسَ كَذَلِكَ! أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ فِي كِتَابِهِ إِذْ قَالَ: لِنُبَيِّتُهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكُفُّوهُ؛

حال، بیندیش و بنگر که فردا چون در پیشگاه خدا نگهت بدارند و او درباره‌ی نعمت‌هایش که به تو داده و حجت‌هایش که بر تو اقامه کرده است مورد پرسش و بازخواست قرار دهد، چگونه مردی خواهی بود [و چه جوابی خواهی داد] و هرگز گمان مبر که خدا [در آن روز] از تو عذری بپذیرد و تقصیری بپسندد. هیهات! هیهات! [چه خیال خامی و چه گمان بی جایی] چنین نیست [که تو می‌پنداری] او در کتابش از عالمان [و آگاهان] پیمان [دفاع از حریم حق] گرفته، آنجا که فرموده است: به طور حتم و قطع باید آن را [آنچه را حق

است [برای مردم آشکار سازید و پنهانش نکنید].^۱

وَأَعْلَمُ أَنَّ أَذْنِي مَا كَتَمْتَ وَ أَخَفَّ مَا احْتَمَلْتَ أَنَّ آتَسْتَ وَ حَشَّةَ
الظَّالِمِ وَ سَهَّلْتَ لَهُ طَرِيقَ الْغَيِّ بِدُنُوكَ مِنْهُ حِينَ دَنَوْتُ وَ
إِجَابَتِكَ لَهُ حِينَ دُعِيتَ. فَمَا أَخَوْفَنِي أَنَّ تَكُونَ تَبَوُّءُ بِإِثْمِكَ غَدًا
مَعَ الْخَوْنَةِ وَ أَنَّ تُسْأَلَ عَمَّا أَخَذْتَ بِإِعَانَتِكَ عَلَى ظُلْمِ الظَّالِمَةِ؛

و بدان تو کمترین چیزی را [از حق] که پنهان نموده‌ای و سبک‌ترین
باری [از ظلم] که بر دوش گرفته‌ای این است که با نزدیک شدن به
دستگاه ظلم، راه ستم را برای ظالم هموار ساخته‌ای و ترس و هراس
را از دل او برداشته و آسودگی خاطر به او داده‌ای و من جداً نگران
این هستم که فردا تو علاوه بر گناه خودت در حالی که بار گناه
خائنان را بر دوش داری، در جرگه‌ی آنان وارد محشر شوی و
درباره‌ی آنچه در راه اعانت بر ظلم ظالمان به دست آورده‌ای مورد
پرسش قرار گیری.

جَعَلُوكَ قُطْبًا أَدَارُوا بِكَ رَحِي مَظَالِمِهِمْ وَ جِسْرًا يَعْبُرُونَ
عَلَيْكَ إِلَى بَلَايَاهُمْ وَ سُلَّمًا إِلَى ضَلَالَتِهِمْ دَاعِيًا إِلَى غِيِّهِمْ
سَالِكًا سَبِيلَهُمْ يُدْخِلُونَ بِكَ الشَّكَّ عَلَى الْعُلَمَاءِ وَ يَقْتَادُونَ

۱-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۷.

بِكَ قُلُوبِ الْجُهَالِ إِلَيْهِمْ. فَلَمْ يَبْلُغْ أَحَدٌ وَ زَرَائِهِمْ وَ لَا أَقْوَى
أَعْوَانِهِمْ إِلَّا دُونَ مَا بَلَغَتْ مِنْ إِصْلَاحِ فَسَادِهِمْ وَ اخْتِلَافِ
الْخَاصَّةِ وَ الْعَامَّةِ إِلَيْهِمْ؛

آنها تو را قُطبی* قرار داده‌اند و آسیای مظلوم خود را بر دور تو
می چرخانند و تو را پلی ساخته‌اند که از روی تو عبور می کنند و به
مقاصد [نامشروع] خود می رسند. تو را نردبانی قرار داده‌اند و به
وسیله‌ی تو به سوی گمراهی های خود بالا می روند! تو را جارچی
خود کرده‌اند که [مردم را] به سوی آنها بخوانی و راه آنها را
بپیمایی و [حتی] به سبب تو [نه تنها عوام بلکه خواص و] علما را هم
دچار شک و تردید می سازند [که نکند حکومت، حکومت حقّه‌ای
باشد و وظیفه‌ی ما هم ترویج و تقویت آن] و مردم نادان را [با نشان
دادن تو در دربارشان] اغفال و دل های آنها را به سوی خود جذب
می کنند [و خود را خیرخواه و دلسوز ملت معزفی می کند] و زمام
افکارشان را به دست می گیرند و به دنبال خود می کشند. [تو خوب
بیندیش و عمق بدبختی خود را بنگر که] هیچ کدام از نزدیک ترین و
خصوصی ترین وزیران آنها و هیچ یک از قوی ترین و مؤثرترین

* قطب: میخ آهنینی است که در وسط سنگ زیرین آسیا قرار گرفته و سنگ رویین بر دور آن می چرخد.

اعوان و انصار و کارکنان دولتشان در [تحکیم و تقویت پایه‌های حکومت ظالمانه و] صالح جلوه دادن اعمال فاسد آن ستمگران به پای تو نمی‌رسند [چون مردم تو را یک فرد عالم و آگاه از موازین دین می‌شناسند و بودن تو را در آن دستگاه، صحه گذار بر اعمال آنها می‌دانند و طبیعی است که] خواص و عوام [فریب تو را می‌خورند و] رو به آنها می‌آورند [از این جهت تو زبان‌بخش تر از همه برای دین مردم و بدبخت تر از همه‌ی آن تیره‌بختان سیه‌رو هستی].

فَمَا أَقَلَّ مَا أَعْطَوْكَ فِي قَدَرٍ مَا أَخَذُوا مِنْكَ وَ مَا أَيْسَرَ مَا عَمَرُوا لَكَ! فَكَيْفَ مَا حَرَبُوا عَلَيْكَ! فَانْظُرْ لِنَفْسِكَ؛ فَإِنَّهُ لَا يَنْظُرُ لَهَا غَيْرُكَ وَ حَاسِبُهَا حِسَابَ رَجُلٍ مَسْئُولٍ... فَمَا أَخَوْفَنِي أَنْ تَكُونَ كَمَا قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَ يَقُولُونَ سَيُعَقَّبُنَا؛

چه بسیار اندک است آنچه به تو داده‌اند در مقابل آنچه از تو گرفته‌اند و چه کم ارزش است آنچه برای تو آباد کرده‌اند و چه پربها و عظیم است آنچه از تو ویران کرده‌اند [دینت را از دست گرفته و اندک حقوقی به تو داده‌اند، آخرت را ویران و دنیایت را آباد ساخته‌اند] حال [به خود بیا و ببین که خود را چه ارزان فروخته‌ای] اینک [که فرصت باقی است] درباره‌ی خویش بیندیش

که جز تو کسی درباره‌ی تو نمی‌اندیشد و خود به حساب خود برس
مانند مردی که [از سوی مقام بالایی] مورد بازخواست قرار
می‌گیرد. من بسی خائفم که تو چگونه باشی که خدا در کتابش
فرموده: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ...»^۱ به جای گذشتگان صالح،
ناصالحانی نشستند^۲ که [به زعم خود] وارث کتاب [آسمانی] بودند
[اما با این حال] متاع این دنیای پست را گرفتند [و بر اطاعت فرمان
خدا ترجیح دادند] و می‌گفتند: [اگر ما گنهکار هم باشیم] خدا محققاً
ما را می‌بخشد [بر اساس غرور علمی و فریفتگی در مقابل دنیا که
داشتند، خود را ایمن از عذاب خدا می‌پنداشتند].

اِحْذَرُ فَقَدْ نُبِّئْتَ وَ بَادِرُ فَقَدْ أُجِّلْتُ... تَجَهَّرُ فَقَدْ ذُنَا مِنْكَ سَفَرُ
بَعِيدٌ وَ دَاوِ ذَنْبَكَ فَقَدْ دَخَلَهُ سُقْمٌ شَدِيدٌ؛

به هوش باش و بپرهیز که با خبرت کرده‌اند، [در اصلاح نفس خود]
پیش‌دستی کن که مهلت داده‌اند، لوازم سفر را آماده کن که هنگام
سفری دور نزدیک شده است، گناهت را مداوا کن که بیماری
سختی عارضش گشته است.

۱- بنا بر گفته‌ی بعضی از مفسران، خَلَفَ (بر وزن حرف و برف) به معنای فرزندان ناصالح - به اصطلاح - ناخلف آمده است. در حالی که خَلَفَ (بر وزن شرف و صدق) به معنای فرزند صالح است. تفسیر نمونه، نقل از تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه‌ی ۱۶۹ سوره‌ی اعراف.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۶۹.

وَلَا تَحْسَبْ أَنِّي أَرَدْتُ تَوْبِيحَكَ وَتَغْنِيكَ وَتَغْيِيرَكَ لَكُنِّي
أَرَدْتُ أَنْ يَنْعَشَ اللَّهُ مَا قَدَفَاتِ مِنْ رَأْيِكَ وَيُزِدَّ إِلَيْكَ مَا عَزَبَ
مِنْ دِينِكَ وَذَكَرْتُ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ وَذَكَرْتُ فَنَاءَ
الذِّكْرِ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ؛

و گمان مبر که من خواسته‌ام تو را توبیح و سرزنش کنم و یا معیوب
و لگه‌دار و بدنامت معرفی کنم؛ بلکه خواستم [بدینوسیله زمینه‌ی
رحمت و مغفرت خدا را درباره‌ی فراهم سازم] که خداوند آنچه را
از رأی و تصمیم [اصلاح نفس] که از تو فوت شده است جبران کند
و آنچه را از [بهره‌های] دین که از تو غایب گشته و از دست رفته
است به تو برگرداند و این گفتار خدا را به یاد آوردم که در کتابش
فرموده است: یادآوری کن که یادآوری کردن نافع به حال مؤمنان
است.^۱

مَا أَخَوْفَنِي أَنْ تَكُونَ كَمَنْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ: أَضَاعُوا
الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا... فَنَحْمَدُ اللَّهَ الَّذِي
عَافَانَا مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ، وَالسَّلَامُ؛

من چقدر نگران این هستم که مبدا تو هم مانند کسانی باشی که

۱-سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۵.

خداوند در موردشان در کتابش فرموده است: [ناصالحانی جانشین
گذشتگان صالح شدند که] نماز را ضایع کردند و به پیروی از
شهوات پرداختند و به زودی [سزای] گمراهی خود را خواهند دید.^۱
حال، خدا را شکر می کنیم که ما را سالم نگه داشته از آنچه تو را به
آن مبتلا کرده است، والسلام.

بازگشت به اصل مبحث

مطلب اصلی مورد بحث ما این بود که در مسأله‌ی جواز تقلید از فقیه، علاوه
بر لزوم رعایت "اصل تخصّص و اجتهاد"، داشتن نیروی عدالت و تقوا و ملکه‌ی
ترک هوی نیز شرط اساسی و حتمی است و لذا بر توده‌ی مردم که موظّفند در
مسائل دین خود از فقیه تقلید کنند، لازم است با جدّ و اهتمام شدید در مقام فحص
از این باشند که آیا شخص مجتهدی که می‌خواهند از او در احکام دین خود تقلید
کنند، دارای ملکه‌ی تقوا و صیانت نفس و ترک هوی نیز هست یا خیر؟ و در
صورت نداشتن این فضیلت عُلّیا، حقّ تقلید از او را ندارند اگرچه در درجه‌ی اعلا از
علم و اجتهاد و تخصّص فتّی استنباط احکام باشد. این مطلب به طور اکید از
ناحیه‌ی ائمّه‌ی معصومین علیهم‌السلام مورد عنایت و دقّت قرار گرفته است.

حدیث مفصّلی در این زمینه از حضرت امام صادق علیه‌السلام منقول است که ذکر

آن در اینجا بسیار مناسب به نظر می‌رسد و جمله‌ی معروف "فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِئًا لِنَفْسِهِ..." که در صفحات پیشین نقل و ترجمه شد، در ضمن همین حدیث است و این حدیث در ذیل این آیه‌ی کریمه آمده است:

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ؛^۱

این آیه دنباله‌ی آیاتی است که روش ناپسند و خیانت‌آمیز علمای یهود را ذکر می‌کند و می‌فرماید:

...وَقَدْ كَانَ قَرِيْقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛^۲

...گروهی از آنها سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن [مقصود از کلام خدا، برای حفظ منافع دنیوی خود] آن را تحریف می‌کردند [در نقل آن برای مردم خیانت می‌ورزیدند و خلاف مراد خدا را به مردم القا می‌کردند] در حالی که [کاملاً] می‌دانستند [و در عین دانایی به راه خطا می‌رفتند و سبب گمراهی مردم می‌شدند].

و در این آیه هم (۷۸ سوره‌ی بقره) مردم عوام و بی‌سواد یهود را که در فهم مقاصد کتاب خدا از علما و پیشوایان دین خود پیروی می‌کردند، مورد ذم و نکوهش قرار می‌دهد و می‌فرماید:

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۸.

۲- همان، آیه‌ی ۷۵.

گروهی از آنها افراد عوام و بی سوادى هستند که کتاب خدا را [به تقلید از پیشوایانشان] جز یک سلسله خیالات و آرزوها نمی دانند و تنها به دنبال وهم و گمان خود می روند.

و حدیثی که مفسرین در ذیل این آیه آورده اند این است^۱:

شخصی خدمت حضرت امام صادق علیه السلام عرض می کند: وقتی مردم عوام یهود برای پی بردن به مفاهیم کتاب دینی شان راهی جز تقلید از عالمانشان نداشته اند، حال اگر علمای یهود در نقل و تبیین کتاب خدا تحریفی کرده و مرتکب خیانت شده اند چه گناهی مردم عوام داشته اند که در لسان قرآن کریم مورد ذمّ و نکوهش قرار گرفته اند؟ مگر نه این که عوام یهود هم مانند عوام ما مسلمانان در پی بردن به حقایق دینی شان وظیفه ی تقلید از عالمانشان داشته اند، پس اگر تقلید از عالمان نادرست است، باید در میان ما مسلمانان نیز نادرست باشد و اگر راه صحیح همان راه تقلید جاهل از عالم است، پس گناه جاهلان یهود که از عالمان تقلید کرده اند، چه بوده است که مورد مذمت خدا واقع شده اند و خلاصه آن که چه فرقی هست بین عوام یهود و عوام ما که تقلید آنها مذموم و تقلید ما ممدوح است؟ حضرت امام علیه السلام فرمودند:

بَيْنَ عَوَامِنَا وَ عُلَمَائِنَا وَ بَيْنَ عَوَامِ الْيَهُودِ وَ عُلَمَائِهِمْ فَرْقٌ مِنْ

۱- البته چون حدیث طولانی است، ما قسمت هایی از آن را که مناسب با بحث ماست می آوریم.

جَهَّةٍ وَ تَسْوِيَّةٍ مِنْ جَهَّةٍ. أَمَّا مِنْ حَيْثُ اسْتَوَوْا، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ دَمَّ
عَوَامَنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا دَمَّ عَوَامَّهُمْ وَ أَمَّا مِنْ حَيْثُ
افْتَرَقُوا، فَلَا؛

عوام و علمای ما با عوام و علمای یهود از یک جهت فرق دارند و از
یک جهت مثل هم هستند. از آن جهت که مثل هم هستند، خداوند
عوام ما را نیز به خاطر تقلید از علما مذمت کرده همانگونه که عوام
آنها را مذمت کرده و اما از آن جهت که فرق دارند، نه.

آن شخص گفت: توضیح بدهید برای من یابن رسول الله. فرمودند:
إِنَّ عَوَامَّ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصَّرِيحِ وَ
بِأَكْلِ الْحَرَامِ وَ الرِّشَاءِ وَ بِتَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ عَنْ وَاجِبِهَا بِالشَّفَاعَاتِ
وَ الْعِنَايَاتِ وَ الْمُصَائِعَاتِ وَ عَرَفُوهُمْ بِالتَّعَصُّبِ الشَّدِيدِ الَّذِي
يُفَارِقُونَ بِهِ أَذْيَانَهُمْ وَ أَنْفَهُمْ إِذَا تَعَصَّبُوا أَزَالُوا حُقُوقَ مَنْ تَعَصَّبُوا
عَلَيْهِ وَ أَعْطَوْا مَا لَا يَسْتَحِقُّهُ مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ مِنْ أَمْوَالِ غَيْرِهِمْ وَ
ظَلَمُوهُمْ مِنْ أَجْلِهِمْ وَ عَرَفُوهُمْ يُقَارِفُونَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ اضْطَرُّوا
بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَى أَنْ مَنْ فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ
أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَ بَيْنَ اللَّهِ.
فَلِذَلِكَ دَمَّاهُمْ لَمَّا قَلَّدُوا مَنْ قَدْ عَرَفُوا...؛

عوام یهود علمای خود را در عمل دیده بودند که صریحاً دروغ

می گویند، رشوه می خورند، احکام خدا را بر اساس سفارش های دوستانه و سازش کاری ها از مسیر مقرر خود تغییر می دهند و شناخته بودند آنها را که درباره ی افراد تعصب های ناروا اعمال می کنند؛ اشخاص فاقد شایستگی را تنها به خاطر این که مورد نظر شخص آنها هستند به مال و جاه و مقام می رسانند و شایستگان را فقط برای این که مبعوض شخص آنها هستند از حقوق حقّه شان محروم می گردانند] و به اصطلاح روز، روابط را بر ضوابط حاکم می سازند] و خوب می دانستند که آنان از هیچگونه ظلم و تعدّی و اجحاف و ارتکاب محرمات استتکاف نمی کنند و از طرفی هم به حکم الهامات فطری که خداوند در سرشت هر انسانی تکویناً قرار داده، می دانستند که هر کس دارای چنین زشتی اخلاقی و انحراف عملی باشد فاسق است و نباید [در امور مربوط به دین] از او پیروی کرد و احکام خدا و گفتار پیامبران را که وسایط بین خدا و خلق خدا هستند، از زبان آن چنان شخصی پذیرفت و به همین علّت خداوند عوام یهود را مورد مذمت قرار داده که چرا تقلید از عالمانی تقلید می کرده اند که آنها را به فساد در اخلاق و انحراف در عمل می شناخته اند.

سپس فرمود:

وَ كَذَلِكَ عَوَّمَ أُمَّتِنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ فُقَهَائِهِمُ الْفِسْقَ الظَّاهِرَ وَ

الْعَصِيَّةَ الشَّدِيدَةَ وَالتَّكَالُبَ عَلَى حُطَامِ الدُّنْيَا وَحَرَامِهَا وَ
 إِهْلَاكَ مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ لِإِصْلَاحِ أَمْرِهِ مُسْتَحَقًّا وَ
 التَّرَفُّفِ بِالْبِرِّ وَالْإِحْسَانِ عَلَى مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ وَإِنْ كَانَ لِلْإِذْلَالِ
 وَالْإِهَانَةِ مُسْتَحَقًّا. فَمَنْ قَلَّدَ مِنْ عَوَامِّنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهُمْ
 مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ دَمَّهْمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالتَّقْلِيدِ لِفُسْقَةِ فُقَهَائِهِمْ؛

به همین منوال است حال عوام امت ما که اینها نیز اگر از علما و
 پیشوایان دینی خود مشاهده کنند تخلف از موازین شرع و تراحم و
 تنازع با یکدیگر بر سر مال و جاه دنیا و تعصب شدید در طرفداری
 از هواخواهان و حامیان خود [هر چند ناصالح و نالایق باشند] و
 کوبیدن مخالفین خود [هر چند افراد صالح و لایق باشند] آری، اگر
 این زشت خویی ها و زشت کاری ها را از علما ببینند و در عین حال از
 آنها در امر دین خود تقلید و پیروی کنند، اینها نیز مانند همان عوام
 یهودند و مستحق ذم و نکوهش و توبیخند.

آنگاه امام علی (علیه السلام) شرایط صلاحیت فقیه را برای تقلید در ضمن همان جمله‌ی
 معروف «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ...» بیان فرمودند که متن و ترجمه‌ی
 آن در صفحات گذشته نقل و بیان شد. پس علم به احکام خدا - اجتهاداً یا تقلیداً
 - نیز از مصادیق مسلم این حدیث شریف است که:

طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ؛



تحصیل علم در مسائل اخلاقی واجب عینی است

هر فرد مسلمانی پس از تحصیل عقاید حقّه و آگاه گشتن از احکام خدا در مقام عمل، باید به این حقیقت توجّه داشته باشد که هدف و غرض اصلی از بعثت انبیاء علیهم السلام و تشریع شرایع آسمانی، تربیت روح و پرورش جوهر جان انسان است و حرکت دادن او از مرتبه‌ی پست زندگی حیوانی و رساندن او به مرتبه‌ی اعلای قرب الهی که تا در این دنیا هست، بشود موجودی عالم و عاقل، عابد و زاهد، صادق و عادل، امین و وفی، پاک شده از هرگونه رذیلت و آراسته به هرگونه فضیلت، دادرس بیچارگان و آرام‌بخش درماندگان و پس از رحلت از این دنیا نیز به عالم ملکوت پیوندد و در غرفات جنّة المأوی مسکن گزیند و مالک و صاحب این فرمان بشود که:

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا...^۱

۱- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۳۵.

فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ^۱
 ...وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ^۲

و بدیهی است که "صیورت" آدمی، یعنی متحول شدن او به صورت یک چنین موجود عالی منور به نور الهی، نیازمند به رعایت کامل دستور تزکیه است تا تدریجاً جوهر قلب از رذایل اخلاقی پاک و به فضایل اخلاقی آراسته گردد و این کار نیز احتیاج به علم و شناسایی خوهای زشت و زیبا و به اصطلاح علمای اخلاق، مهلکات و منجیات دارد تا با عمل کردن به دستورهای متین خالی از اعوجاج صاحب شریعت، دست به کارها ساختن خویش از چاه هلاکتبار مهلکات و اوج گرفتن در فضای بلند و پر نور و سرور منجیات شود. آری:

طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ؛

بر هر زن و مرد مسلمانی واجب است که علم عقاید و احکام و اخلاق را تحصیل کند تا از این راه به مقام تزکی جان نایل آید و جوهر دل او متصف به صفات فاضل انسانی گردد، که رسول اعظم حق ﷺ مقصود اساسی از بعثت خود را تتمیم مکارم اخلاقی نشان داده و فرموده است:

إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ^۳

۱- سوره ی قمر، آیه ۵۵.

۲- سوره ی انبیاء، آیه ۱۰۲.

۳- مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۲۸۲.

من از سوی خدا برانگیخته شده‌ام تا مکارم اخلاق را تنمیم نمایم.
 امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بیانی جان آدمی را به کشتزاری تشبیه کرده که
 اگر آب حیات بخش ادب و تربیت آسمانی انبیاء به آن نرسد، طراوت و شادابی
 خود را از دست می‌دهد و محصولی نخواهد داشت.

إِنَّ بَذْوَى الْعُقُولِ مِنَ الْحَاجَةِ إِلَى الْأَدَبِ كَمَا يَظْمَأُ الزَّرْعُ إِلَى
 الْمَطَرِ؛^۱

به‌راستی که خردمندان نیاز به اصلاح و تربیت خویش دارند،
 همانگونه که کشتزار و زراعت تشنه‌ی آب باران است.
 و همان امام همام علیه السلام در بیان دیگری فرموده است:

لَوْ كُنَّا لَا نَرْجُو جَنَّةً وَلَا نَخْشَى نَارًا وَلَا ثَوَابًا وَلَا عِقَابًا، لَكَانَ
 يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَطْلُبَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ. فَإِنَّهَا مِمَّا تَدُلُّ عَلَى سَبِيلِ
 النَّجَاحِ؛^۲

بر فرض این که نه امیدی به بهشت و نه بیمی از دوزخ داشته باشیم و
 بر فرض که پاداش و کیفری هم در کار نباشد، باز بر ما لازم است
 که مکارم اخلاق را به دست آوریم، چرا که مکارم اخلاق از عوامل
 نیل به سعادت و رستگاری است.

۱- غرالحکم، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۲۴.

۲- مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۸۳.

و در قسمت آخر همین حدیث آمده است که:

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ إِلَّا بِحُسْنِ الْخُلُقِ؛

احدی جز به سبب حُسن خلق داخل بهشت نمی شود.

در حُسن صفت کوش که در روز جزا

حشر تو به صورت صفت خواهد بود

در حدیث آمده است:

يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى نِيَّاتِهِمْ؛^۱

مردم به صورت نیتشان محشور می شوند.

و همچنین آمده است:

يُحْشَرُ بَعْضُ النَّاسِ عَلَى صُورِ تَحَسُّنِ عِنْدَهَا الْقِرْدَةُ وَالْخَنَازِيرُ؛^۲

بعضی از مردم به صورت هایی محشور می شوند که میمون ها و

خوک ها در جنب آنها زیبا تر هستند.

اینگونه بیانات از لسان اولیای معصوم خدا علیهم السلام که فراوان رسیده است، دلیل

قاطع محکمی است بر این که معیار سعادت و شقاوت اخروی صرفاً ملکات فاضله

۱- علم الیقین فیض، صفحه‌ی ۲۰۰.

۲- همان.

و یا رذیله‌ی نفسانی است و باید دقیقاً و با اهتمام تمام مورد توجه قرار گیرد.^۱

تفاوت بین خَلْق و خُلُق

باید بدانیم صورت خَلْقی ما که همین شکل ظاهری و صورت جسمانی ماست، در اختیار ما نبوده و نیست، بلکه به همان شکل و صورتی که خالق ما خواسته و تصویر کرده است، از زشت و زیبا، سفید و سیاه، بلند و کوتاه و دیگر خصوصیات بدنی، متصور شده‌ایم و تا آخر عمر نیز به همان صورت خواهیم بود، چنان که می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ...؛^۲

اوست کسی که شما را در رحم [مادران] به هر صورتی که بخواهد

تصویر می‌کند....

اما صورت خَلْقی ما که شکل درونی و صورت باطنی و روحی ماست، در اختیار ما قرار داده شده است. یعنی حضرت خالق حکیم این نیرو و این توانایی را به ما عنایت فرموده که می‌توانیم با اعمال غرایز و ارتکاب اعمال نیک و بد، شکل و صورتی زیبا یا نازیبا به جوهر نفس و روح و جان و قلب خود دهیم و آن را به صورت یک انسان شریف لطیف کریم متصف به صفات عالی، از صدق و صفا و

۱- البته چنان که گذشت، تحصیل عقاید حقّه در رتبه‌ی اوّل اولویّت و لزوم است و تأثیر آن در تحقّق ملکات فاضله، از مسلمات و قطعیات است.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶.

صبر و شکر و تسلیم و رضا، متناسب با غرفات "جَنَّةُ الْمَأْوَى" و شایسته‌ی مرافقت با انبیاء و اولیای خدا ﷺ در آوریم و یا العیاذ بالله آن را یک حیوان پست پلید منفوری بسازیم که جز تمایلات بهیمی و خُلق و خوی سَبَعی و وسوسه‌های شیطانی چیز دیگری در افکار و احوال و اطوارش مشاهده نمی‌شود و هیچ سنخیتی جز با درکات جهنّم و هیچ اهلیتی جز همنشینی با شیاطین جهنمی ندارد. حال، این ما و این گوی و این میدان... و به فرموده‌ی قرآن:

...فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ...^۱

...اینک کارهای خوب را به مسابقه بگذارید[در انجام دادن آن از

یکدیگر سبقت گیرید]...

وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ
الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ^۲

بشتابید برای رسیدن به آمرزش پروردگار خود و بهشتی که وسعت

آن آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده است.

سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ
الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ...^۳

۱-سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۲-سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

۳-سوره حدید، آیه ۲۱.

بر یکدیگر سبقت جوید در رسیدن به آمرزش پروردگارتان و
بهشتی که پهنه‌ی آن مانند پهنه‌ی آسمان و زمین است و آماده شده
برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده‌اند.

آری، به هوش باشیم و نیک بنگریم که چه می‌کنیم و جوهر جان خود را
چگونه می‌سازیم و ساختمان زندگی جاودانه‌ی خود را با چه مصالحی پی‌ریزی
می‌کنیم و خلاصه خود را به چه شکل و صورتی در می‌آوریم و همواره متذکر
این هشدار ربانی باشیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرُ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ...؛^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و هر کسی باید
بنگرد که برای فردا [روز جزا] چه چیز از پیش فرستاده است...

بیشه‌ای آمد وجود آدمی	بر حذر شو زین وجود آر آدمی
سیرتی کان در وجودت غالب است	هم بر آن تصویر حشرت واجب است
حشر پر حرص خس مردارخوار	صورت خوکی بود روز شمار
حکم، آن خوراست کان غالبتر است	چون که زربیش از مس آمد آن زراست
در وجود ما هزاران گرگ و خوک	صالح و ناصالح و خوب و خشوک
ساعتی گرگی درآید در بشر	ساعتی یوسف رخی همچون قمر

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۱۸.

ای دریده پوستین یوسفان گرگ برخیزی ازین خواب گران
گشته گرگان یک به یک خواهی تو می درانند از غضب اعضای تو^۱

لازم ترین علم از دیدگاه امام امیرالمؤمنین علیه السلام

ضمن حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است:

الْزَّمُ الْعِلْمُ لَكَ مَا ذَكَكَ عَلَى صَلَاحِ قَلْبِكَ وَأَظْهَرَ لَكَ فَسَادَهُ؛^۲

لازم ترین علم برای تو آن علمی است که تو را به صلاح قلبت
راهنمایی کند و فساد آن را بر تو آشکار سازد.

و ذیل همان حدیث آمده است:

فَلَا تَشْغَلَنَّ بِعِلْمٍ لَا يَضُرُّكَ جَهْلُهُ وَلَا تَغْفُلَنَّ عَنْ عِلْمٍ يَزِيدُ فِي
جَهْلِكَ تَرْكُهُ؛

پس هیچگاه خود را سرگرم علمی مساز که ندانستن آن برای تو
زیانی نخواهد داشت و هیچگاه از [فراگرفتن] علمی غفلت مکن که
ترک [تحصیل] آن بر جهل تو خواهد افزود.

تذکر

البته تردیدی نیست در این که علم مطلقاً دارای شرف و فضیلت است و بر

۱- مثنوی مولوی.

۲- مجموعه ی وزام، جلد ۲، صفحه ی ۱۵۴.

هر چه تعلّق بگیرد از جهل به آن بهتر است. اما هر انسان عاقل منصفی می‌داند که با این عمرهای کوتاه و محدود بودن امکانات لازم همچون آمادگی نیروهای جسمی و روحی برای تحصیل علم و تنگی وقت و زمان تحصیل و عدم دستیابی به اساتید فنون مختلف و پیش آمدن انواع حوادث و موانع بسیار و... هیچگاه یک بشر عادی نمی‌تواند تمام علوم و فنون را به دست آورده و جامع جمیع فضایل گردد و لذا ناگزیر باید در مقام انتخاب و ترجیح برخی از علوم برآید و آن علمی را که به حال او نافع‌تر و تحصیل آن لازم‌تر است در رتبه‌ی اوّل اولویت قرار دهد و خود را صرفاً به تحصیل و تکمیل آن مشغول سازد و تا به قدر کافی از آن علم برخوردار نشده است، به غیر آن نپردازد و بدیهی است که در بین علوم آنچه مربوط به حیات ابدی انسان و تأمین‌کننده‌ی سعادت جاودانه‌ی آدمی است، دارای اهمّیت و اولویت قطعی است و تحصیل آن نسبت به سایر علوم اوجب و الزّم است و آن علمی است که انبیاء و سفرای معصوم الهی علیهم‌السلام به تعلیم آن مبعوث گشته و با جدّ و اهتمام شدید آدمیان را به فراگیری آن دعوت کرده‌اند و فقدان آن را سبب حرمان ابدی و هلاک دائم معرفّی فرموده‌اند و آن علم تزکیه و تطهیر جوهر جان از لوث رذایل و مُحلاً ساختن آن به فضایل و مکارم اخلاق است که خداوند حکیم پس از انشاء یازده قسم می‌فرماید:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهُ ۖ وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهُ؛^۱

۱- سوره‌ی شمس، آیات ۹ و ۱۰.

حقیقت آن که، هر کس نفس خود را [از قذارت رذایل] تزکیه کرد،
 رستگار و مفلح شد و هر کس نفس خود را [به قذارت رذایل] آلوده
 ساخت، خائب و نومید [از نیل به سعادت] شد.

با توجه به تعداد قسم‌های پی‌درپی که در این مورد (مسأله‌ی تزکیه‌ی نفس) در آیات اوّل سوره‌ی شمس آمده و در تمام قرآن کریم از جهت کثرت تعداد قسم مورد منحصر است و همچنین با توجه به عظمت اموری که متعلّق سوگند قرار گرفته‌اند، تا حدّی می‌شود به اهمّیّت مطلب مورد سوگند پی برد که مسأله‌ی تزکیه‌ی نفس انسان از عظمتی همچون عظمت خلقت حیات بخش و سرنوشت‌ساز ماه و خورشید و زمین و آسمان و نفس مُلهمه‌ی انسان و جلالت و کبریای حضرت خالق سبحان - عزّ و علا - برخوردار است^۱ و به طور قطع و مسلّم فلاح و رستگاری و نیل به سعادت جاودان در گرو تزکیه‌ی نفس انسان است و بس.

علم از نظر رسول خدا ﷺ

از حضرت امام موسی کاظم علیّه‌السلام منقول است:

دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ

۱- ترجمه‌ی آیات اوّل سوره‌ی شمس چنین است: به خورشید و گسترش نور آن سوگند و به ماه در آن هنگام که بعد از آن درآید و قسم به روز هنگامی که صفحه‌ی زمین را روشن سازد و قسم به شب در آن هنگام که پهنه‌ی زمین را بپوشاند و قسم به آسمان و کسی که آن را بنا کرده و قسم به زمین و کسی که آن را گسترانیده و قسم به نفس آدمی و کسی که آن را تعدیل کرده و سپس فجور و تقوا را به وی الهام کرده است [به تمام اینها سوگند] که هر کس نفس خود را تزکیه کرده، رستگار شده و هر کس نفس خود را آلوده ساخته، محروم گشته است.

فَقَالَ مَا هَذَا فَقِيلَ عَلَامَةٌ. فَقَالَ وَ مَا الْعَلَامَةُ؟ فَقَالُوا لَهُ أَعْلَمُ
النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْأَشْعَارِ
الْعَرَبِيَّةِ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَ لَا
يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ
مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ
فَضْلٌ؛^۱

رسول خدا ﷺ داخل مسجد شد، دید جماعتی دور مردی را
گرفته‌اند. فرمود: این چیست؟ گفته شد: علامه است. فرمود: علامه
چیست؟ گفتند: داناترین مردم به [تاریخ] انساب عرب و وقایع آن و
دوران جاهلیت و اشعار عربی. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: این علمی
است که نه از ندانستن آن زبانی به انسان می‌رسد و نه از دانستن آن
نفعی عاید آدمی می‌شود. سپس آن حضرت فرمود: حقیقت آن که،
علم منحصرأ سه چیز است: آیه‌ی محکمه [یعنی علم عقاید حقّه و
معارف الهیه] یا فریضه‌ی عادلّه [یعنی آگاهی از طریق تزکیه‌ی نفس
و آراستن آن به فضایل اخلاق] یا سنّت قائمه [یعنی علم به احکام
اعمال و آشنایی با وظایف ظاهر زندگی] و هر چه که غیر این سه

علم است زیادت است.

از حدیث شریف استفاده می‌شود که سایر علوم از هر قبیل که باشد، در صورتی نافع به حال است که آن سه علم اصلی به دست آمده باشد تا این علوم فرعی، زیادتی آورده و بر رونق ظاهر زندگی بیفزاید و گرنه صرف عمر در تحصیل هر علمی برای یک انسان عاری از معارف الهی و فاقد اخلاق فاضله و بیگانه از اعمال صالحه، جز تضییع سرمایه‌ی عمر و دور گشتن از شرف انسانی و محرومیت از سعادت ابدی و افتادن در وادی هلاکت دائمی چیز دیگری نخواهد بود و آن شعر مشهور سعدی انطباق کامل با این بینوا خواهد داشت که:

خانه از پای بست ویران است خواجه در بند نقش ایوان است

ابتدا اساس و پای بست ساختمان انسان الهی با آن علوم سه گانه‌ی اصلی باید تحکیم گردد و پس از آن به نقش و نگار ساختمان به وسیله‌ی دیگر علوم پرداخته شود.

هشدار! که علم تنها نه کمال، بلکه وبال است

یک نکته‌ی اساسی که در این باب باید توجه کامل به آن داشت این است که علم به رذایل و فضایل اخلاق و آگاهی از مهلکات و منجیات نفس به تنهایی کافی در تأمین سعادت انسان نیست که آدمی دلخوش به این باشد که عالم به تفصیل علم اخلاق و تقسیمات اصلی و انشعابات فرعی از حکمت نظری و عملی، جنود عقل و جهل و نظایر این مفاهیم و اصطلاحات فنی و علمی است و

به هنگام القای سخن نیز خوب می‌تواند از عهده‌ی بیان مطلب برآید و دل‌هایی از مردمان را به سوی خود متوجه سازد و حال آن‌که اگر این علم و آگاهی و این قهاریت در فهم و بیان، نورانیّتی در دل خود شخص به وجود نیاورده و جوهر جانش متّصف به فضایل نکرده و همچنان در ظلمات رذایل حیران است و در لجنزار شهوات نفس و اعمال زشت سرگردان، باید بداند که آن علم نه تنها تقرّبی برای او نیاورده و بر بصیرتش نیفزوده، بلکه فرسنگها از خدا دورش ساخته و از دیدن جمال اعلا کورش کرده است؛ چنان که حضرت ربّ جلیل می‌فرماید:

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ أَعْمَى؛^۱

هر که از یاد من روی بگرداند، زندگی سختی خواهد داشت و روز
قیامت نابینا محسورش خواهیم کرد.

آنجا وقتی خود را کور دید، اعتراض به حق خواهد کرد که:

...رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا؛^۲

...پروردگارا، چرا مرا نابینا محسور کردی؟ من که بینا بودم.

و جواب خواهد شنید:

...كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى؛^۳

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.

۲- همان، آیه‌ی ۱۲۵.

۳- همان، آیه‌ی ۱۲۶.

این به خاطر آن است که آیات من به تو رسید و آنها را فراموش کردی [ندیده و نشنیده گرفتی]. حال، امروز نیز تو فراموش خواهی شد [از چشم رحمت ما خواهی افتاد].

یعنی تو در دنیا هم کور بودی؛ چشم دلت کور بود و از دیدن آیات و نشانه‌های جلال و جمال ما محروم. آیات و نشانه‌های ما از همه سو تو را فرا گرفته بود. خوب می‌فهمیدی و به دیگران نیز می‌فهماندی؛ ولی یالاسف که خود، آنها را نمی‌دید و از آنها در حجاب نسیان بودی. حال، امروز که روزِ بروز بواطن است و انکشاف سرائر، نه جمالی خواهی دید و نه مورد اعتنای حضرت ربّ جمیل - عزّ و علا- خواهی بود.

وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ...^۱

و اینگونه جزا می‌دهیم کسی را که اسراف کند و ایمان به آیات پروردگارش نیاورد.

آری، ما انسان غیرمؤمن به نشانه‌های خدایش را چنین کیفر می‌دهیم.

چه اسراف رسوایی!

آیا راستی صرف عمر گرانمایه در جمع‌آوری انواع علوم عقلی و نقلی و انباشتن ذهن از صدها و هزارها مفاهیم علمی و اصطلاحات فنی و آنگاه آراستن

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۷.

سخن با عبارات پر زرق و برق خطابی و تحویل دادن به افکار ساده‌دلان و جلب توجه آنان برای تحصیل مقامات دنیوی و عاقبة الامر رفتن از این جهان با جان خالی از نور خدا و عاری از شرف انس و حبّ و رضای خدا... آیا انصافاً اسراف نیست؟

آری، به حقّ حق قسم! و به جان دوست سوگند! اسراف است و آن هم چه اسراف شرم‌آور رسوایی! شما کسی را که موادّ غذایی سالم را که مایه‌ی حیات انسان‌هاست در سطل زباله بریزد و در میان چاه کثیف و عفّن سرازیر کند مذمّت می‌کنید و اسرافکار می‌دانید؛ امّا کسی را که سرمایه‌ی یک عمر پندجاه و شصت ساله‌ی خود را با تمام فراآورده‌های فکری و علمی‌اش که مایه‌ی حیات ابدی آدمیان و وسیله‌ی جلب رضای خالق سبحان است در سطل هوای نفس پلید می‌ریزد و در میان چاه کثیف و عفّن دنیا سرازیر می‌کند تمجید می‌کنید و او را عالمی نامدار و دانشمندی پرافتخار می‌خوانید؛ در صورتی که زشتی کار و رسوایی این شخص به مراتب بدتر و فزایش‌بارتر از کار آن کسی است که موادّ غذایی را به زباله‌دان و چاه عفّن می‌ریزد.

این مواظط هشداردهنده از حضرت روح الله، مسیح بن مریم علیه السلام منقول است:^۱

وَيْلُكُمْ يَا عِبَادَ السَّوْءِ مِنْ أَجْلِ دُنْيَا دَنِيَّةٍ وَ شَهْوَةٍ رَدِيَّةٍ تُفَرِّطُونَ
فِي مُلْكِ الْجَنَّةِ وَ تَنْسَوْنَ هَوْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛

۱- تحف العقول، صفحات ۳۷۵ و ۳۷۶.

وای بر شما ای بندگان بد! به خاطر دنیای پست و شهوت زشت، از سلطنت بهشت می گذرید و هول و هراس روز قیامت را نادیده می گیرید.

إِنَّ شَرَّ النَّاسِ لَرَجُلٌ عَالِمٌ آثَرَ دُنْيَاهُ عَلَى عِلْمِهِ فَأَحْبَبَهَا وَطَلَبَهَا وَجَهَدَ عَلَيْهَا حَتَّى لَوْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَجْعَلَ النَّاسَ فِي حَيْرَةٍ لَفَعَلَ؛
بدترین مردم مرد عالمی است که دنیای خود را بر علم خود ترجیح دهد [علمش را به استخدام دنیا در آورد و آن را وسیله نیل به دنیا قرار دهد] و آن را دوست بدارد و دنبالش برود و در راه به دست آوردن آن تا آنجا ساعی و کوشا باشد که اگر مستلزم حیران ساختن مردم هم باشد ابا نکند.

وَمَاذَا يُغْنِي عَنِ الْأَعْمَى سِعَةُ نُورِ الشَّمْسِ وَهُوَ لَا يُبْصِرُهَا
كَذَلِكَ لَا يُغْنِي عَنِ الْعَالِمِ عِلْمُهُ إِذْ هُوَ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ؛
چه نفعی به حال نابینا خواهد داشت فراگیر بودن نور خورشید، در حالی که او آن را نمی بیند؟ همچنین عالم از علمش نفعی نخواهد برد، اگر به آن عمل نکند.

ارتباط علوم سه گانه با یکدیگر

نکته‌ی دیگری که باز باید توجه کامل به آن داشت این است که این علوم سه گانه از "عقاید" و "اخلاق" و "اعمال" از حیث اثرگذاری در تربیت انسان با

هم مرتبطند. یعنی آثار هر کدام از این سه علم در اثرگذاری آن دو علم دیگر نیز مؤثر است. مثلاً اگر کسی خود را کاملاً مقید به ادای وظایف شرعی بداند و همگی اعمال از عبادات و معاملات و معاشرت‌ش را دقیقاً طبق دستور شرع مقدس - امثالاً لامرالله و نهیه و طلباً لمرضاة الله و وجهه - انجام دهد، طبیعی است که خود این تعبّد در قلب و روحش اثر می‌گذارد و اخلاق فاضله و عقاید حقّه‌اش را نیز رو به کمال می‌برد، چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

... وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ...^۱

... تقوا پیشه کنید و از خدا پروا داشته باشید و خداوند شما را تعلیم

می‌کند...

از این آیه‌ی کریمه چنین استفاده می‌شود که از جمله‌ی آثار تقوا و پرهیزگاری در عمل این است که زمینه‌ی فراگیری از تعلیم الهی در روح آدمی به وجود می‌آید و قلب انسان متقی همچون آینه‌ی صاف آماده‌ی انعکاس حقایق آسمانی می‌گردد و روشن‌تر از این آیه‌ی کریمه در دلالت بر مطلب، این آیه‌ی شریفه است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر تقوا پیشه کنید و از مخالفت با

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۲.

۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۹.

فرمان خدا بپرهیزید، به شما بصیرت و روشن بینی خاصی عنایت می کند که بتوانید حق را از باطل تشخیص دهید...

فرقان که در اینجا به معنای نیروی درک و تشخیص حق از باطل است، بر حسب استفاده از آیهی شریفه، از آثار تقوا و پرهیز از گناه است. در روح و جان انسان متقی یک نوع نورانیت و روشن بینی فوق العاده حاصل می شود که به خوبی راه خدا و شیطان را از هم مشخص می کند و قهراً از کج فهمی و کجروی محفوظ می ماند؛ چنان که باز هم می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ^۱

پرهیزگاران هنگامی که وسوسه ای از شیطان در اطراف قلبشان می چرخد [تا راه نفوذی بیابد] به یاد خدا می افتند [و در پرتو نور یاد او، راه حق را می بینند] و بینا می شوند.

جملهی "فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ" [آنگاه که خدا را یاد می کنند بینا می شوند] این نکتهی بسیار عالی را نشان می دهد که وسوسه های شیطانی و تمایلات نفسانی که غالباً گرفتار آن هستیم، مانند دودی سیاه و غباری غلیظ اطراف دل را می پوشاند و نیروی دید باطنی را از مشاهدهی چهره ی زیبای حق عاجز می کند. در این

۱-سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۱.

هنگام است که نیروی تقوا و حال استمرار یاد خدا همچون برقی خاطف* از درون جان انسان متقی برمی خیزد و پرده های سیاه و تاریک شیطانی را از فضای دل بر می دارد و چشم باطن را بینا می سازد. آری:

حقیقت سرایی است آراسته هوئی و هوس گردد برخاسته
 نبینی که هر جا که برخاست گرد نبیند نظر گر چه بیناست مرد
 جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی تو گردد ره نشان تا نظر توانی کرد
 حاصل آن که، تعبّد عملی در مرحله ی درک عقلی و بُعد خُلُقی اثر
 می گذارد و آن دو را رو به کمال می برد؛ همانگونه که بی مبالاتی در مقام عمل
 سبب حصول رذیلت در اخلاق و سستی در عقیده و ایمان می شود، چنان که
 خداوند حکیم می فرماید:

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا الشُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا
 بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ؛^۱

سپس سرانجام کسانی که مرتکب اعمال بد شدند [عاقبتی] بدتر
 شد [و آن] این که آیات خدا را تکذیب کردند و چنان شدند که
 آیات خدا را به تمسخر و استهزا می گرفتند.

* خاطف: خیره کننده.

۱- سوره ی روم، آیه ی ۱۰.

تکذیب آیات الهی فساد در عقیده و کفر و الحاد است و استهزای آن، نوعی پلیدی روحی و رذیلت اخلاقی است و هر دو به حکم این آیه‌ی شریفه، نتیجه‌ی فساد و انحراف در عمل است که تدریجاً مانند بیماری خوره از سرمایه‌ی ایمان آدمی می‌کاهد تا سرانجام او را به آخرین مرحله‌ی کفر می‌رساند؛ *أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا*، و از آن سو نیز سعی در تحکیم عقیده و ایمان و یقین، سبب تهذیب نفس و پارسایی در عمل می‌گردد که به فرموده‌ی قرآن کریم:

...إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...^۱

...از میان بندگان خدا تنها عالمانند که از او می‌ترسند...

مقام عالی خَشیت یعنی ترس از مسئولیت توأم با درک عظمت که از مکارم اخلاق و از کرائم حالات روحی انسان‌های والاست، طبق مستفاد از این آیه‌ی مبارکه، نتیجه‌ی علم و آگاهی از مقام کبریا و قهاریت حضرت حق و اعتقاد به سریع الحساب و شدید العقاب بودن او - عزّ و علا - است؛ تا آنجا که با کلمه‌ی "انما" که مفید حصر است، ترس و خَشیت از خدا را منحصر در گروه عالمان نشان می‌دهد و در حدیث نیز آمده است:

أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ أَخَوْفُكُمْ لِلَّهِ؛^۲

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۲۸.

۲- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی فاطر.

عالم ترین شما به خدا، خائف ترین شما از خداست.

و همچنین از رسول خدا ﷺ روایت شده است:

أَتَمُّكُمْ عَقْلًا أَشَدُّكُمْ لِلَّهِ خَوْفًا؛^۱

در میان شما هر کس عقلش کامل تر است خوفش از خدا شدیدتر است.

این بیان جامع نیز از حضرت امام سیدالشاجدین علیه السلام منقول است:

وَمَا الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَالْعَمَلُ إِلَّا الْفَانِ مُؤْتِلِفَانِ فَمَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَهُ وَ
حَتَّى الْخَوْفُ عَلَى الْعَمَلِ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَإِنَّ أَرْبَابَ الْعِلْمِ وَ
أَتْبَاعَهُمْ (هُمْ) الَّذِينَ عَرَفُوا اللَّهَ فَعَمِلُوا لَهُ وَرَغِبُوا إِلَيْهِ وَقَدْ قَالَ
اللَّهُ: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛^۲

علم به خدا و عمل، دو دوست صمیمی اند. کسی که خدا را بشناسد،
از او می ترسد و همین ترس او را وادار به عمل و اطاعت فرمان خدا
می کند. صاحبان علم و پیروان آنها کسانی هستند که خدا را
شناخته اند و برای او عمل می کنند و به سوی او گرایش دارند.

چنان که خداوند فرموده است:

...إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...؛

پس روشن شد که سعی در راه تحکیم اساس عقاید و معارف سبب رشد

۱- جامع الشعادات، جلد ۱، صفحه ۲۲۵.

۲- تفسیر نورالثقلین، جلد ۴، صفحه ۳۵۹، نقل از روضه ی کافی.

فضایل اخلاقی و تشدید حالات کریمه‌ی روحی می‌شود و علو و ارتقای فضایل روحی نیز آدمی را به رعایت تقوا و پارسایی در عمل وامی‌دارد، همانگونه که ضعف عقیده و سستی در ایمان باعث تیرگی قلب و بی‌پروایی در عمل می‌شود. بنابراین، نباید توقع داشت که کسی با بی‌مبالاتی در مورد علم احکام و نداشتن تقوای عملی، دارای ایمان کامل و اخلاق مهذب باشد و یا انسانی با شک و ارتیاب در مرحله‌ی اعتقاد قلبی، متصف به صفات حمیده و اخلاق فاضله همچون زهد و ورع و صبر و شکر و تسلیم و رضا گردد و یا با فقدان ملکات کریمه‌ی خلقی و داشتن قبايح اخلاق مانند کبر و ریا و حرص و بخل و حسد و حب مال و جاه و مقام، مؤمن کامل به خدا و معتقد جازم به وحی و روز جزا و در مقام عمل هم یک فرد متقی و پارسا و شدیداً مراقب حدود شرع و نگهبان حقوق خدا و خلق خدا باشد. خیر، این شجره‌ی طیبه‌ی ایمان و یقین قلبی است که میوه‌ی مطبوع خلق حسن و صلاح عمل به بار می‌آورد و عجیب آن که مجدداً از همان میوه‌ی خود تغذیه می‌کند و بر رشد و نمو خود می‌افزاید. چنان که می‌فرماید:

...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...^۱

...سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند و عمل صالح آن را بالا

می‌برد...

۱-سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

کَلِم طیب در آیه‌ی شریفه تفسیر به عقاید حقّه شده است که سبب صعود انسان معتقد می‌شود و او را به مقام قرب خدا می‌رساند و عمل صالح نیز که نشأت گرفته از اعتقاد حق و صحیح است، بر اثر تکرار و استمرار موجب رسوخ آن اعتقاد در قلب می‌گردد و بر صفا و جلا و شدّت آن می‌افزاید و سبب سرعت و قوّت آن در بالا رفتن می‌شود.^۱

آری، عقیده و ایمان تولید عمل می‌کند و تکرار عمل سبب پیدایش اخلاق می‌گردد و آنگاه اخلاق و عمل موجب تشدید و تقویت عقیده و ایمان می‌شود. اخلاق نیز هر چند می‌تواند مولود عمل و تکرار عمل باشد، ولی آخرالامر خود سبب تسهیل صدور عمل می‌گردد و لذا آن عمل صالحی که ریشه از عقیده و ایمان قلبی گرفته و به اقتضای ملکه‌ی فاضله‌ی خُلُقِی، بی‌هرگونه تکلف از آدمی صادر می‌شود، عملی واقعاً نورانی و الهی است که وسیله‌ی تقرّب به ساحت اقدس حضرت حق - جلّ و علا - و موجب ارتقای درجات سعادت اخروی انسان می‌شود.

فرصت را مغتنم بشمارید

حال ای جوانان عزیز مسلمان با ایمان، بیایید از این سرمایه‌ی بسیار پرارزش عمر و در عین حال زودگذر حدّاکثر استفاده را بکنید که حضرت رسول

۱- در تفسیر آیه‌ی شریفه به این معنا که موافق با ظاهر آیه است، از تفسیر شریف المیزان، جلد ۱۷، صفحه‌ی ۲۱ نیز استفاده شده است.

اَکَرَمَ النَّاسِ می فرماید:

يَا أَبَاذَرٍّ اِغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ: شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ
صِحَّتَكَ قَبْلَ سَقَمِكَ وَ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَ فَرَاغَكَ قَبْلَ
شُغْلِكَ وَ حَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ؛^۱

ای ابادر، پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار: جوانی ات را قبل
از پیری، سلامتت را قبل از بیماری، تمکنت را قبل از تهی دستی،
فراغتت را قبل از گرفتاری و زندگی ات را قبل از مرگ.

و نیز می فرماید:

تَرَكَ الْفُرْصَ غُصَصُ؛^۲

از دست دادن فرصت ها [مستلزم] غصه هاست.

الْفُرْصُ تَمْرُ مَرِّ السَّحَابِ؛^۳

فرصت ها همچون ابر [از صفحه ی آسمان زندگی] می گذرند.

آری، بیاپید این عمر کوتاه زودگذر و این ایام مهلت موقت را مغتنم
شمارید و سرمایه ی عظیم نیروی جوانی و قوای ادراکی خود را در درجه ی اوّل
صرف تحصیل علومی کنید که حیات ابدی و سعادت جاودانی شما در گرو

۱- بحار الانوار، جلد ۷۷، صفحه ی ۷۵.

۲- همان، صفحه ی ۱۶۵.

۳- همان.

دانستن آن علوم است و پس از آن به فراگرفتن دانش‌های دیگری که سبب پیشرفت در زندگی مادی و دنیوی است پردازید و به این جمله‌ی پرمحتوا از امام سجاد علیه السلام توجه فرمایید:

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ اَكْفِنِيْ مَا يَشْغَلُنِي الْاِهْتِمَامُ بِهِ،
وَ اسْتَعْمِلْنِيْ بِمَا تَسْأَلُنِيْ غَدًا عَنْهُ، وَ اسْتَفْرِغْ اَيَّامِيْ فِيْمَا
خَلَقْتَنِيْ لَهُ؛^۱

بارالها، از [پرداختن به] کاری که کوشش در انجام دادن آن مرا [از]
کار اساسی‌ام [باز می‌دارد بی‌نیازم کن و مرا به کاری وادار که
فردا [روز جزا] درباره‌ی آن مورد بازپرسی‌ام قرار خواهی داد و
روزهای [دوران عمر] مرا برای [به دست آوردن] آنچه برای آن خلقم
کرده‌ای فارغ ساز [تا به آن مشغول گردم و به غیر آن نپردازم].

آیا درجات از دست رفته‌ی روحی جبران‌ناپذیر است؟

برخی از علمای اخلاق^۲ می‌گویند: کسی گمان نکند که اگر بُرّه‌ای از
عمر و دوران جوانی با حال سهو و غفلت و - العیاذ بالله - با آلودگی به گناه و

۱- دعای بیستم از صحیفه‌ی سجادیه، جمله‌ی سوم.

۲- مرحوم نراقی از جامع‌الشفاعات، جلد ۱، صفحات ۴۹ و ۵۰.

معصیت سپری گشته و بر اثر تیرگی‌ها که از معاصی به قلب رسیده است درجاتی از صفا و جلا و نورانیت دل که ممکن بود در آن برهه از عمر به دست آید از دست رفته است، آری، گمان نکند که آن فواید فوت شده، با توبه و اصلاح اخلاق و عمل ممکن است تدارک گردد و جای خالی آنها پر شود. خیر، این شدنی نیست؛ زیرا نهایت تأثیر توبه این است که آن تیرگی‌ها از صفحه‌ی دل زدوده شود و صفحه‌ی دل به حال قبل از ارتکاب گناه برگردد و بشود:

اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ؛^۱

کسی که از گناه توبه کرده مانند کسی است که گناهی ندارد.

ولی گناه نداشتن و آلوده به قذارت معصیت نبودن، غیر از طاعت داشتن است و با نور حسنات بر اشراق و جمال و جلال روح افزودن. او که در زمان ارتکاب سیئات از انجام دادن طاعات و حسنات محروم بوده است، قهراً درجات عظیمی از نورانیت و ارتقای جوهر روح را از دست داده و خسرانی جبران‌ناپذیر دامنگیرش شده است. تأثیر توبه تنها تطهیر و پاکسازی قلب از قذارت گناهان گذشته است و آماده ساختن آن برای پذیرش نور از حسنات باقیمانده‌ی دوران حیات، نه بازگرداندن انوار فوت شده‌ی بر اثر ترک حسنات.

آینه‌ای که صفحه‌ی آن بر اثر تراکم دوده و زنگار از صفا و جلا افتاده

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۵، حدیث ۱۰.

است، با صیقل می‌توان آن تیرگی را از صفحه‌ی آن زدود؛ اما نمی‌توان بر جلا و صفا و لطافتش افزود و شاید اشاره به این نکته فرموده باشند رسول خدا ﷺ در این گفتار که:

مَنْ قَارَفَ ذَنْبًا، فَارَقَهُ عَقْلٌ لَمْ يَعُدْ إِلَيْهِ أَبَدًا؛^۱

هر کس گناهی مرتکب شود، عقلی از او جدا می‌شود که هرگز به او برنمی‌گردد.

این مطلبی است که برخی از علمای اخلاق فرموده‌اند.

تأملی در این مطلب

حال، این کلام از نظر اعتبار عقلی شاید درست باشد ولی با تأمل در آیات شریفه‌ی قرآن و احادیث وارده از سوی معصومین علیهم‌السلام مقبول و صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا این آیه‌ی کریمه‌ی قرآن است که پس از ذکر چند گناه از گناهان بزرگ و حکم به شدت عذاب مرتکبین آنها می‌فرماید:

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا؛^۲

مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که

۱- جامع التعدادات، جلد ۱، صفحه‌ی ۵۰.

۲- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۷۰.

خداوند [علاوه بر این که گناهانشان را می‌بخشد] سیئات آنها را

تبدیل به حسنات می‌کند و خداوند آمرزنده و مهربان است.

هر چند ذیل این آیه، مفسران در مسأله‌ی چگونگی تبدیل سیئات به حسنات آراء مختلف دارند، آنچه از ظاهر آیه به دست می‌آید این است که خداوند غفور رحیم پس از توبه‌ی انسان گنهکار (البته به شرط توبه‌ی حقیقی که نشانه‌اش عمل صالح جبران کننده است) بر اساس این که غفور است، گناهان او را می‌آمرزد و از صحیفه‌ی اعمالش محو می‌کند و بر اساس این که رحیم است، در جای گناهان و سیئات محو شده‌اش، در نامه‌ی عملش حسنات مناسب می‌نشانند، چنان که در روایتی به نقل از ابوذر آمده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يُؤْتَى بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقَالُ: اِعْرِضُوا عَلَيْهِ صَغَارَ ذُنُوبِهِ وَ تُخْبَأُ كِبَارُهَا. فَيَقَالُ: عَمِلْتَ يَوْمَ كَذَا وَ كَذَا وَ هُوَ يَقُولُ لَيْسَ يُنْكِرُ وَ هُوَ مُشْفِقٌ مِنَ الْكِبَائِرِ أَنْ تَجِيءَ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ خَيْرًا قَالَ: أَعْطُوهُ مَكَانَ كُلِّ سَيِّئَةٍ حَسَنَةً! فَيَقُولُ: يَا رَبِّ لِي ذُنُوبٌ مَا رَأَيْتُهَا هَاهُنَا. قَالَ: وَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ضَحِكَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ، ثُمَّ تَلَا: فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ؛^۲

روز قیامت که شود کسی را حاضر می‌کنند. خداوند دستور می‌دهد

۱- به تفسیر المیزان رجوع شود.

۲- تفسیر نور الثقلین، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۳، حدیث ۱۱۸.

گناهان کوچک او را به او عرضه کنند در حالی که گناه‌های بزرگش را مستور می‌دارند. به او گفته می‌شود: تو در فلان روز و فلان روز این گناه و آن گناه را مرتکب شدی، او نیز اقرار به ارتکاب آن گناهان می‌کند در حالی که از بروز گناهان بزرگش ترسان است. در اینجا هرگاه خدا بخواهد دربارهی او لطفی کند، دستور می‌دهد به جای هر گناه حسنه‌ای به او بدهید؛ تا جایی که خود او می‌گوید: پروردگارا، من گناهی داشتم که آنها را اینجا نمی‌بینم. ابودر می‌گوید: در این موقع رسول خدا ﷺ را دیدم که خندان شد، آنگونه که دندان‌های آخرش نمایان گردید؛ آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: پس خداوند گناهان آنان را به حسنات تبدیل می‌کند.

این جمله‌ی نورانی نیز از دعای امام سیدالسّاجدین علیه السلام است:

يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ. إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ؛^۱

ای تبدیل کننده‌ی سیئات به چندین برابرش از حسنات، همانا تو صاحب فضل عظیمی.

و شاید سرّ مضاعف گشتن حسنات این باشد که وقتی سیئه‌ی انسان تبدیل

۱- آخرین جمله از دعای دوم از صحیفه‌ی سجادیّه و جمله‌ی هشتم از دعای ۲۴.

به حسنه شد، گویی که حسنه‌ای به جا آورده است و خداوند متعال می‌فرماید:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا...^۱

هر که حسنه‌ای به جا آورد، ده برابر آن [ثواب] خواهد داشت...

و لذا به فضل خدا هر سیئه‌ای از سیئاتش تبدیل به ده حسنه می‌شود و ذلک

هو الفضل العظیم.

حاصل آن که، چه اشکال و استبعادی هست در این که بگوییم خداوند حَتَّانِ مَثَّانِ به دنبال توبه‌ی انسان گنهکار، تمام آثار ظلمانی گناهان را از صفحه‌ی قلب او محو می‌فرماید و آنگاه آثار نورانی حسناتی را که بر فرض انجام دادن آنها در گذشته به جای سیئات در صحیفه‌ی قلب به وجود می‌آمد، بر اثر عمل نیک توبه که خود حسنه‌ای بسیار بزرگ و نورآفرین است، در فضای جان آدم تائب به وجود می‌آورد و جوهر جان او را هم مطهر از قذارت سیئات انجام شده می‌سازد و هم منور به نورانیت حسناتی که به لطف خود در نامه‌ی عمل وی جانشین سیئات کرده است می‌گرداند.

إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَإِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَإِنَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ؛

به قول بوعلی سینا:

۱- سوره‌ی انعام، آیه ۱۶۰.

وَ اسْتَوسِعْ رَحْمَةً اللَّهِ؛^۱

رحمت خدا را وسیع و گسترده بدان.

و حدیث مذکور در انتهای گفتار سابق الذکر^۲ هم ممکن است حمل به گناهانی شود که مرتکب آن توفیق توبه نیابد و به هر حال انسان خردمند رشید آن انسانی است که در بهره‌گیری از امکانات موجود و صرف عمر در تحصیل علوم، رعایت قانون "اَلَا هَمَّ فَالَا هَمَّ"^۳ را از نظر دور ندارد و با از دست دادن فرصت‌ها آینده‌ای سرشار از غصه و اندوه و حسرت و افسوس برای خود فراهم نسازد که خداوند حکیم می‌فرماید:

وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛^۴

آنها را از روز حسرت [روز رستاخیز قیامت] بترسان؛ روزی که همه چیز پایان می‌یابد در حالی که آنها در غفلتند و ایمان نمی‌آورند.

۱- اشارات، آخر نمط هفتم.

۲- من قارف ذنباً، فارقه عقل لم یُعْذِرْ إلیه ابداً.

۳- یعنی به هنگام تراحم میان دو مطلب باید آنچه که از ارزش و اهمیت بیشتری برخوردار است ترجیح داده شود.

۴- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳۹.



دین حق در هر زمان، یکی بیش نیست^۱

در اینجا به نظر می‌رسد توجه دادن برخی از خوانندگان محترم - به ویژه دانشجویان عزیز - به یک مطلب بسیار مهم و اساسی لازم باشد و آن این که صراط مستقیم حق یعنی آن راه اعتقادی و عملی که یک انسان حنیف حقیقت‌جو باید آن را بیساید تا خود را به قرب خدا که کمال مطلق است برساند و بالمآل از سعادت و خوشبختی دائم برخوردار گردد، همانا راهی است که خود ذات اقدس حق - عز و علا - از طریق ارسال رسل و انزال کتب برای بندگان خود ترسیم فرموده است و از آن تعبیر به دین و شریعت می‌شود.

...قُلْ إِنْ هُدَى اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَأُمِرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ^۲

۱- البته این مسئله که آیا انبیای اولوالعزم علیهم‌السلام یعنی پیامبران صاحب شریعت پیشین، مبعوث بر عموم بشر عصر خود بوده‌اند و یا شعاع بعثتشان محدود به قوم و مردم همان منطقه‌ای که در آنجا ظهور و قیام به دعوت کرده‌اند بوده است، در میان علمای اسلامی مورد اختلاف رأی و نظر است؛ ولی بنا بر گفته‌ی اهل تحقیق، آنچه معروف در بین علمای شیعه است همانا عمومیت بعثت و جهانی بودن شریعت هر کدام از پیامبران اولوالعزم است و دین حق در هر زمان یکی بیش نبوده است. برای توضیح بیشتر مطلب به تفسیر گرانقدر المیزان، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۲۶۸ رجوع شود و مخصوصاً در مجلد دوم همان تفسیر، صفحه‌ی ۱۵۰ حدیث شریف از حضرت امام رضا علیه‌السلام مورد مطالعه قرار گیرد.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۱.

...بگو: تنها هدایت خدا، هدایت است و به ما دستور داده شده که

تسلیم پروردگار عالمیان باشیم.

و أَحَدَى حَتَّىٰ پیامبران که وسائط ابلاغ پیام و وحی خدا هستند، حَقِّ دخالت در کم و زیاد کردن احکام آن ندارند، چنان که در قرآن کریم درباره‌ی حضرت خاتم النبیین ﷺ آمده است:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿١﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٢﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ^۱

اگر [بر فرض محال] او سخنی دروغ بر ما می‌بست، ما او را با قدرت

تمام می‌گرفتیم و سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم.

و دین حَقِّ الهی در هر زمان همان شریعتی است که به وسیله‌ی پیامبر معصوم آن زمان به بشر عرضه شده است و غیر آن باطل است و راه به سوی خدا نخواهد برد. و انبیاء و رسولان خدا ﷺ طی تاریخ بشری یکی پس از دیگری آمدند و مردم زمان خود را دعوت به دین حق کردند تا زمان ظهور خاتم آنان ﷺ فرا رسید و آخرین مرحله از دین حق به بشر عرضه شد و پس از آن تا پایان عمر جهان دین دیگری از جانب خدا نخواهد آمد و جامعه‌ی بشری نیز جز اسلام راه دیگری به سوی خدا نخواهد داشت. خدای متعال می‌فرماید:

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...؛^۱

همانا دین در نزد خدا اسلام است.

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛^۲

و هر که غیر از اسلام آیینی برای خود برگزیند، از او هرگز پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.

اسلام یعنی تسلیم خدا شدن^۳ و دستورهای او را که همان شریعت هر زمان است پذیرفتن و بدیهی است که در صورت تحقق ابلاغ، پذیرش آخرین دستور که شریعت ختمیه است، معنای واقعی تسلیم و اسلام است؛ چرا که اعراض از شریعت آخر و عمل کردن به شرایع پیشین به معنای اعتقاد به لغویت و غیر حکیمانه بودن شریعت آخرین است. زیرا اگر شریعت حضرت مسیح علیه السلام یا حضرت موسی علیه السلام مثلاً در عصر کنونی، دین حق و راه مستقیم به سوی خدا باشد، پس ارسال حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و انزال قرآن که از لحاظ برنامه‌های عملی تفاوت بسیار با آن دو شریعت دارد، کاری لغو و عاری از فایده و حکمت خواهد بود و بلکه موجب افتراق و شقاق بین اُمم و جوامع بشری خواهد گشت و خداوند

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۲- همان، آیه ۸۵.

۳- امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ: نهج البلاغه، فیض، حکمت ۱۲۰.

حکیم منزّه از کار لغو و فسادانگیز است. البتّه ما به حَقّائِتِ کُلِّ انبیاء و رسل علیهم السلام اعتقاد داریم:

... لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ...^۱

...فرقی در میان فرستادگان خدا نمی گذاریم...

یعنی معترفیم که تمامی این بزرگواران از جانب خدا مبعوث گشته‌اند و هر یک در زمان خود، مردم عصر خود را با برنامه و شریعت خاصی که مناسب با زمانشان بوده، دعوت به سوی خدا و عمل برای روز جزا کرده‌اند و ضمناً بشارت آمدن پیامبر بعد از خود و آوردن شریعت کامل تر را به مردم خود داده‌اند و لذا به اعتقاد ما، پیامبران سابق "مبشّر" پیامبران لاحق به‌ویژه خاتم و افضلشان بوده‌اند و پیامبران لاحق نیز مصدّق پیامبران سابق هستند^۲ و همین است معنای صحیح ایمان به انبیاء و تسلیم و اسلام در پیشگاه خدا؛ نه این که شرایع حقّه‌ی گذشته را در این زمان که زمان ظهور و عرضه‌ی شریعت ختمیه است، دین حق و جایزالاتباع بدانیم و کافی در اسلام و تسلیم خدا شدن و راه تحصیل سعادت اخروی بشناسیم که این طرز تفکر چنان که گفتیم مستلزم لغویت شریعت ختمیه است و

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۵.

۲- قرآن در باره‌ی حضرت عیسی علیه السلام فرماید: وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ الْوَرَاةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ... (سوره‌ی صف، آیه‌ی ۶). یعنی: هنگامی که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده‌ی کتابی که قبل از من نازل شده [یعنی تورات] هستم و بشارت دهنده به رسولی هستم که پس از من می آید و نام او احمد است.

کفر به آیات خداست؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ
إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ
مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ^۱

هرگز یهود و نصارا از تو راضی نخواهند شد مگر این که از آیین آنان پیروی کنی. به آنها بگو: هدایت الهی [که از طریق وحی به من نازل شده است] هدایت واقعی است [و باید از آن پیروی کرد] و اگر از خواسته‌های آنها تبعیت کنی پس از آن که علم [به صراط مستقیم حق] به دست آورده‌ای، هیچ حامی و یآوری از جانب خدا نخواهی داشت.

آری، این قرآن است که رسول خاتم را از اتباع دین یهود و نصاری تحذیر کرده و شریعت آنها را پس از اعلام شریعت ختمیه، هدایت الهی و راه به سوی خدا نمی‌داند و در جای دیگر می‌فرماید:

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تَهْتَدُوا.... ﴿١٢٠﴾ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا
أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَ
يَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ
النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿١٢١﴾

۱- سوره ی بقره، آیه ۱۲۰.

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ^۱

[اهل کتاب] گفتند: یهودی یا مسیحی بشوید تا هدایت یابید. [شما پیروان قرآن] بگوئید: ما به خدا ایمان آورده‌ایم و به آنچه بر ما [به عنوان قرآن] نازل شده است و [همچنین] به آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و پیامبران اسباط بنی اسرائیل نازل گردیده و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران دیگر از سوی پروردگارشان داده شده است [آری ما به همه‌ی اینها ایمان آورده‌ایم] و هیچ فرقی میان آنها [از جهت حَقانیت در نبوتشان] نمی‌گذاریم و در برابر فرمان خدا تسلیم می‌باشیم. حال، اگر آنها نیز به آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند هدایت یافته‌اند و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا گشته‌اند [و به بیراهه افتاده‌اند] و خداوند شرّ آنها را از شما دور خواهد کرد و او شنونده و داناست.

اینجا هم ملاحظه می‌فرمایید در عین حالی که شرایع تمام انبیای سلف را حقّ نازل شده از جانب خدا و مورد ایمان و تصدیق پیروان قرآن نشان می‌دهد،

۱- سوره‌ی بقره، آیات ۱۳۵ تا ۱۳۷.

مع الوصف اهل نجات بودن و راهیابی اهل کتاب از یهود و نصارا را مشروط به این می‌داند که به تمام آنچه پیروان قرآن به آن ایمان دارند - یعنی نبوت ختمیه‌ی حضرت محمد ﷺ و وجوب اتباع محض از احکام آسمانی قرآن - ایمان بیاورند که:

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا...؛

تفکر روشنفکر مآبانه‌ی مردود

بنا بر مطالب یاد شده روشن شد طرز تفکری که اخیراً در بین گروهی - به اصطلاح - روشنفکر مآب به وجود آمده است، طرز تفکری انحرافی و خارج از مسیر عقل و شرع است؛ زیرا آنها می‌گویند آنچه بر انسان لازم است، ایمان به خدا داشتن است و سپس طبق یکی از برنامه‌های او که به وسیله‌ی یکی از پیامبران آمده است عمل کردن. حال، آن برنامه‌ی خدا به صورت تورات باشد یا انجیل و یا به صورت قرآن و آن پیامبر به نام موسی باشد یا عیسی و یا به نام محمد مصطفی ﷺ فرقی نمی‌کند، چرا که همه از جانب خدا آمده‌اند و راه‌های متعددی برای سیر و سلوک انسان به سوی خدا نشان داده‌اند و لذا هر کسی در انتخاب هر دینی مختار و آزاد است و طبعاً دین منتخب هر کسی دین همان منطقه‌ای خواهد بود که آنجا زندگی می‌کند و دین همان خانواده‌ای خواهد بود که آنجا به دنیا آمده است.

این سخنی است که روشنفکر مآبان زمان دارند و ما بر اساس تحلیل و تحقیق گذشته روشن کردیم که این طرز تفکر که قیافه‌ی صلح کلی دارد در واقع یک طرز تفکر انحرافی و کافر مآبی است که هم مخالف حکم عقل و مستلزم لغوئیت تعدد شرایع آسمانی است و هم منافی با دستور صریح قرآن است که جامعه‌ی بشر را متعیناً و صرفاً موظف به اتباع از آخرین شریعت آسمانی اسلام می‌داند که:

وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛

وضع و حال کافران نسبت به دین حق گوناگون است

حاصل مقال این شد که دین حق در هر زمانی یکی بیش نیست و آن برنامه‌ی تنظیم شده از جانب خداوند حکیم است که به وسیله‌ی پیغمبر مبعوث در آن زمان به بشر ابلاغ گردیده است و لذا وظیفه‌ی هر انسان خردمند رشید این است که در مقام فحص و جستجوی آن برآید و محتوای اعتقادی و احکام عملی آن را از طریق صحیح عقلانی به دست آورد تا با طمأنینه و آرامش خاطر، راه به سوی خدا را بیماید و سرانجام به سعادت و خوشبختی جاودان نایل گردد. حال، اگر در مقام فحص و تحقیق بر نیامد و همچنان با بی‌اعتنایی به حکم عقل و وجدان از یک جریان باطلی هر چند در قیافه‌ی دین و شریعت تبعیت کرد، از نظر عقل و شرع، انسانی مقصر در ادای وظیفه به حساب می‌آید و در عالم پس از مرگ محکوم به

عقاب خواهد بود و اگر رفت و دین حق را هم شناخت ولی بر اساس روح لجاج و

عناد، از پذیرش آن استنکاف ورزید و به فرموده‌ی قرآن کریم:

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا؛^۱

آن را از روی ظلم و گردنکشی منکر شدند در عین حالی که در دل

به آن یقین داشتند.

این چنین کافر جاحد* مستکبر نیز در آن سرا وضع معلومی دارد:

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛^۲

آنان که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آنها خاضع نشوند، اهل

دوزخند و جاودانه در آن خواهند ماند.

این دو گروه اگر اعمال نیکی هم داشته باشند، در عالم پس از مرگ هیچگونه

نفعی به حالشان نخواهد داشت و از نظر قرآن کریم اعمالشان مانند خاکستری

خواهد بود که به وسیله‌ی تندبادی از هم پاشیده و نابود شود، چنان که می‌فرماید:

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي
يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ

۱- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۱۴.

* جاحد: منکر.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۶.

الضَّلَالُ الْبُعِيدُ؛^۱

اعمال کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند همچون خاکستری
است در برابر تندباد در یک روز طوفانی؛ آنها قادر بر این نیستند که
کمترین چیزی از آنچه را انجام داده‌اند به دست آورند. این است
آن گمراهی دور و دراز.

یا مانند سرابی است که از دور در نظر آدم عطشان نمای آب دارد، اما از
نزدیک هیچ است و پوچ؛ چنان که می‌فرماید:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ
إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا...^۲

کسانی که کافر شدند، اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر
که انسان تشنه آن را [از دور] آب می‌پندارد، اما هنگامی که به سراغ
آن می‌آید چیزی نمی‌یابد...

و اما اگر پس از سعی در تحقیق و تلاش به قدر لازم برای شناسایی دین
حق، بر اثر قصور در فهم و ادراک حقایق و ناتوانی در حلّ شبهات یا به هر علّت
دیگری از شناخت راه حق عاجز شد و همچنان به راه باطل خویش ادامه داد،
طبیعی است که از راه باطل به مقصد حق نخواهد رسید و به بهشت سعادت که

۱- سوره ابراهیم، آیه ۱۸.

۲- سوره نور، آیه ۳۹.

منتهی‌الیه سیر در راه حق است نایل نخواهد شد. ولی اگر پرسیده شود آیا چنین شخصی در روز جزا در جرگه‌ی کفار غیر مؤمن به خدا محشور و محکوم به عقاب خواهد بود یا خیر و آیا چون روحاً جاحد و عملاً هم مقصّر نیست، استحقاق عفو و مصوئیت از عذاب خواهد داشت؟ در جواب این سؤال باید گفت: چنین انسانی بر حسب موازین فقهی که ناظر به جنبه‌ی ظاهر است، در دنیا محکوم به احکام کافر است و عنوان مُسلم که به معنای شناسنده و اقرار کننده به عقاید حقّه است بر او منطبق نمی‌شود.

ولی از نظر اهل نجات یا اهل عذاب بودن در عالم آخرت که بر اساس کفر و ایمان روحی و قلبی انسان داوری می‌شود، مسأله به گونه‌ی دیگری است. چون بر حسب فرض این چنین شخص از یک سو اهل لجاج و عناد نیست بلکه روحاً حنیف و دارای صفت تسلیم است و پذیرای حق و از سوی دیگر نیز اهل تقصیر و سهل‌انگاری در امر تحقیق و تفحص نیست، بلکه به‌راستی در جستجوی دین حق و کاوشگر سختکوش در این راه است؛ منتها به عللی از دستیابی به حقیقت اسلام عاجز گشته و قهراً از برکات آن محروم مانده است. لذا این فرد هر چند از نظر جنبه‌ی ظاهر و دیدگاه فقهی، چنان که گفتیم، محکوم به حکم کافر است و عنوان مسلم بر او منطبق نیست، ولی از نظر باطن و داشتن روح انقیاد و تسلیم در برابر حق - به فرض شناختن حق - می‌توان گفت مسلم است و کافر نیست.

در نهایت، مسلمی نیست که استحقاق بهشت داشته باشد. چون بهشتی

شدن مشروط به حرکت در مسیر دین حق و عمل کردن بر طبق برنامه‌ی شریعت الهی است و او بر حسب فرض، آن مسیر را به هر علتی که بوده، نشناخته و از آن راه نرفته و طبعاً به منتهی الیه آن راه که بهشت است نمی‌رسد؛ ولی از سوی دیگر محکوم به عذاب و جهنمی هم نخواهد بود، چون جهنمی شدن معلول کفر و استنکاف از پذیرش حق پس از شناختن حق و یا تقصیر و مسامحه کاری و سهل انگاری در امر شناسایی حق است و فرد مورد بحث ما، نه کافر جاحد است نه مقصّر سهل انگار، بلکه جاهل قاصر مستضعفی است که کار او به فرموده‌ی قرآن واگذار به خداست که در جایی می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا ۖ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ۖ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا^۱

کسانی که فرشتگان [قبض ارواح] روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشان ستم کرده بودند، به آنها گفتند: شما در چه وضع و حالی

بوده‌اید [با این که مسلمان بودید چرا در صف کفار افتاده‌اید]؟ گفتند: ما در سرزمین خود تحت فشار بودیم [و به همین علت قادر به ادای وظایف دینی خود نبودیم، فرشتگان] گفتند: مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید [و خود را از آن محیط کفر و فساد دور نگه دارید]؟ نتیجه این که، آنها [چون عذر موجهی برای ترک مهاجرت نداشتند] جایگاهشان دوزخ است و بدسرانجامی دارند. مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که به راستی تحت فشار قرار گرفته‌اند که نه چاره‌ای دارند و نه راهی [برای هجرت از آن محیط آلوده] می‌یابند. آنها را ممکن است خداوند مورد عفو قرار دهد و خداوند عفوکننده و آمرزنده است.

در آیه‌ی اوّل اشاره به حال کسانی است که برای رهایی از عذاب به دروغ ادّعی استضعاف می‌کنند و جواب ردّ از فرشتگان خدا می‌شنوند و آیه‌ی دوّم ملائک استضعاف واقعی را نشان می‌دهد که قصور و ناتوانی در راهیابی به دین حق است و آیه‌ی سوّم نوید عفو و مغفرت درباره‌ی مستضعفین حقیقی می‌دهد که: **فَاُولَٰئِكَ عَسَىٰ اللّٰهُ اَنْ يَّعْفُو عَنْهُمْ**.

و در جای دیگر می‌فرماید:

وَ اٰخَرُونَ مُّرْجُونَ لَآمْرِ اللّٰهِ اِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَاِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاَللّٰهُ

عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛^۱

گروه دیگری [کارشان] واگذار به فرمان خداست، یا کیفرشان می دهد یا توبه ی آنها را می پذیرد و خداوند دانا و حکیم است [هرگز خلاف حکمت و شایستگی با آنها رفتار نمی کند].

ذیل این آیه ی شریفه از امام باقر علیه السلام حدیثی نقل شده که فرمود:

قَوْمٌ كَانُوا مُشْرِكِينَ فَقَتَلُوا مِثْلَ حَمْرَةٍ وَ جَعَفَرًا وَ أَشْبَاهَهُمَا مِنْ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ إِنَّهُمْ دَخَلُوا فِي الْإِسْلَامِ فَوَحَّدُوا اللَّهَ وَ تَرَكُوا الشِّرْكَ وَ لَمْ يَعْرِفُوا الْإِيمَانَ بِقُلُوبِهِمْ فَيَكُونُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَجِبُ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَ لَمْ يَكُونُوا عَلَى جُحُودِهِمْ فَيَكْفُرُوا فَتَجِبُ لَهُمُ النَّارُ فَهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ؛^۲

گروهی بودند [در صدر اسلام] که ابتدا مشرک بودند و امثال حمزه و جعفر از مسلمان ها را کشتند. بعد داخل در اسلام شدند و شرک را رها کردند و رو به توحید آوردند [اما] نه قلبشان با حقیقت ایمان آشنا شد تا در زمره ی مؤمنان قرار گیرند و استحقاق بهشت پیدا کنند و نه بر حال جحود و انکار سابقشان باقی بودند تا در جرگه ی

۱- سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۶.

۲- تفسیر المیزان، جلد ۹، صفحه ی ۴۰۶، نقل از کافی.

کافران به حساب آیند و مستوجب آتش دوزخ باشند] نه مؤمن و نه
 کافر[این دسته با چنین وضعی "مُرَجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ" هستند و کارشان
 واگذار به خداست] تا هر چه مقتضای حکمتش باشد درباره‌ی آنها
 عمل کند[یا عذابشان کند یا توبه‌ی آنها را بپذیرد.



اعتقاد به امامت

راه شناسایی دین حق

حال که معلوم شد تنها راه نجات انسان در عالم آخرت تشخیص و شناسایی دین حق و تطبیق نظام اعتقادی و عملی خویش با اصول و فروع آن دین است، اینک بر ماست که با جدّ تمام به شناسایی دین حق که همان شریعت ختمیه‌ی محمدیه - علی شاره‌ها آلاف الثناء و التّحیّه - است پردازیم. در درجه‌ی اوّل بایستی به تحکیم اساس اعتقادات و معارف که به معنای واقعی کلمه اصول یعنی ریشه‌ها و پایه‌های ساختمان دین است توجه کنیم که بقا و دوام هر بنیانی بسته به استحکام پایه و بنیاد آن بنیان است. کسی که در اصول عقاید در حال شکّ و تردید است، طبیعی است که در عمل به شرایع و احکام نیز متحرّج و عاری از اطمینان خواهد بود و بالمآل از آن همه تحولات ارتقایی روحی که باید در پرتو عمل به دین نصیبش گردد، تهی‌دست و بی‌بهره خواهد ماند و از نیل به سعادت جاودانه‌ی اخروی محروم خواهد گشت.

تأکیدی بر اصیل‌ترین پایه‌ی دین حق، اعتقاد به امامت

بی‌تردید تنها راه دستیابی به عناصر اصلی معارف یعنی آنچه اعتقاد به آن در متن دین لازم است، تنصیص و تبیین صریح شارع اقدس اسلام حضرت خاتم الانبیاء ﷺ است و ما وقتی به سراغ بیان روشن آن حضرت می‌رویم می‌بینیم آن رسول گرامی حق به امر حضرت حق، اصیل‌ترین پایه از پایه‌های دین را از بُعد اثرگذاری در نجات اخروی انسان، اصل اعتقاد به امامت امام معصوم منصوب از سوی حضرت معبود - عزّ و علا - می‌داند و بس، تا آنجا که مرگ بدون معرفت و شناخت او را مرگ جاهلی یعنی همچون مردن مردم عهد جاهلیت و کفر و شرک می‌شناسد؛ چنان که این حدیث از احادیث متواتر مورد اتفاق شیعه و سنی است که رسول اکرم ﷺ فرموده است:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً^۱

هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته است، به مرگ

جاهلی مرده است.

یعنی چنین فردی به حقیقت توحید و وحی و نبوت انبیاء نرسیده و از هدایت آسمانی قرآن بهره‌ای نبرده و زندگی‌اش زندگی اسلامی و قرآنی نبوده است؛ هر چند معتقد به تمام عقاید حقّه و متّصف به تمام صفات فاضله و عامل به

۱- ینابع المودة، باب ۳۹، صفحه ۱۳۷ و جمع بین صحیحین حمیدی به نقل از احقاق الحق قاضی نورالله شوشتری، جلد ۲، صفحه ۳۰۶، نمونه از مدارک سنی و بحارالانوار، جلد ۲۳، از صفحه ۹۵ تا ۷۶ با اختلاف در الفاظ.

تمام اعمال صالحه بوده و در تمام مدّت عمر از اسلام و قرآن و روزه و نماز و مسجد و محراب و حجّ و زکات و جهاد جدا نبوده است. در تأیید این مطلب به این حدیث عنایت فرمایید که امام صادق علیه السلام ضمن نامه‌ای به مفضل بن عمر مرقوم فرموده‌اند:^۱

إِنَّ مَنْ صَلَّى وَ زَكَّى وَ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ وَ فَعَلَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِغَيْرِ
مَعْرِفَةٍ مَنِ افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ طَاعَتَهُ، فَلَمْ يَفْعَلْ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ، لَمْ
يُصَلِّ وَ لَمْ يُزَكِّ وَ لَمْ يَحَجَّ وَ لَمْ يَعْتَمِرْ وَ لَمْ يَغْتَسِلْ مِنَ الْجَنَابَةِ
وَ لَمْ يُحَرِّمَ لِلَّهِ حَرَاماً وَ لَمْ يُحِلِّ لِلَّهِ حَلَالاً. لَيْسَ لَهُ صَلَاةٌ وَ إِنِ
رَكَعَ وَ إِنِ سَجَدَ وَ لَا لَهُ زَكَاةٌ وَ لَا حَجٌّ وَ إِنَّمَا ذَلِكَ كُلُّهُ يَكُونُ
بِمَعْرِفَةٍ رَجُلٍ مَنِ اللَّهُ - جَلَّ وَ عَزَّ - عَلَى خَلْقِهِ بِطَاعَتِهِ وَ أَمَرَ
بِالْأَخْذِ عَنْهُ. فَمَنْ عَرَفَهُ وَ أَخَذَ عَنْهُ أَطَاعَ اللَّهَ؛^۲

حقیقت آن که، کسی که نماز بخواند و زکات بدهد و حجّ و عمره به
جا بیاورد و تمام این کارها را بدون معرفت و شناخت آن کسی که
خدا طاعت او را بر وی واجب کرده است انجام بدهد، [در واقع] هیچ
کدام از این کارها را انجام نداده است؛ نماز نخوانده و روزه نگرفته

۱- البته می‌دانیم که امام صادق علیه السلام از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و عترت نیز بنا به مفاد حدیث متواتر ثقلین عدیل قرآن و گفتارشان گفتار رسول الله صلی الله علیه و آله است.

۲- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۷۶، ضمن حدیث ۲۱.

و زکات نداده و حجّ و عمره به جای نیاورده و غسل جنابت نکرده و پاک نشده و هیچ حرامی را برای خدا حرام ندانسته و هیچ حلالی را برای خدا حلال ندانسته است؛ نه برای او نمازی حساب می شود در عین حالی که رکوع کرده و سجده انجام داده است و نه زکاتی و نه حجّی [در نامه‌ی عملش ثبت می گردد]. تمام این اعمال آنگاه [عمل دینی] حساب می شود که بر اساس معرفت و شناخت مردی باشد که خداوند عزّوجلّ منتّ بر خلق خود نهاده و طاعت او را بر آنان واجب کرده و امر به گرفتن دستور از او فرموده است. بنابراین، هر کس آن مرد مفترض الطّاعه‌ی منصوب از جانب خدا را بشناسد و دستوری را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و متدین به دین خدا شده است [و در غیر این صورت از مسیر دین حق خارج گشته است، اگرچه اعمالش کاملاً منطبق با ظواهر دین و شریعت باشد].

و نیز از امام صادق علیه السلام منقول است که:

عَبَدَ اللَّهُ حَبْرٌ مِنْ أَخْبَارِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّى صَارَ مِثْلَ الْخِلَالِ
فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى نَبِيِّ زَمَانِهِ: قُلْ لَهُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ
جَبْرُوتِي! لَوْ أَنَّكَ عَبَدْتَنِي حَتَّى تَذُوبَ كَمَا تَذُوبُ الْأَلْيَةُ فِي
الْقَدْرِ مَا قَبِلْتُهُ مِنْكَ حَتَّى تَأْتِيَنِي مِنَ الْبَابِ الَّذِي أَمْرُكَ؛^۱

۱- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۷۶، حدیث ۲۳.

عالمی از علمای بنی اسرائیل آن قدر خدا را عبادت کرد که [از شدت ضعف و لاغری] همچون چوب خال شد. از جانب خدا به پیغمبر زمانش وحی شد که به او بگو: به عزّت و جلال و جبر و تم سوگند! اگر آن قدر عبادت من کنی که مانند دنبه‌ی گوسفند در میان دیگ آب شوی از تو نخواهم پذیرفت تا از همان دری که دستورت داده‌ام به سوی من بیایی.

امام مفترض الطاعه‌ی منصوب از جانب خدا کیست؟

حال آن امام مفترض الطاعه‌ی منصوب از جانب خدا که شناختن او رکن اصیل اسلام و ایمان است و با نبود معرفت او، تمام عقاید و اعمال از ارزش و اعتبار الهی ساقط است و "هَبَاءٌ مَّنْثُورًا"^۱ است، کیست؟ تا در مقام شناسایی او برآیم و حقیقت دین حق را از او بگیریم و سر اطاعت در پیشگاه او فرود آوریم. در جواب این سؤال می‌گوییم: آری، مسأله‌ی تشخیص و تعیین شخص

۱- اشاره به آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی فرقان است: وَ قَفِيفًا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا؛ به سراغ تمام اعمالی که انجام داده‌اند می‌رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده‌ی در هوا می‌سازیم. در روایتی که ابو حمزه‌ی ثمالی از امام باقر علیه السلام ذیل همین آیه نقل کرده، آمده است: يَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَوْمًا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ نَوْرٌ كَالْقَبَاطِي، ثُمَّ يَقُولُ لَهُ: كُنْ هَبَاءً مَّنْثُورًا؛ ثُمَّ قَالَ: أَمَا وَ اللَّهِ يَا أَبَا حَفْصَةَ! إِنَّهُمْ كَانُوا يَصُومُونَ وَ يُصَلُّونَ وَلَكِنْ كَانُوا إِذَا غُرِضَ لَهُمْ شَيْءٌ مِنَ الْخَرَامِ أَخَذُوهُ وَ إِذَا ذُكِرَ لَهُمْ شَيْءٌ مِنْ فَضْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام انْكَرَوْهُ، تفسير نورالتقلى، جلد ۴، صفحه‌ی ۹. یعنی: خداوند عز و جل روز قیامت گروهی را مبعوث می‌فرماید در حالی که [اعمالشان] مانند جامه‌های سفید مصری در مقابلشان نور و درخشندگی دارد. در آن حال، فرمان خدا به آن اعمال درخشان می‌رسد که: غبار پراکنده شوید؛ آنگاه امام علیه السلام فرمود: ای اباحمزه، به خدا سوگند آنها [در دنیا] روزه می‌گرفتند و نماز می‌خواندند؛ اما وقتی چیزی از حرام به آنها عرضه می‌شد، آن را می‌گرفتند و چون چیزی از فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شنیدند، آن را انکار می‌کردند.

امام نیز از شئون مختصّه‌ی حضرت رسول الله اعظم ﷺ است و بیان متّبع در این باب، همانا بیان آن رسول گرامی حضرت حق است که علاوه بر تصریح و تبیین مکرّر در شرایط گوناگون و مواضع متعدّد و مختلف، ضمن خطبه‌ی غدیریّه‌ی خویش در سال آخر عمر شریفش، در مجمع عمومی مسلمین فرموده است:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ جَبْرِئِيلَ هَبَطَ إِلَيَّ مِرَاراً يَأْمُرُنِي عَنْ رَبِّي أَنْ أَقُومَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ وَأُعْلِمَ الْأَبْيَضَ وَالْأَسْوَدَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَوَصِيِّ وَخَلِيفَتِي وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي.... فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَإِمَامًا مُفْتَرَضًا طَاعَتُهُ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَعَلَى الْبَادِي وَالْحَاضِرِ وَعَلَى الْأَعْجَمِيِّ وَالْعَرَبِيِّ وَعَلَى الْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ وَعَلَى الْأَبْيَضِ وَالْأَسْوَدِ وَعَلَى كُلِّ مُوَحَّدٍ. فَهُوَ مَاضٍ حُكْمُهُ، جَائِزٌ قَوْلُهُ، نَافِذٌ أَمْرُهُ، مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ، مَرْحُومٌ مَنْ صَدَّقَهُ وَاعْلَمُوا - مَعَاشِرَ النَّاسِ - أَنَّ عَلِيًّا وَالتَّيِّبِينَ مِنْ وَلَدِي مِنْ صَلْبِهِ هُمْ الثَّقَلَيْنِ الْأَصْغَرُ وَالْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ؛ لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ وَلَا تَحِلَّ إِمْرَةُ الْمُؤْمِنِينَ لِأَحَدٍ بَعْدِي غَيْرُهُ؛^۱

۱- جملاتی به طور منتخب از خطبه‌ی غدیریّه نقل شد. تفصیل آن در کتب معتبر شیعه و سنی آمده است؛ از باب نمونه به کتاب بحارالانوار، جلد ۳۷، صفحه‌ی ۲۰۶ و روضة الواعظین فتال نیشابوری، صفحه‌ی ۱۱۲ و المراقبات حاج میرزا جواد آقا ملکی صفحه‌ی ۲۵۱ رجوع شود.

ای گروه‌های مردم، بارها جبرئیل بر من نازل شده و از جانب خدا مأمورم می‌سازد که در این محضر عام بایستم و به سفید و سیاه اعلام کنم که علی بن ابیطالب برادر و وصی من و جانشین من و امام بعد از من است. حال بدانید که خداوند او را ولی [و صاحب اختیار] شما قرار داده و به عنوان امام مفترض الطاعة در بین شما نصبش کرده که اطاعت او واجب است بر عموم مهاجر و انصار، بر بیابانی و شهری، بر عجمی و عربی، بر برده و آزاد، بر سفید و سیاه و بر هر انسان موحد معتقد به خدای یکتا. حکم او نافذ و گفتارش مُمضی* و فرمانش مطاع است. هر که به مخالفت با او برخیزد، ملعون است و هر که تصدیقش کند مشمول رحمت حضرت حق است و بدانید [ای گروه‌های مردم] که علی و پاکان از فرزندان من از صلب او ثقل اصغر و قرآن ثقل اکبر است [دو هدایتگر باقیمانده از منند] که هیچگاه از هم جدا نمی‌شوند تا [در روز جزا] کنار حوض بر من وارد شوند و پس از من تصدی مقام امارت و فرمانروایی بر مؤمنان برای احدی جز او حلال نیست.

و همچنین در بیان دیگری از آن حضرت علیه السلام نقل شده است:

* مُمضی: امضاء شده.

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيِيَ حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مَمَاتِي وَ يَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنِ
الَّتِي غَرَسَهَا رَبِّي، فَلْيُؤَالِ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَ يُثَقِّدِ بِأَهْلِ بَيْتِي
بِالْإِيمَةِ مِنْ بَعْدِي. فَإِنَّهُمْ عَثَرْتِي؛ خُلِفُوا مِنْ طَيْبَتِي وَ رُزِقُوا
فَهْمِي وَ عِلْمِي. فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ بِفَضْلِهِمْ مِنْ أُمَّتِي الْقَاطِعِينَ
فِيهِمْ صَلَاتِي! لَا أَنَا لَهُمْ اللَّهُ شَفَاعَتِي؛^۱

هر کسی که او را خوش آید که حیاتش همانند حیات من و مرگش
بسان مرگ من باشد و در بهشت جاودانه‌ای مسکن گزیند که
درخت‌های آن را پروردگار من به دست قدرت خود کاشته است پس
باید به ولای علی پس از من اعتراف کند و به امامان از اهل بیت من
پس از من اقتدا کند [و از آنها پیروی کند] چرا که آنها [علی و امامان
معصوم از فرزندان او] عثرت من هستند؛ از سرشت من آفریده
شده‌اند و [به عنایت حق] از [کمال آسمانی] فهم و علم من برخوردار
گشته‌اند، پس وای [بر حال] تکذیب کنندگان فضل و برتری آنان از
اقت من، همانها که [بازیر پا نهادن فرمان خدا و هتک حریم اهل بیت
من] صله و رشته‌ی ارتباط بین من و آنها را نادیده می‌گیرند و قطع
می‌کنند. خداوند آنها را به شفاعت من نایل نگرداند.

۱- حلیۃ الاولیاء ابونعمین، ۸۶/۱ به نقل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، جلد ۹، صفحه ۱۷۰، و روضة الواعظین فتال
نیشابوری، صفحه ۱۲۳.

راهنما به سوی خدا جز راه‌شناس منصوب از سوی خدا نمی‌تواند باشد

راز و رمز این مطلب که چرا باید دین حق از سوی امام معصوم القا شود، بسیار روشن است؛ چرا که می‌دانیم حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امر خدا بشر را به صراط مستقیم دعوت کرده است، چنان که در قرآن کریم می‌خوانیم:

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱

تو به راستی آنها را به صراط مستقیم می‌خوانی.

و روز و شب، پیروان خود را موظف کرده که در نمازها - اعم از واجب و مستحب - بگویند:

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ؛

ما را [ای خدا] به صراط مستقیم هدایت فرما.

یعنی تنها راه نجات انسان در دو جهان را پیمودن صراط مستقیم معرفی فرموده است و همچنین می‌دانیم که صراط مستقیم سعادت طوری نیست که بشر عادی بتواند تمام ابعاد و حدود و مشخصات آن را بشناسد و بی هرگونه دغدغه و اضطراب آن را پیماید و گرنه این همه اختلاف و تشتت در روش‌ها و برنامه‌های عرضه شده از جانب سردمداران جوامع بشری برای اصلاح بشر به وجود نمی‌آمد و

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۷۳.

طبعاً به دنبال خود این همه جنگ و ستیزها و نابسامانی‌ها و انحاء مفاسد عالم سوز به بار نمی‌آورد و نیز طوری نیست که خود مسلمانان پیرو قرآن تنها با اتکاء به قرآن بدون استعانت از مقام مقدّس امام که هادی معصوم منصوب از جانب خداست بتوانند آن صراط مستقیم را با تمام جهات و حدودش بشناسند و با کمال اطمینان و آرامش خاطر آن را بپیمایند و اگر این ممکن بود، این همه اختلاف در مذاهب پیش نمی‌آمد و امت واحده‌ای با داشتن کتاب واحد دستخوش امواج ویرانگر تفرقه در افکار و عقاید و اعمال نمی‌شد و نتیجتاً سیادت و سعادت هر دو جهانی خود را از دست نمی‌داد.

و لذا می‌گوییم: به حکم عقل، شناختن صراط مستقیم احتیاج به دلیل و راهنمایی دارد که راه‌شناس منصوب از جانب خدا باشد و معصوم از هرگونه سهو و خطا، تا هم بزرگی و جلالت مقصد را که خداست بشناسد و هم از شرایط و موانع پیمودن راه آگاه باشد و همین حکم عقل است که روایات ما نیز ارشاد به آن فرموده‌اند. در حدیثی از امام باقر علیه السلام منقول است که فرمود:

يَا أَبَا حَمْرَةَ يُخْرِجُ أَحَدَكُمْ فَرَاسِخَ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلًا وَ أَنْتَ
بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْأَرْضِ فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ
دَلِيلًا؛^۱

ای اباحمزه [اسم راوی است] کسی از شما که قصد سفری چند فرسخی دارد، دنبال دلیل و راهنمایی می گردد [تا به خطر ضلالت دچار نشود] و تو به راه‌های آسمان نا آگاه‌تر از راه‌های زمین هستی؛ حال، برای خود دلیل و راهنمایی به دست آور [تا در پیمودن راه به سوی خدا و آسمان گمراه نگردی].

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که راوی می‌گوید: از آن حضرت درباره‌ی صراط پرسیدم، فرمود:

هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَهُمَا صِرَاطَانِ: صِرَاطُ فِي الدُّنْيَا وَصِرَاطُ فِي الْآخِرَةِ وَأَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا، فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةُ. مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَاقْتَدَى بِهِدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جَسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛^۱

صراط، راه به سوی معرفت و شناسایی خداست و آن دو صراط است: صراط در دنیا و صراط در آخرت. اما صراط در دنیا امام واجب‌الاطاعه است؛ کسی که او را در دنیا بشناسد و از راهنمایی او پیروی کند، در آخرت از صراطی که جسر جهنم است عبور خواهد

۱- معانی الاخبار، صفحه‌ی ۳۲، حدیث ۱.

کرد و کسی که او را در دنیا نشناسد، در صراط آخرت پایش

می لغزد و در آتش دوزخ هلاک می گردد.

و نیز از همان امام بزرگ علیه السلام منقول است که:

الصَّراطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عليه السلام؛^۱

صراط مستقیم، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

به هر خانه‌ای از در آن باید وارد شد

در سوره‌ی بقره می خوانیم:

...وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ

اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛^۲

کار نیک آن نیست که از پشت خانه‌ها وارد شوید؛ نیکی آن است

که کسی تقوا پیشه کند. به خانه‌ها از درهایشان وارد شوید و از خدا

پروا داشته باشید [از مخالفت با دستورهایش بپرهیزید] باشد که

رستگار شوید.

مردی از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام مقصود از آیه‌ی مذکور را سؤال کرد.

امام علیه السلام فرمود:

۱- معانی الاخبار، صفحه‌ی ۳۲، حدیث ۲.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۹.

نَحْنُ الْبُيُوتُ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُؤْتِيَ أَبْوَابُهَا. نَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَبُيُوتُهُ الَّتِي يُؤْتِي مِنْهُ. فَمَنْ بَايَعَنَا وَاقْرَأَ بَوَلَايَتَنَا فَقَدْ آتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ مَنْ خَالَفَنَا وَ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا، فَقَدْ آتَى الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا؛^۱

مایمم آن خانه‌ها که خدا امر فرموده است از در آنها وارد شوند. مایمم باب الله و آن دری که از آن در باید به خانه‌های خدا [که احکام دین و شریعت آسمانی است] وارد شد [ما خاندان وحی خدا هم بیت الله هستیم هم باب الله]. پس هر که با ما بیعت کند و به ولایت ما اقرار کند، به خانه از درش وارد شده است و هر که به مخالفت با ما برخیزد و دیگری را بر ما مقدم بدارد، به خانه از پشت آن وارد شده است.

باز هم قرآن مجید در بیان قسمتی از تاریخ عبرت انگیز بنی اسرائیل می‌فرماید:

وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٧٧﴾ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ؛^۲

وقتی [به آنان] گفتیم: داخل این قریه [بیت المقدس] شوید و از نعمت‌های فراوان آن هر چه می‌خواهید بخورید و از در [معین] باخضوع

۱- تفسیر نورالثقلین، جلد ۱، صفحه ۱۷۷، نقل از احتجاج طبرسی.

۲- سوره ی بقره، آیات ۵۸ و ۵۹.

و خشوع وارد شوید و بگویید حَطَّه^۱. ما گناهان شمارامی آمرزیم و به [پاداش] نیکوکاران [علاوه بر آمرزش گناهانشان] می افزاییم. ولی افراد ستمگر این گفتار را که دستور داده شده بود، تبدیل به گفتار دیگری [نامناسب و استهزا آمیز] کردند و لذا ما بر ستمگران، به کیفر این نافرمانی که کردند، عذابی از آسمان نازل کردیم.

از آیات یاد شده و نیز از آیات دیگری که در سوره ی اعراف آیه ی ۱۶۱ و سوره ی مائده از آیه ی ۲۱ به بعد در همین موضوع آمده است استفاده می شود که بنی اسرائیل در صحنه ی امتحان الهی قرار گرفتند و سرزمین پر نعمت بیت المقدس برای سکونت آنها منظور گردید، اما مشروط بر این که از دروازه ی معینی وارد شوند و هنگام ورود، در حالی که خود را به حال رکوع و خمیدگی که نشان تواضع در پیشگاه خداست در آورده اند، کلمه ی حَطَّه را که کلمه ی استغفار است بر زبان جاری کنند تا خدا گناهان آنها را بیامرزد و مشمول عنایات خاص خویش قرارشان دهد. ولی آن قوم لجوج عنود بر خود ستم کردند و شرط خدا را زیر پا نهادند، از باب حَطَّه تخلف ورزیدند و سرانجام محکوم به عذاب خدا گردیدند.

اهل بیت رسول ﷺ باب حطّی اُمت اسلامی

در میان اُمت اسلامی نیز اهل بیت رسول یعنی علی امیرالمؤمنین و امامان

۱- کلمه ی حَطَّه که در لغت به معنای ریزش و پایین آوردن است، در اینجا به معنای استغفار و طلب آمرزش به کار رفته است.

معصوم از فرزندان او علیه السلام به عنوان باب حطه و تنها راه نجات امت و یگانه طریق نیل به بهشت سعادت ابدی معرفی شده‌اند. از رسول اکرم صلی الله علیه و آله منقول است:

إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَىٰ وَ
مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَإِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ بَابِ
حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ مَنْ دَخَلَهُ، غُفِرَ لَهُ؛^۱

حقیقت آن که، مثل اهل بیت من در میان شما همچون مثل کشتی نوح است که هر کس سوار آن شد نجات یافت و هر که از آن تخلف ورزید غرق شد و حقیقت آن که، مثل اهل بیت من در میان شما مثل باب حطه در میان بنی اسرائیل است که هر که از آن داخل شد مورد غفران خدا قرار گرفت.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام ضمن ذکر مناقب خویش فرمود:

فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ لِي: مَثَلُكَ فِي أُمَّتِي مَثَلُ
بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَمَنْ دَخَلَ فِي وَلَايَتِكَ فَقَدْ دَخَلَ
الْبَابَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؛^۲

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به من می‌فرمود: مثل تو در میان امت

۱- مستدرک حاکم، جلد ۳، صفحه ۱۵۱ و طبرانی در اوسط از ابی سعید به نقل از مرحوم سید شرف الدین در المراجعات، صفحه ۲۳.

۲- تفسیر نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۸۲، حدیث ۲۰۹.

من مَثَلُ بَابِ حَطَّةٍ است در بنی اسرائیل. هر که در ولایت تو داخل شود، داخل آن دری شده است که خدا امر به آن فرموده است.

از امام باقر علیه السلام منقول است که فرمود:

نَحْنُ بَابُ حِطَّتِكُمْ؛^۱

ما، باب حطّۀ‌ی شما هستیم [شما به جز ما راهی به سوی خدا ندارید].

و نیز فرموده است:

فَلْيَذْهَبِ النَّاسُ حَيْثُ شَاءُوا فَوَ اللَّهُ لَيَأْتِيَنَّ الْأَمْرُ هَاهُنَا. وَ أَشَارَ
بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ؛^۲

حال، مردم به هر سو که می‌خواهند بروند؛ به خدا سوگند،

امر [هدایت خلق] از اینجا باید صادر و بارز گردد و بادست خود

اشاره به سینه‌ی خود کردند.

و همان حضرت به دو تن از راه گم کرده‌ها (سلمة بن کهیل و حکم بن

عتیبه) فرمودند:

شَرْقًا وَ غَرْبًا! لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا
أَهْلَ الْبَيْتِ؛^۳

۱- تفسیر نور الثقلین، جلد ۱، صفحه‌ی ۸۳.

۲- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۹۴، حدیث ۳۴.

۳- همان، صفحه‌ی ۹۲، حدیث ۲۰.

به شرق بروید و به غرب بروید، هرگز به علم صحیح دست نخواهید یافت مگر آنچه از نزد ما اهل بیت [وحی] صادر شود.

و باز فرمودند:

كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ؛^۱

هرچه [مربوط به عقاید و اخلاق و عمل] از این خانه [خانه‌ی ولایت و امامت علی و آل علی] صادر نشود [و مورد تأیید آنها واقع نشود] باطل است.

این سخن نیز از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است:

دَاعٍ دَعَا وَ رَاعٍ رَعَى فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي وَ اتَّبِعُوا الرَّاغِي.... نَحْنُ الشَّعَارُ وَ الْأَصْحَابُ وَ الْخَزَنَةُ وَ الْأَبْوَابُ وَ لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقًا؛^۲

دعوت کننده‌ای [رسول اکرم صلی الله علیه و آله مردم را به دین حق] دعوت کرده و نگهبانی [امام معصوم آن را] نگهبانی کرده [و اساس شریعت را از تزلزل و اضطراب به سبب اخلاص لگری دشمنان نگه داشته است] حال، از دعوت کننده بپذیرید و از نگهبان اطاعت کنید [تا در دو سرا سرافراز شوید]. ما [اهل بیت رسول از حیث قرب به

۱- بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۹۴، حدیث ۳۲.

۲- نهج البلاغه فیض، ضمن خطبه‌ی ۱۵۳.

[او] چون پیراهن [تن او] هستیم؛ اصحاب [و همراهان واقعی او] هستیم. خزانه داران و درهای [ی علوم و معارف] هستیم و داخل خانه ها نمی توان شد مگر از درهای آنها. پس کسی که از غیر درها وارد خانه ها شود، دزد نامیده می شود [هر که بخواهد از غیر راه ما رو به خدا و رسولش برود، از دین بهره ای نمی برد و در آخرت گرفتار عذاب می گردد].

حاصل آن که اصل اعتقاد به امامت و ولایت علی امیرالمؤمنین و دیگر ائمه ی معصومین علیهم السلام پشتوانه ی تمام اصول و فروع دین از عقاید و اخلاق و اعمال است و بدون آن تمام عناوین دینی، چنان که در گذشته از روایات استفاده شد، از ارزش و اعتبار الهی ساقط است و همچون "صفر" است که اگر صد هزار از آن کنار هم چیده شوند تا دنبال عددی قرار نگیرند اصلاً به حساب نمی آیند! همچنین نظامات اعتقادی و عملی دین تا به دنبال اصل امامت قرار نگیرند و با سلک ولایت اهل بیت علیهم السلام تنظیم نگردند در پیشگاه حضرت معبود عزّ و علا اصلاً به حساب نمی آیند و ارزش و اعتباری پیدا نمی کنند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است:

عُنْوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِ حُبُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛^۱

سرلوحه ی نامه ی [دینی] مؤمن، حبّ علی بن ابیطالب است.

۱- بحار الانوار، جلد ۳۹، صفحات ۲۲۹ و ۳۰۵ و تاریخ بغداد، جلد ۴، صفحه ی ۴۱۰.

علی امام معلاّی هاشمی که بُود سواد منقبتش بر بیاض دیده‌ی حور
 ز حبّ اوست به روز جزانه از طاعت امید مغفرت از حیّ لایزال غفور
 نتیجه‌ای ندهد بی محبتش در حشر مکاشفات جُنید و ریاضت منصور
 ز دل سوادِ معاصی برون برد مهرش چنان که ماه برد ظلمت شب دیجور
 از پیامبر اکرم ﷺ منقول است که فرمود:

مَعْرِفَةُ آلِ مُحَمَّدٍ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ جَوَازٌ عَلَى
 الصِّرَاطِ وَ الْوَلَايَةُ لِآلِ مُحَمَّدٍ أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ؛^۱
 معرفت آل محمد، رهایی بخش از آتش [دوزخ] است و حبّ آل
 محمد پروانه‌ی عبور از صراط است و ولایت آل محمد سبب ایمنی
 از عذاب است.

ای آن که در دو کون تو را باید ایمنی
 سوی علی شتاب که حصّن امان علی است
 آن نیک و بد شناس که باشد ولای او
 از بهر نیک و بد محک امتحان علی است
 ای ناتوان توان ز علی ولی طلب
 کز راه لطف، یاور هر ناتوان علی است

۱- ینابیع المودة، صفحه‌ی ۲۲، به نقل از آقای رحمانی همدانی در کتاب الامام علی بن ابیطالب، صفحه‌ی ۳۴۶.

ز طریق بسندگی علی نه اگر بشر به خدا رسد
 به چه دل نهد به که رو کند به چه سو رود به کجا رسد
 ز خدا طلب دل مُقبِلی به علی بجوی توسّلی
 که اگر رسد به علی دلی به علی قسم به خدا رسد
 ازلی ولایت او بود ابدی عنایت او بود
 به کف کفایت او بود به خدا هر آنچه به ما رسد
 به علی اگر بری التجا چه در این سرا چه در آن سرا
 همه حاجت تو شود روا همه درد تو به دوا رسد

سَعِدَ مَنْ وَالَاكُمْ وَ هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ وَ حَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ وَ
 ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ وَ فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَ أَمِنَ مَنْ لَبَّأَ إِلَيْكُمْ
 وَ سَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ وَ هُدِيَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَأَلْبَنَتْهُ
 مَأْوَاهُ وَ مَنْ خَالَفَكُمْ فَالْتَأَى مَثْوَاهُ؛^۱

خوشبخت و سعادتمند شد هر کس که با شما دوستی کرد و تباہ و
 هلاک گردید آن کس که با شما دشمنی ورزید. گمراه شد هر که از
 شما جدا شد و رستگار گردید آن کس که به شما تمسک کرد.
 ایمن [از هر بلا] گردید آن کس که به پناه شما آمد. سالم [از هر

۱- قسمتی از زیارت جامعه کبیره است که از مقام منبع حجت کبرای حق حضرت امام هادی علیه السلام اضافه گردیده است.

آفتی] گردید آن کس که شما را تصدیق کرد [و به حقیقت شما
ایمان آورد]. راه به حقیقت یافت آن کس که معتصم به شما گشت
و چنگ در دامن شما زد. هر کس که از شما پیروی کند، بهشت
جایگاه اوست و هر کس که با شما مخالفت ورزد، دوزخ مسکن و
مأوای اوست.

تولّی باید توأم با تبرّی باشد

مطلب مهمّی که توجّه دادن به آن در اینجا بسیار لازم است، این است که
مسأله‌ی "تولّی" یعنی اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت رسول ﷺ که رکن اصیل
دیانت است، تحقّق آن بر حسب استفاده از روایات فراوان، مشروط به یک امر
بسیار عظیم و خطیر است و آن مسأله‌ی تبرّی است.

تبرّی یعنی اعتقاد به ضلالت و گمراهی مخالفین اهل بیت داشتن و در دل
با آنها دشمن و مُبغض بودن و در گفتار اظهار تنفّر و انزجار از آنها کردن و در
عمل از راه و رسم و آیین و مذهبشان دوری و بیزاری جستن. بدون تبرّی، تولّی
محقق نخواهد شد و بدون تولّی هم، چنان که میبین و واضح گردید، تدیّنی
به وجود نخواهد آمد. این حدیث از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است:

كَمَالُ الدِّينِ وَلَا يَتَنَا وَ الْبِرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا؛^۱

۱- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۵۸، حدیث ۱۹.

کمال دین ولایت ما و بیزاری از دشمن ماست.

و نیز روایت شده است:

قِيلَ لِلصَّادِقِ (ع): إِنَّ فُلَانًا يُوَالِيكُمْ إِلَّا أَنَّهُ يَضْعِفُ عَنِ الْبِرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّكُمْ. فَقَالَ: هِيَاهُ! كَذَبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَ لَمْ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّنَا؛^۱

کسی به امام صادق (ع) گفت: فلان آدم معترف به ولایت شماست، ولی در برائت از دشمنان سستی می‌ورزد. فرمود: هیهات! [او چقدر دور از حقیقت است!] دروغ گفته کسی که ادّعی محبت ما دارد در حالی که از دشمن ما بیزاری نمی‌جوید.

از امام باقر (ع) روایت شده است:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ حُبَّنَا، فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ، فَإِنْ شَارَكَ فِي حُبِّنَا حُبَّ عَدُوِّنَا، فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ؛^۲

هر کس می‌خواهد از محبت ما آگاه شود [و بداند که واقعاً دوستدار ما هست یا نه] قلب خود را بیازماید. اگر دید در دل دوستی دشمن ما را با دوستی ما شریک قرار داده است [بداند که] او از ما نیست و ما هم از او نیستیم [رابطه‌ی محبت بین ما و او برقرار نیست].

۱- بحارالانوار، جلد ۲۷، حدیث ۱۸.

۲- همان، صفحه ۵۱، حدیث ۱.

کسی به امام امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنِّي أُحِبُّكَ وَ أُحِبُّ فُلَانًا؛

من شما را دوست می دارم و فلان کس را هم دوست دارم [نام یکی از دشمنان حضرت را برد].

امام علیه السلام فرمود:

أَمَّا الْآنَ فَأَنْتَ أَعْوَرُ! فَإِمَّا أَنْ تَعْمَىٰ وَ إِمَّا أَنْ تُبْصِرَ؛^۱

بنابراین تو الان آدم یک چشمی هستی [دید و بینایی کامل نداری] یا نایبنا باید باشی [و از حق بی خبر] و یا بینای کامل [تا در حق شناسی به اشتباه نیفتی و باطل را به جای حق نگیری و بدان که دو محبوب متضاد در یک دل واقع بین اجتماع پذیر نیستند].

مرحوم "شیخ صفوانی" که از اجله‌ی علما و از شاگردان مرحوم شیخ کلینی^۲ است در این باب می گوید:

وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَتِمُّ الْوِلَايَةُ وَ لَا تَخْلُصُ الْمَحَبَّةُ وَ لَا تَثْبُتُ الْمَوَدَّةُ إِلَّا بِالْبِرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّهِمْ؛ قَرِيبًا كَانَ أَوْ بَعِيدًا. فَلَا تَأْخُذْكَ بِهِ رَافَةٌ. فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا

۱- بحارالانوار، جلد ۲۷، صفحه ۵۸، حدیث ۱۷.

۲- الذریعه، جلد ۲، صفحه ۳۶۸، شماره ۱۴۹۲.

آبَائِهِمْ أَوْ أَبْنَائِهِمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ؛^۱

بدان که ولایت آل محمد در حدّ تمام و کمال حاصل نمی شود و محبتشان خالص نمی گردد و موذّشان ثبات و استقرار پیدا نمی کند مگر این که برائت از دشمنشان تحقّق یابد، اعمّ از دور و نزدیک [از خویشاوندان و غیر خویشاوندان]. بنابراین مبدا را فُت و محبتی از آنان در دلت به وجود آید، که خداوند عزّوجل می فرماید: هیچ گروهی را نمی یابی که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشند و در عین حال با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند.^۲

و بر اساس همین معیار قرآنی است که طایفه‌ی شیعه‌ی امامیه - اَعْلَى اللَّهِ كَلِمَتَهُمْ وَ اَنَارَ اللَّهُ بُرْهَانَهُمْ - برای هیچ عنوانی از عناوین حسبی و نسبی که قرین ایمان و تقوا نباشد ارزش و اعتبار الهی قائل نیستند، هر چند آن عنوان از طریق ارتباط با پیامبر اکرم ﷺ به دست آمده باشد، از قبیل عنوان صحابی پیغمبر و همسر پیغمبر و عموی پیغمبر و نظایر اینها که متأسّفانه همین عناوین به ظاهر گیرا دستاویزی برای اهل تسنّن گردیده و آفتی برای اسلام و مسلمین شده و میلیون‌ها جمعیت را به وادی ضلالت کشیده است.

۱- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۵۸، پایین صفحه.

۲- سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۲۲.

آری، این پندار بی‌اساس در دل و مغز اهل تسنن جا گرفته که هر کس صحابی پیغمبر بوده و چند صباحی مصاحبت آن حضرت را درک کرده است، محترم و قدیس است و کسی حق انتقاد از او ندارد و معتقدند که انتقاد از اصحاب پیامبر ﷺ از گناهان بزرگ و معصیت کبیره و بلکه هم مرز با کفر و شرک است و بر پایه‌ی این اعتقاد موهوم است که مطلق کارهای اصحاب را، هر چند تصدی جائزانه‌ی مقام خلافت و دخل و تصرف در احکام شریعت و هتک حریم خاندان وحی و نبوت باشد، توجیه حسن نموده و حمل بر صحت می‌کنند.

چه شگفت‌آور است

راستی که بسیار مایه‌ی تأسف و تعجب است که می‌بینیم عالمی بزرگ از علمای نام‌آور سنی شیخ سلیم بشری مالکی که در عصر خود دارای مقام ریاست جامع الازهر مصر بوده است ضمن یک سلسله مناظرات کتبی که با علامه‌ی بزرگوار مجاهد مرحوم سید شرف‌الدین موسوی عاملی (قدس سره) در مسأله‌ی امامت داشته است،^۱ پس از سؤال و جواب‌های پی‌درپی و مُسْتَدَلّ و مُبَرَهَن، در چهل و پنجمین نامه‌اش خطاب به علامه سید شرف‌الدین (ره) می‌نویسد:

لَوْ لَا خِلَافَةُ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَقْطُوعُ بِصِحَّتِهَا، مَا كَانَ لَنَا

۱- این مناظرات از ماه ذیقعد سال ۱۳۲۹ هجری قمری آغاز گشته و در ماه جمادی الاولی سال ۱۳۳۰ پایان یافته است. مجموعه‌ی این مکاتبات به صورت کتاب نفیس المراجعات درآمده و در عداد کتاب‌های بسیار نافع و روشنی‌بخش افکار حق‌طلبان قرار گرفته است. رحمت بی‌پایان خدا بر روان پاک مؤلفش باد.

مَنْدُوْحَةٌ عَنِ الْمَصِيْرِ اِلَى رَاْيِكُمْ وَ النُّزُوْلِ فِى فَهْمِ هَذِهِ الْاَيَةِ وَ
نَحْوِهَا عَلَى حُكْمِكُمْ. لَكِنَّ التَّشْكِيكَ فِى صِحَّةِ خِلَافَتِهِمْ -
رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ - مِمَّا لَا سَبِيْلَ اِلَيْهِ. فَالْلَوْاْذُ اِلَى التَّأْوِيْلِ اِذَنْ
مِمَّا لَا بُدَّ مِنْهُ، حَمَلًا لَهُمْ وَ لِمَنْ بَايَعَهُمْ عَلَى الصَّحَّةِ. وَالسَّلَامُ؛^۱

حاصل کلام این عالم سنی این که:

ما در مقابل استدلال‌های محکم و متقن شما در مورد اثبات ولایت و
امامت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر اساس آیات قرآنی هیچ چاره‌ای جز قبول
و تسلیم نداریم و اعتراف می‌کنیم که مفاد آیات قرآن همان است که شما
می‌فهمید و حکم الهی همان است که شما اعتقاد به آن دارید. اما تنها مانع سر
راه ما از پذیرش گفتار شما همانا صحت و درستی خلافت خلفای راشدین است
که ما نمی‌توانیم کوچک‌ترین شک و تردید در صحت خلافت آنان داشته باشیم
و لذا ناگزیر باید دست به تأویل و توجیه آیات قرآن زده آنها را به گونه‌ای معنا
کنیم که خدشه‌ای بر پیکر خلافت خلفا و بیعت پیروانشان وارد نیاید.

حال -انصافاً- آیا معنای این حرف این نیست که خلافت خلفا هر چند بر
خلاف حکم خدا و قرآن است، اما چون پیشینیان از اصحاب و تابعین آن را پذیرفته‌اند
ما هم باید بپذیریم و در صحت آن کمترین تردیدی نکنیم؟ آیا این همان طرز

تفکر نامعقولی نیست که قرآن کریم مشرکان بت پرست را بر اساس همان نوع فکرو عمل مورد ذمّ و نکوهش قرار می دهد و می فرماید:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ
آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ^۱

وقتی به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است تبعیت کنید،
می گویند: [خیر] بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته ایم
پیروی می کنیم؛ [عجبا] آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی فهمیدند
و [به سوی حق] راه نمی یافتند [باز هم باید اینها پیرو آنها باشند].

راستی شگفت انگیز است که مردی عالم و آگاه از حقایق اسلام و معتقد به
حَقَّانیت قرآن به جای این که قرآن را اصل و میزان قرار دهد و مسأله‌ی خلافت
خلفا را با میزان قرآن بسنجد و در صورت تطابق نداشتن با قرآن از خلافت آنان
اعراض کند و حق را به قرآن بدهد و در مقابل حکم قرآن تسلیم شود، برعکس،
خلافت خلفا را یک اصل مسلم و یک حقّ تردیدناپذیر مفروض می کند
و قرآن را با آن می سنجد و چون مخالف می بیند، از نصّ صریح قرآن اعراض
می کند و سر در مقابل آنان فرود می آورد و با کمال صراحت می گوید:

فَاللَّوْاِذِی التَّأْوِيلِ اِذْنِ مِمَّا لَا بَدَّ مِنْهُ؛

ما هیچ چاره‌ای جز تأویل قرآن و برگرداندن و پیچاندن زبان صریح
و وحی خدا نداریم.

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ؛

اما فرقه‌ی حقّه‌ی شیعه - آیدَهُمُ اللهُ تعالی - به تبعیت از دستور آسمانی قرآن
حکیم می‌گویند:

...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...؛^۱

یعنی ملاک کرامت در نزد خدا تقواست و نه هیچ عنوان دیگری و لذا ما
هرگز با دشمنان خدا و ستیزه‌کنندگان با رسول خدا ﷺ و اهل بیت آن
حضرت ﷺ دوست نخواهیم بود، هر چند از اصحاب پیامبر ﷺ باشند و پدرزن
پیامبر و برادرزن پیامبر و همسر پیامبر و داماد پیامبر باشند و نه تنها دوستشان
نمی‌داریم، بلکه برائت از آنها و اظهار بغض و عداوت و نفرت نسبت به آنها را
کمال مرتبه‌ی ایمان و شرط مسلم تقرب به خدای سبحان می‌دانیم و صبح و شام
از صمیم دل لعنت دائم و عذاب ابدی را برای ارواح خبیث آنها از خداوند قهار
شدیدالعقاب می‌خواهیم و می‌گوییم:

اَللّٰهُمَّ اَعْنِ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَّ اَلِ مُحَمَّدٍ وَّ آخِرَ تَابِعٍ
لَهُ عَلٰی ذٰلِكَ؛

۱-سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳.

اَللّٰهُمَّ الْعَنْ جَمِيعَ الظّٰلِمِيْنَ لَهُمْ وَ اَنْتَقِمْ مِنْهُمْ؛ اِنَّكَ ذُوْ نِقْمَةٍ مِنْ
 الْمُجْرِمِيْنَ؛
 اَللّٰهُمَّ الْعَنْهُمْ لَعْنًا وَبِلَاءً وَ عَذِّبْهُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا وَ احْشُرْهُمْ وَ
 اَتَّبِعْهُمْ اِلَى جَهَنَّمَ زُمْرًا؛

سعی کنیم مشمول این حدیث شریف نباشیم

ابن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ
 مَنِ ادَّعَى اِمَامَةً مِنْ اللهِ لَيْسَتْ لَهُ وَ مَنْ جَحَدَ اِمَامًا مِنْ اللهِ وَ
 مَنْ زَعَمَ اَنْ لَهُمَا فِي الْاِسْلَامِ نَصِيْبًا؛^۱

سه کس و یا سه گروهند که خدا در روز جزا با آنها سخن
 نمی گوید [در حدیث دیگر به جای "لَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ" جمله‌ی "لَا يَنْظُرُ
 اللهُ إِلَيْهِمْ" آمده است؛ یعنی خدا به آنها نگاه نمی کند] و [از
 آلودگی‌های عذاب‌انگیز] پاکشان نمی سازد و برای آنان عذابی
 دردناک است: کسی که مدّعی مقام امامت از جانب خدا باشد در
 حالی که چنان نیست و کسی که امامت امام منصوب از سوی خدا
 را انکار کند و کسی که معتقد به این باشد که آن دو نفر [مدّعی

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۳۷۳، حدیث ۱۲۰۴.

امامت باطل و منکر امام حق] از اسلام بهره‌ای دارند و مسلمانند.

مقصود از این که خدا با کسی سخن نمی‌گوید یا به او نگاه نمی‌کند آن است که نظر لطف و عنایت خود را از او بر می‌دارد و او را با نفرت تمام از در خانه‌ی خود طرد می‌کند و از رحمت و برکات بی‌پایان خویش محروم می‌گرداند. حال، شدیداً باید مراقب و هشیار بود که وسوسه‌های اغواگر ابلیسی تحت عناوینی فریبنده از قبیل ایجاد وحدت و اتحاد و احترام به اخوت اسلامی و اخذ مشترکات و چشم‌پوشی از متفردات و امثال این امور به ظاهر زیبا، خدشه در گوهر ایمان ما ایجاد نکند و مخصوصاً پایه‌ی اعتقادات نسل جوان را متزلزل و احیاناً منهدم نگرداند و مسأله‌ی اتحاد سیاسی را مبدل به وحدت اعتقادی نکند، به گونه‌ای که اسلام راستین را در اذهان ساده‌دلان ناآگاه منشعب به دو شعبه‌ی شیعه و سنی ارائه کرده، هر دو گروه را پویندگان راه حق و صراط مستقیم معرفی کند و سرانجام، مسأله‌ی تولی و تبری که دو رکن اصیل و اساسی اسلام ناب محمدی است، از فضای اعتقادی شیعه خارج گردد و بالمآل اسلام عزیز از پایه فرو ریزد و حیات ابدی عالم انسان به بهای بسیار ناچیز فتح سیاسی و گسترش دامنه‌ی حکومت اسلامی - آن هم در عالم خیال - مبادله گردد. و ذلک هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِين. نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ

اتحاد سیاسی غیر از صلح و سازش اعتقادی است

البته می‌دانیم چون امت اسلام در مقابل دشمن مشترکی قرار گرفته که طمع

به هدم اساس دین بسته است، طبعاً به حکم عقل لازم است تمام امت - اعم از شیعه و سنی - بصفّ واحد در مقام دفاع از موجودیت خود برآیند و متحداً به مبارزه با آن دشمن مشترک بپردازند. ولی این مستلزم آن نیست که شیعه در مسأله‌ی تولّی و تبرّی که دو رکن اصیل مذهب وی هست و او دقیقاً مرگ و حیات اسلام و قرآن را بسته به وجود و عدم آن دو اصل مسلم می‌داند، تسالمی با فرقه‌ی مخالف از خود نشان دهد و انعطافی بپذیرد و در مرحله‌ی بحث و تحقیق استدلالی یا در مقام ارشاد و تبلیغ در محافل عمومی و رسانه‌های همگانی یا در روند فعالیت آموزشی در مراکز تعلیم و تربیت اعتقادی کودکان و جوانان، به عذر لزوم احترام به عقیده‌ی طرف مخالف و خوف از حصول شکاف در صف اتحاد، از اظهار عقاید حقّی خویش استنکاف ورزد و از صراحت در بیان خودداری کند و بالمآل نسل آینده را در هاله‌ای از ابهام در مورد عقیده‌اش باقی گذارد. لاوالله! که این خیانتی عظیم به اولاد و احفاد این ملت خواهد بود و گناهی نابخشودنی در پیشگاه حضرت خالق سبحان به حساب خواهد آمد.

هشدار که چهره‌های غلط‌انداز از شناخت حق باز ندارند!

به این بیان بیدارکننده از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام توجه فرمایید که چگونه

شناخت حق را جز از طریق شناخت ناقضین حق ممکن نمی‌داند:

وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكْتُمْ وَ لَنْ
تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ وَ لَنْ تَمْسُكُوا

بِه حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ^۱

بدانید که شما هرگز صواب و صلاح [و دین حق] را نخواهید شناخت تا کسی را که آن را رها کرده [و از آن پیروی نکرده است] بشناسید و هرگز به عهد و پیمان قرآن وفادار نخواهید شد [به خدا و رسول ایمان نخواهید آورد] تا کسی را که نقض عهد کرده و پیمان شکسته [و به خدا و رسول ایمان نیاورده است] بشناسید و هرگز به کتاب خدا چنگ نخواهید زد [و طبق دستور آن رفتار نخواهید کرد] تا کسی را که آن را دور انداخته [و به احکام آن عمل نکرده است] بشناسید.

آری، تا چهره‌های باطل حق‌نما که ماهرانه خود را در رأس امت اسلامی جا زده و به عنوان حامیان قرآن و مجریان احکام خدا معرفی شده‌اند به روشنی شناخته نشوند، توده‌ی مردم ناآگاه آنها را به جای حق می‌نشانند و آراء خائنانه و دستورهای خودسرانه‌ی آنها را به عنوان احکام آسمانی خدا می‌پذیرند و سرانجام از برکات دین حق محروم و رو به درکات جهنم ابدی رهسپار می‌گردند؛ چنان که کردند و شدند و ما اکنون شاهد این انحراف عظیم در عالم اسلام هستیم و لذا باید گفت همانگونه که در اصل توحید و اعتقاد به وحدانیت خداوند ابتدا

۱- نهج البلاغه، فیض، قسمت سوم از خطبه‌ی ۱۴۷.

معبودهای باطل را نفی و سپس معبود حق را اثبات می‌کنیم و می‌گوییم: لا اله الا الله، همچنین در اصل امامت و اعتقاد به ولایت ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام نیز ابتدا باید تبرّی کنیم و نفی صلاحیت امامت از تمام مخالفین علی و آل علی علیهم‌السلام بنماییم و سپس امامت آن پاکان را اثبات کنیم و به ولایت آن برگزیدگان حضرت حق - عزّوعلّا - اعتقاد داشته باشیم؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

...فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ^۱

پس هر کس که [ابتدا] کافر به طاغوت گردد و [آنگاه] ایمان به خدا آورد، دست به دستگیره‌ی محکمی زده است که گسستن برای آن نباشد.

به این حدیث نیز توجّه فرمایید

با نقل حدیثی روشن در این باب، به گفتار خود در این زمینه پایان می‌دهیم. مرحوم علامه‌ی مجلسی (ره) ضمن حدیثی از امام صادق علیه‌السلام آورده است که حضرت به نقل از آباء گرامی اش می‌فرماید که حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به من فرمود:

يَا عَلِيُّ! أَنْتَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي عَلَى النَّاسِ
أَجْمَعِينَ. اسْتَوجِبَ الْجَنَّةَ مَنْ تَوَلَّاكَ وَ اسْتَوجِبَ دُخُولَ النَّارِ

مَنْ عَادَاكَ؛

يَا عَلِيُّ! وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ وَاصْطَفَانِي عَلَى جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ لَوْ
أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ أَلْفَ عَامٍ مَا قُبِلَ ذَلِكَ مِنْهُ إِلَّا بِوَلَايَتِكَ وَ
وَلَايَةِ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِكَ وَإِنَّ وَلَايَتَكَ لَا تُقْبَلُ إِلَّا بِالْبَرَاءَةِ مِنْ
أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِكَ. بِذَلِكَ أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ.
فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ؛^۱

ای علی، تو پس از من مولا [و سرپرست] مؤمنان و حجت بر تمام مردم
هستی؛ هر کس تن به ولایت تو در دهد، استحقاق بهشت می یابد و هر
کس با تو دشمنی ورزد، مستوجب رفتن به آتش می شود.

ای علی، قسم به کسی که مرا به پیامبری برانگیخته و از میان جمیع
خلقم برگزیده است، اگر بنده ای خدا را هزار سال بندگی کند، از او
پذیرفته نمی شود مگر آن که [آن عبادتش] بر اساس ولایت تو و
ولایت امامان از فرزندان تو انجام پذیرد و حقیقت آن که، ولایت
تو هم مقبول [در گاه خدا] واقع نمی شود مگر آن که با برائت از
دشمنان تو و دشمنان امامان از فرزندان تو همراه و قرین گردد. این
مطلبی است که جبرئیل [از سوی خدا] به من خبر داده است؛ حال،

هر که می خواهد آن را بپذیرد و ایمان بیاورد و هر که می خواهد
آن را نپذیرد و کافر گردد[و سرانجام هر یک در روز جزا به پاداش
یا کیفر کردار خویش نایل شوند].

اینک به زبان حال و قال و کلّ وجود خویش عرضه می دارم: ای مولا و ای
امام و مقتدای من، یا امیرالمؤمنین:

يَا بِي اَنْتُمْ وَاُمِّي وَاَهْلِي وَاَمَالِي وَاَسْرَتِي! اَشْهَدُاللهَ وَاَشْهَدُكُمْ
اِنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَاِنِّي اَمَنْتُكُمْ بِهِ. كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَاِنِّي اَمَنْتُكُمْ بِهِ.
مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِكُمْ وَاِنِّي اَمَنْتُكُمْ بِهِ. مُوَالٍ لَكُمْ وَاِنِّي
لَا اُولِيَاءَ لَكُمْ. مُبْغِضٌ لِعَدَائِكُمْ وَاِنِّي اَمَنْتُكُمْ بِهِ؛^۱

۱- قسمتی از زیارت جامعه ی کبیره.



توجه که خائنان به اسلام به عنوان خادم معرفی نشوند!

اینجا شاید دور از تناسب نباشد اگر تذکری تنبّه‌انگیز به برخی از ساده‌اندیشان - اگر نگوییم کج‌اندیشان - داده شود. گاهی شنیده می‌شود و احیاناً در برخی نوشته‌ها به چشم می‌خورد که یک قسمت از کارهای منافقین درجه اول صدر اسلام را - که به صورت فتح بلاد و گسترش دادن به دامنه‌ی حکومت قرآن و اجرای قوانین حقوقی و جزایی اسلام و تظاهر به ساده‌زیستی و بی‌رغبتی به شئون دنیوی و نظایر این امور انجام داده‌اند - خدمت به اسلام و مسلمین و تبلیغ دین و ترویج آیین تلقی می‌کنند و آنها را - حدّ اقلّ - از این جهت شایسته‌ی مدح و ثنا می‌پندارند و به زعم خویش اعتقاد دارند که از هر کسی کار نیکش را باید ستود و از کار بدش نیز انتقاد باید کرد. ولی ما در جواب این سخن می‌گوییم: اول شما بزرگی گناه غصب مقام خلافت و کنار زدن امام معصوم و خلیفه‌ی منصوب از جانب خدا را در نظر بگیرید و از یاد نبرید که آنان با این عمل بسیار خائنانه‌ی خویش مسیر امت اسلامی را که صراط مستقیم و راه سعادت ابدی بود

تغییر دادند و جامعه را به انحرافی عظیم و ضلالی بعید دچار کردند و رو به دارالبوار جهنم به حرکت درآوردند. به فرموده‌ی قرآن کریم:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ۖ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ^۱

آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را تبدیل به کفران نمودند و جمعیت خود را به دارالبوار [نیستی و نابودی] کشاندند [دارالبوار همان] جهنم است که آنها در آن وارد می‌شوند و بد جایگاهی است. و امام امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می‌فرماید:

حَتَّىٰ إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ وَ غَالَتْهُمْ السُّبُلُ وَ اتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَائِجِ وَ وَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ وَ هَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ وَ نَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رَصِّ أَسَاسِهِ فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ مَعَادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَ أَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ قَدْ مَارُوا فِي الْحَيَرَةِ وَ ذَهَلُوا فِي السَّكْرَةِ عَلَى سُنَّتِهِ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنْ مُنْقَطِعٍ إِلَى الدُّنْيَا رَاكِبٍ أَوْ مُفَارِقٍ لِلدِّينِ مُبَايِنٍ^۲

زمانی که خداوند رسول خود را قبض روح فرمود، گروهی به قهقرا

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیات ۲۸ و ۲۹.

۲- شرح نهج البلاغه فیض، قسمت دوم از خطبه‌ی ۱۵۰.

و عقب برگشتند] پشت به دستورهای خدا و رسولش کردند و بار دیگر رو به ضلالت و گمراهی نهادند] و راه‌ها [ی شیطانی] آنها را به هلاکت انداخت. بر آراء و افکار نادرست خویش اعتماد کردند و به غیر رَجَم و خویش [رسول مکرم] پیوستند. [امام منصوب از سوی خدا را خانه نشین کردند و بیگانگان نالایق را بر مسند امامت نشانده] و از سبب [و وسیله رستگاری، یعنی اهل بیت رسول ﷺ] که [به فرمان خدا: بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم^۱] موظف و مأمور به دوست داشتن آن بودند، دوری گزیدند و ساختمان [دین و ایمان] را از پایه و اساس محکمش انتقال دادند و آن را در جایی که شایسته و سزاوار آن نبود تأسیس کردند [مقام و مسند خلافت را از دست اهلش گرفتند و به ناهلان سپردند] همانان که معادن [و اصل و ریشه‌ی] هرگونه خطا و گناهانند و درهای هر وارد شونده در گرداب جهالت و گمراهی اند [یعنی تمام فتنه‌ها و فسادها که در عالم اسلام پدید آمد، از آنان نشأت گرفت] در حیرت و سرگردانی [چون موج دریا] پس و پیش و رفت و آمد داشتند و در بیهوشی [جهل و نادانی] به

 ۱- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

روش پیروان فرعون [از سرنوشت شوم و کیفر اعمال خویش] غافل بودند. جمعی [چون خلفا] چشم از آخرت پوشیدند و یکسر رو به دنیا آوردند و گروهی [چون دنباله‌روهای آنان] دست از دین کشیدند و [از خدا و سعادت ابدی] جدا گشتند.

آری، شما اگر بزرگی این جنایت فوق‌العاده سهمگین و ویرانگر را در نظر بگیرید و آنگاه پیامدهای بسیار رنج‌آور و دردناک آن را از زبان تاریخ اسلام بشنوید و برای شما روشن شود که این عناصر مفسد خائن زیر ماسک قلابی اسلام و ایمان که بر چهره‌ی کفر و نفاقشان زده بودند چه بلایی بر سر اسلام و مسلمین آوردند و چه درّه‌ی هولناک مرگباری پیش پای این امت مسکین گشودند، آن وقت می‌پذیرید که حتّی کارهای به ظاهر نیکشان نیز نه تنها نیک نیست بلکه خود یک خیانت و جنایت دیگری است علاوه بر سایر جنایات بشرسوزشان.

آیا اگر آدم شیاد مکاری با حيله‌گری‌های فراوان، شما را از خانه و کاشانه‌تان بیرون کند و خود را صاحب خانه و زندگی معرفی کند و در تمام امور شما متصرف گردد و آنگاه با جدّ و اهتمام شدید به توسعه و تعمیر و تزئین آن خانه بپردازد، آیا شما این کارهای توسعه و تعمیر و تزئین را که آن آدم جبار و مکار در خانه‌ی شما انجام می‌دهد، خدمت و احسان به خودتان تلقّی می‌کنید یا خیر، تمام اینها را که به دنبال غصب خانه انجام می‌شود، در واقع عملی خائنانه و

تصرفی غاصبانه علاوه بر خیانت و ظلم اصلی وی می‌شناسید؟ حال، ما هم می‌دانیم کسانی بناحق و ظالمانه خود را در مسند خلافت رسول اکرم صلی الله علیه و آله جا زدند و محراب و منبر آن حضرت را اشغال کردند و کارهای به ظاهر خوب هم انجام دادند و با کفار و قبایل طاعی از عرب و عجم جنگیدند و کشورهایی را به زیر پرچم اسلام آوردند و بر گسترش دامنه‌ی حکومت اسلامی افزودند و تا آنجا خود را حامی عدل و ساعی در اجرای حدود و نشر احکام خدا نشان می‌دادند که احیاناً فرزند خودشان را نیز که مرتکب گناه شده بود حدّ می‌زدند؛ اما هیچ کدام از این کارهای به ظاهر خوب و چشمگیر آنها نه تنها مورد رضا و خشنودی خدا نیست و موجب ثواب روز جزا نخواهد بود، بلکه کلاً سبب خشم خداست و موجب شدیدترین عذاب‌های روز جزا خواهد بود و در ازای هر یک از این کارهای خیر گناهی در نامه‌ی عملشان ضبط خواهد شد، چرا که این هواپرستان ریاست‌طلب به دروغ ادّعای خلافت مقام نبوت کردند و عالی‌ترین مقام و منصب الهی را که حیاتی‌ترین مسأله‌ی انسانی است غاصبانه تصرف کردند و گروه‌های عظیم از امت اسلامی را به وادی جهل و ضلالت و بدبختی ابدی افکندند و به فرموده‌ی قرآن عزیز:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ

يُوحَ إِِلَيْهِ شَيْءٌ...؛^۱

کیست ستمگرتر از آن کسی که افترا به خدا ببندد [چیزی را که خدا نگفته است، دورغ به خدا نسبت دهد] یا بگوید که از خدا به من وحی رسیده و حال آن که چیزی به او وحی نشده است...؟

دعوت به سوی خدا باید به اذن خدا باشد

خداوند حکیم در کتاب کریمش عنوان "داعی الی الله" یعنی دعوت کننده‌ی مردم به سوی خدا را یکی از منصب‌های الهی و آسمانی برای رسول مکرّمش می‌شمارد و نکته‌ی جالب این که آن عنوان را با قید "بإذنه" همراه می‌سازد و می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا ﴿٩٣﴾ وَ دَاعِيًا
إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا؛^۲

ای پیامبر، ما تو را به عنوان شاهد و گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انداز کننده و تو را دعوت کننده‌ای به سوی خدا به اذن و فرمان او قرار دادیم و چراغی روشنی‌بخش.

تقید عنوان "داعی الی الله" به قید "اذن" نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۳.

۲- سوره‌ی احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶.

کار بسیار بزرگ "دعوت الی الله" از کسی ساخته است که مأذون و صاحب فرمان از سوی خدا باشد و اذن و فرمان الهی نیز در واقع همان منصب نبوت و امامت اعطا شده از جانب حضرت حق است که می فرماید:

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ...^۱

و آنها را [پیامبران را] پیشوایان و امامانی قرار دادیم که به فرمان ما

[مردم را] هدایت می کردند و انجام دادن کارهای نیک را به آنها

وحی کردیم.

بنابراین، کسانی که بدون داشتن صلاحیت اذن و فرمان الهی، خود را جانشین حضرت داعی الی الله ﷺ قلمداد کرده اند، از نظر قرآن مُفتریان کذاب و ستمگرترین افراد بشر به حساب می آیند و لزوماً مستحقّ سخت ترین کیفرها و شدیدترین عذاب ها هستند؛ اگرچه از موضع منبر و محراب غصبی، با قیافه های زاهدنمای سالوسی، ندای ارشاد و هدایت سر داده و مردم را به خداپرستی و صدق و صفا و امانت و تقوا دعوت کرده باشند و با جنگیدن با کفار و سرکوب کردن آنان، دامنه ی حکومت - به نام - اسلامی را گسترش داده و مملکت هایی را به زیر پرچم قرآن آورده باشند. اینان ممکن است بر اثر همین کارها، در نظر مردم ظاهربین سطحی نگر، خدمتگزار به عالم اسلام و قرآن شناخته شده باشند؛

۱- سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۳.

ولی از نظر انسان‌های واقع‌بین ژرف‌اندیش، همین پیشرفت‌های ظاهری خالی از شناخت حقیقت دین که قهراً بر اثر جهل و بی‌تقوایی فاتحین و نبودن رهبری معصوم در رأسشان، توأم با اجحافات و تعدیّات نامرضیّ خدا و ناپسند در نزد عقلا بوده است، ضربه‌هایی سنگین بر افکار مردم وارد آورده و ملّت‌ها را به دین حق و آیین پاک الهی بدین ساخته است و اسلام را هم مانند سایر مسلک‌های دنیایی که از لشکرکشی‌ها جز کشورگشایی هدفی ندارند، جلوه داده است. آری، وقتی بنا شد لشکری به نام لشکر اسلام تحت فرماندهی خالد بن ولید - منافق سفاک ناپاک - به طایفه‌ای از مسلمانان حمله ببرند و بر خلاف دستور دین، روی غرض‌ورزی‌های ضدّ انسانی اموالشان را غارت کنند و بزرگ طایفه را بی‌هرگونه جرم و خطایی به وضع فجیعی بکشند و فرمانده لشکر اسلام (!) همان شب با زن شوهر مرده زنا کند و جمعی از زنان و دختران بی‌گناه را به اسیری بیاورد^۱، در این صورت طبیعی است که باید دنیا به چنین دین و آیینی بدین گردد و از آن اظهار تنفّر و انزجار کند و عقلا و اندیشمندان عالم با شکّ و تردید به این دین نگاه کنند و قهراً تشّت در افکار و عقاید پیدا شود و هفتاد و دو فرقه و بیشتر به وجود آید. آیا به راستی اینگونه پیشرفت‌ها پیشرفت‌های خداپسندانه و پیغمبرپسندانه بوده است؟

۱- الغدير، جلد ۷، صفحه ۱۵۸، نقل از منابع سنی علاوه بر منابع شیعی.

آیا اگر علی امیر علیه السلام آن امام بر حق و آن حجت معصوم الهی، در رأس امت اسلام مستقر بود، به فرمانده لشکرش اجازه‌ی اینگونه خیانت‌ها و جنایت‌ها را می‌داد و اساساً آیا منافقانی سفاک پلید امثال خالد بن ولید را به دستگاه حکومتش راه می‌داد؟ به طور مسلم خیر؛ او چنان رمز هدایت امت در دستش بود که می‌دانست از چه راهی وارد شود تا به موازات فتح بلاد، قلوب مردم را نیز فتح کند و همانگونه که زبان‌ها را به گفتن کلمه‌ی توحید وا می‌دارد، دل‌ها را نیز به حقیقت معرفه‌ی الله واقف سازد و جان‌ها را به نور ایمان و تقوا روشن گرداند و مردمی به وجود بیاورد که هم دیندار باشند هم دین شناس، هم قرآن خوان باشند، هم قرآن دان، نه مردمی به ظاهر اهل قرآن و در واقع بی‌خبر از معارف قرآن، به زبان مسلمان و در فهم و عمل عاری از حقایق اسلام.

کشورگشایی از شئون آسمانی رسول الله نیست

خداوند علیم حکیم که شأن و شخصیت والای رسول مکرم خود را در کتاب کریمش بیان می‌کند، او را به عنوان "بشیر" و "نذیر"، "مبشّر" و "منذر" و "داعی الی الله" معرفی می‌نماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا ﴿٦٥﴾ وَ دَاعِيًا
إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا^۱

۱- سوره‌ی احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶.

و در هیچ جا سخن از کشورگشایی و مملکت‌گیری و فتح بلاد به عنوان شأن و کار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به میان نیامده است، بلکه هدف از بعثت آن حضرت، تزکیه‌ی نفوس و تطهیر قلوب و تعلیم حقایق و معارف حقّی الهیّه ارائه شده است؛ چنان که می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛^۱

او کسی است که در میان مردم درس نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را [از هرگونه رذیلت و ناپاکی] پاکیزه گرداند و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد و حقیقت آن که، آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

آری، او مانند دنیا طلبان کودک‌صفت در فکر این نیست که بر تعداد جمعیت‌های دنباله‌رو خود بیفزاید و از زیادی عِدّه و عُده‌ی افواج متظاهر به اسلام خوشحال گردد و از این که چند صد میلیون نفر پیرو دارد و صبح و شام از طریق فرستنده‌های قوی جهان به نام وی شعار می‌دهند و فریاد "اشهد انّ محمداً رسول الله" بر می‌آورند، در دنیا به خود ببالد و بنازد؛ خیر، او دل‌های باایمان می‌خواهد و

۱- سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۲.

جان‌های عاشق خالق سبحان. اینک از باب نمونه به این قصّه توجّه کنید:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از بعثت و شروع به دعوت، در مکه شدیداً تحت فشار قساوت آمیز مشرکان قریش بود که از هیچ نوع آزار جسمی و روحی درباره‌ی آن حضرت دریغ نداشتند. تنها در ماه‌های ذیقعدّه و ذیحجه و محرّم و رجب که ماه‌های حرام نامیده می‌شدند و عرب جاهلی با آن قساوتش حرمت این ماه‌ها را نگه می‌داشت و اقدام به خونریزی نمی‌کرد و آزار نمی‌داد، تنها در این ماه‌ها و خصوصاً در ایّام حجّ که امنیّت و آرامش بیشتری برقرار می‌شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این فرصت استفاده‌ی کامل می‌کرد و با ندای توحیدی خود دل‌ها را با نام خدا صفا می‌داد و لرزه بر اندام بت‌ها و بت پرست‌ها می‌افکند. قبایل مختلف عرب برای ادای مناسک حجّ می‌آمدند و در عرفات و منی خیمه می‌زدند. رسول مکرّم صلی الله علیه و آله به منظور ابلاغ رسالت آسمانی‌اش، با وقار و متانت مخصوص به خودش، مقابل خیمه‌های یک یک آن قبایل می‌آمد و رسالت خود را به آنها عرضه می‌داشت و پیام الهی را ابلاغ می‌کرد و ردّ می‌شد. ابولهب عموی آن حضرت نیز که مشرکی متعصّب و دشمنی سرسخت با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، در پی آن جناب می‌آمد و به زعم خود می‌خواست سخنان او را خنثی کند و از اثر بیندارد؛ می‌گفت: مردم، او پسر برادر من است و من او را از همه کس بهتر می‌شناسم. او دیوانه است! به گفتارش اعتنا نکنید و معبودهای خود را از خود به خشم نیاورید... تا این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خیمه‌های قبیله‌ی بنی عامر که از قبایل بزرگ

عرب بود نزدیک شد. یکی از سران قبیله مقابل خیمه‌ی خود ایستاده بود و از دور ناظر کار آن جناب بود و می‌دید که مردی در نهایت وقار و متانت، با اندامی موزون و سیمایی جذّاب و چشم‌هایی گیرا و حرکتی وزین و سخنانی دلنشین، جلو خیمه‌ها می‌ایستد و صحبتی می‌کند و ردّ می‌شود. او در حالی که شدیداً مجذوب و مفتون رفتار آن حضرت شده بود به کسانی که اطرافش بودند گفت:

وَاللّٰهُ لَوْ اَنّٰی اَخَذْتُ هٰذَا الْفَتٰی مِنْ قُرَيْشٍ، لَا كَلْتُ بِهٖ الْعَرَبُ؛

به خدا سوگند، اگر من این جوان قریشی را با خود داشتم، بر تمام

عرب مسلّط می‌گشتم و آنها را تحت سیطره‌ی خود در می‌آوردم.

طولی نکشید که پیامبر اکرم ﷺ مقابل خیمه‌ی آن مرد که از خیام قبیله‌ی بنی عامر بود رسید و ایستاد و آنها را به دین و آیین توحید دعوت کرد. قبیله‌ی بنی عامر، چنان که اشاره کردیم، از قبایل بزرگ عرب بود و دلیرمردان رزم‌آور و سلحشوران شمشیرزن بسیار داشت. در آن روزهای غربت اسلام و تنهایی رسول خدا ﷺ که همه‌ی یاران اندکش از شدّت فشار و شکنجه و آزار مشرکان از مکه هجرت کرده بودند و اگر هم در مکه بودند توانایی دفاع از آن حضرت را نداشتند، اگر این قبیله‌ی بزرگ با آن جمعیت انبوه و رزم‌آوران به حمایت از رسول اکرم ﷺ بر می‌خاست، طبیعی بود که به طور مسلّم پیشرفتی سریع و فراگیر نصیب اسلام می‌گشت و دیگر کسی یا قبیله‌ای را تاب مقاومت در مقابل او نمی‌ماند.

باری، رسول اکرم ﷺ موادّ رسالت آسمانی اش را برای آنان توضیح داد. آنها دیدند آنچه او می گوید تماماً حقایقی است که دل های تاریک را روشن می سازد و عقل های خفته را بیدار می کند و فطرت پنهان شده در پس پرده ی اوهام و خیالات باطل را به ظهور و بروز آورده آن را صفا و جلا می بخشد. دفعتهً تکانی خوردند و به خود آمدند و تا دم دروازه ی شهر سعادت و خوشبختی رسیدند؛ اما از آنجا که حبّ دنیا و شیفتگی به جاه و مقام و منصب در عمق جان شان رسوخ داشت، در مقام اظهار آمادگی برای پذیرش دعوت آن حضرت شرطی به میان آوردند که مقبول خاطر آن جناب واقع نشد و بالمال از همای سعادت که با پای خود تا دم در خانه هاشان آمده بود و می خواست سایه ی رحمت بر سراسر زندگی آنها بيفکند روی بر تافتند و برای همیشه از خوشبختی جاودانه محروم گشتند و آن شرط این بود که گفتند:

أَرَأَيْتَ إِنْ نَحْنُ تَابَعْنَاكَ فَآظْهَرَكَ اللَّهُ عَلَى مَنْ خَالَفَكَ، أَيْكُونُ
لَنَا الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِكَ؟

بگو ببینم اگر ما از تو پیروی کردیم و خدا تو را بر دشمنان پیروز ساخت، آیا بعد از تو این امر [یعنی ریاست و حکومت و جانشینی] از آن ما خواهد شد؟

حال، اینجا اگر از سیاستمداران کارگشته و دوراندیش دنیا بپرسیم: از نظر شما جواب درست در مقابل این پیشنهاد سرنوشت ساز چه می بایست باشد؟

طبیعی است که همه می گویند: او می بایست در آن شرایط فوق العاده حسّاس و نیاز شدید به نیروی عظیم انسانی به پیشنهاد آنها جواب مثبت می داد و آنها را فعلاً قانع و با خود همراه می ساخت تا کارش پیش می رفت و قدرتش بالا می گرفت و آنگاه اگر صلاح نمی دانست می گفت: اگرچه آن روز من به شما وعده ای داده ام، ولی امروز صلاح ملّت و مملکت اقتضا می کند که چنین و چنان باشد و باید هم باشد.

آری، این نظر و صلاح دید سیاستمداران جهان است، در گذشته و حال و آینده و در هر زمان و در هر مکان. ولی می بینیم رسول اعظم خدا ﷺ که مکتبش مکتب صراحت لهجه است و هدفش احیای صدق و امانت، در جواب آنها با قاطعیّت تمام فقط یک جمله فرمود:

الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ: يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ؛^۱

این کار منحصرأً مربوط به خداست. [من کوچک ترین دخالتی در

امر تعیین جانشین خود ندارم]. او هر جا که بخواهد و صلاح بداند

آن را قرار می دهد.

یعنی، من هرگز نمی توانم پایه و اساس کار خود را که دعوت الی الله است، روی انبوه جمعیت فریادگر یا سلحشوران رزم آور خالی از ایمان و اخلاص

۱- نقل از سیره ی ائین هشام، جلد ۲، صفحه ی ۶۶ و تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ی ۱۲۰۶.

بگذارم. من مأمورم پیام خدا را به بندگانش برسانم و آنها را به صراط مستقیم سعادت ابدی دعوت کنم. حال، اگر پذیرفتند و دنبال آمدند، در پیشگاه خدا شاکرم که در نیل به هدف موفقم فرموده است و اگر نپذیرفتند و پا روی سعادت خویش نهادند، باز من در نزد خدا معذورم که در ادای وظیفه‌ی ابلاغ پیام به بندگان کوتاهی نکرده‌ام.

هدف اسلام پرورش روح ایمان در انسان است

بله، آن مصیبت عظمی که دامگیر اسلام و مسلمین شد همین بود که پس از رحلت رسول مکرم خدا ﷺ مردمی دنیاپرست و ریاست‌طلب بر سریر حکومت اسلامی نشستند، بدون این که روح دین و هدف اساسی از رسالت الهی را به دست آورده و آن را باور کرده باشند. اینان از قدرت به دست آمده سوء استفاده کردند و به مقتضای روح دنیاطلبی شروع به کشورگشایی کردند و چون لیاقت آن را نداشتند که تمام جهات و ابعاد را در نظر بگیرند و به موازات فتح بلاد، دل‌های مردم را هم فتح کنند و مسخر خود سازند، طبعاً در فتح ظاهری به سرعت پیش می‌رفتند و پیایی شهری یا ناحیه‌ای یا مملکتی را جزو قلمرو حکومت اسلامی در می‌آوردند، ولی توانایی آن را نداشتند که مردم مسلمان شده را با حقیقت اسلام و روح تعلیمات قرآن آشنا سازند و جمعیتی دین‌شناس و عارف به حقایق قرآنی به وجود آورند و لذا می‌توان گفت منشأ پیدایش بسیاری از فتنه‌هایی که در تاریخ اسلام روی داده و زیان‌های جبران‌ناپذیر به مسلمانان وارد آورده

است، همان افزایش حجم ظاهری جمعیت مسلمین و مورد توجه قرار نگرفتن آشنایی با حقیقت اسلام و قرآن بر اثر کنار زدن امام معصوم و روی کار آوردن افراد ناصالح به عنوان حاکم و رهبر مسلمین بوده است.

آری، هدف اسلام پرورش جان انسان است و سیر و سلوک دادن روح و معنای بشر، نه افزودن بر تعداد کشورهای - به نام - اسلامی و متراکم ساختن صف‌های جماعت پوچ و بی‌مغز در مسجدالحرام بر گِرد بیت محرم. البته، انبوه جمعیتی که در موسم حج در مکه‌ی مکرمه اجتماع می‌کنند و صف‌های جماعت بسیار اعجاب‌انگیز تشکیل می‌دهند، تردیدی نیست که شکوه دنیایی فوق‌العاده‌ای دارد و بسیار جالب است و چشم پر کن... اما چه فایده که عاری از حقیقت و خالی از معناست. جمعیت سر به آستان طاغوت نهاده و از باب الله اعظم منحرف گشته آیا با مردم مشرک و بت‌پرست از حیث نتیجه و اثر چه فرقی دارند؟ مگر خدا و رسول هم مثل ما مردم ظاهربین از زیادی جمعیت و شور و غوغای بی‌معنا و شعارهای داغ بی‌محتوا لذت می‌برند؟ خدا و رسولش علی می‌خواهند و پیروان علی، تا به راه خدا بروند و سر از سعادت ابدی درآورند.

صدها میلیون جمعیت منحرف از علی، بی‌خبر از حقیقت دینند و دور افتاده از صراط مستقیم حق و سرانجام محروم از سعادت ابدی بی‌پایان. گیرم که شکوه و جلالشان چشم‌ظاهربینان را پر کند و دل‌ها را بلرزاند که یک جلوه‌ی دنیایی زودگذری بیش نخواهد بود و هرگز به حیات ابدی و سعادت اخروی

نخواهند رسید.

اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ
لَهُ عَلٰی ذٰلِكَ؛

باز هم توجّه که باعث تمایل قلبی مردم به ظالمان نشویم!

همانگونه که در گذشته اشاره شد، دسته‌ای یا به منظور اغواگری‌های ابلیسی یا از روی ساده‌اندیشی یک قسمت از کارهای به ظاهر نیک سردمداران نفاق صدر اسلام را تحت عنوان خدمت به دین و ترویج آیین و احیاناً زهد در دنیا و پرهیز از تجمل و امثال این امور در برخی از سخنرانی‌ها و نوشته‌ها به میان می‌آورند و به زعم خود می‌خواهند تجلّی روح تربیت اسلامی را در چهره‌ی آنان نشان بدهند. در اینجا به آن گروه ساده‌اندیش سطحی‌نگر از روی پند و نصیحت تذکر داده می‌شود که صدور چند کار نیک از افراد خائن دشمن حق و ضدّ سعادت بشر که تبرّی و تنفّر از آنها وظیفه‌ی عقلی و شرعی امت اسلامی است، دلیل و مجوّز این نمی‌شود که شما آن کارهای - فرضاً - نیک آنها را در محافل سخن و در نوشته‌های خویش برای مردم بیان کنید، هر چند به منظور نشان دادن عمق تعلیم و تربیت اسلام و پیامبر اکرم ﷺ باشد؛ چرا که طبع و سرشت انسانی چنین است که هر نوع رفتار و گفتار خوب از هر فردی ببیند و بشنود، تمایلی قلبی قهری به آن فرد صاحب گفتار و کردار نیک پیدا می‌کند و دوستدار او می‌شود. در صورتی که ما امت اسلامی - و قدر مسلم ما شیعه‌ی امامی - به حکم

ضرورت مذهبی نشأت گرفته از کتاب خدا و سنت رسول و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام موظّف به تبری و تنفّر قلبی شدید و دشمنی آشتی ناپذیر با آن جُرثومه‌های رذالت و خباثت و نکبت هستیم. بنابراین، نقل کارهای خوب آنها که موجب کوچک‌ترین توجّه عاطفی مردم به آنها بشود، در واقع سمّ مهلکی است که به جان و روح مردم داده می‌شود و جدّاً مایه‌ی تباهی و هلاکت روحی آنان می‌گردد، که خداوند حکیم می‌فرماید:

وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ...^۱

به کسانی که ستم کرده‌اند تکیه [و تمایل] ننمایید که آتش به شما اصابت می‌کند.

سخنی نورانی از عالمی ربّانی

در حالات عالم عظیم الشان جلیل‌القدر، مرحوم سیّد بحر العلوم - اعلی الله مقامه - که از جمله‌ی نیک‌بختان معدودی است که سعادت تشرّف به زیارت حضرت بقیّة الله امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - نصیبشان شده است آورده‌اند: وقتی حاکم بروجرد به دیدار عالم بزرگوار، سیّد مرتضی پدر بحر العلوم، رفت. هنگام مراجعت که به صحن خانه رسید، بحر العلوم را که آن روز کودک خردسالی بود به حاکم معرفی کردند. حاکم ایستاد و اظهار ملاطفت و محبّت

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱۳.

زیادی نسبت به او کرد و رفت. کودک که دارای روحی بزرگ و پاک بود، پیش پدر آمد و گفت: پدر، ماندن من در این شهر صلاح نیست. شما مرا به جای دیگری بفرستید که می ترسم هلاک شوم. پدر فرمود: چرا؟ گفت: از آن ساعتی که حاکم به من اظهار محبت کرده است، در قلبم نسبت به او احساس تمایل می کنم و آن تنفّری که باید از ظالم داشته باشم نسبت به او در خودم نمی بینم و اگر اینجا بمانم ممکن است بر اثر تکرار ملاطفت او، تمایل قلبی من نیز بیشتر شود و این موجب هلاک و تباهی من خواهد شد. و همین امر سبب هجرت آن بزرگوار از شهر بروجرد شد.^۱

این نکته را هم بدانیم

بر فرض این که دین مقدّس اسلام بر اثر یک قسمت از کارهای آن منافقان دشمن اسلام پیشرفتی کرده و تأییدی شده باشد، ولی خود آنها از جهت سعادت اخروی هیچ بهره و حظّی نخواهند داشت. در این حدیث شریف از رسول خدا ﷺ تأملی فرمایید:

إِنَّ اللَّهَ لَيُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِأَقْوَامٍ لَا خَلَاقَ لَهُمْ؛^۲

حقیقت آن که، خداوند پیوسته این دین را به وسیله ی اقوام و

۱- منتخب التّواریخ، صفحه ی ۱۳۸، نقل از کلمه ی طیّبه ی محدّث نوری با تصرّف در نقل مضمون از نگارنده.

۲- المحجّة البیضاء، جلد ۵، صفحه ی ۵۴.

گروه‌هایی تأیید می‌کند که خودشان [از آن] بهره‌ای ندارند.

وَ إِنَّ اللَّهَ لَيُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ؛^۱

و هر آینه خداوند این دین را به وسیله‌ی مرد فاجری [که خود

منحرف از دین است] تأیید می‌کند.

حال، آیا عاقلانه است که شما با نقل کارهای - فرضاً - خوب از افرادی که

مبغوض و منفور خدا و رسولند، تمایلی هر چند اندک در دل افرادی هر چند

بسیار معدود - و لو یک تن - ایجاد کنید و از این راه مسمومشان گردانید و خود را

هم به حکم آیه‌ی کریمه‌ی "و لَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ" مستحقّ

آتش جهنّم سازید؟

أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ؛



مراقب بیماری تصوّف‌گرایی هم باشیم

مطلب دیگری که به نظر می‌رسد در شرایط فعلی هشدار دادن درباره‌ی آن بسیار لازم است، موضوع گرایش افرادی یا گروه‌هایی از مردان و زنان به مسلک تصوّف است که متأسفانه این گرایش بر حسب پیش آمدن مناسباتی از جهات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، در میان طبقه‌ی جوان رو به گسترش و تزايد است. تصوّف یعنی چه؟ معنای تصوّف به گونه‌ای که نزدیک به فهم عمومی گردد - بنا بر آنچه طرفداران آن می‌گویند - عبارت است از شناسایی خدا و تقربّ جستن به او از راه ریاضت دادن نفس و چشم‌پوشی از لذایذ مادی و شهوات نفسانی. البتّه در این که تهذیب نفس و پاک کردن دل از رذایل اخلاقی و آراستن آن به فضایل، بهترین و بلکه لازم‌ترین راه معرفت خدا و تقربّ به خداست تردیدی نیست و ما نیز پیش‌تر بحث مشروحی در این باب آورده‌ایم. اما آنچه باید توجه کامل به آن داشت این است که برنامه‌ی ریاضت دادن نفس و تخلیه‌ی آن از رذایل و تحلیه‌ی آن به فضایل باید طبق دستور شرع مقدّس از بیان

رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام باشد؛ که در قرآن کریم می‌خوانیم:

مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ^۱

آنچه را رسول برای شما آورده است بگیرید [و اجرا کنید] و از هر چه که او نهی کرده است خودداری کنید و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شدیدالعقاب است.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ^۲

بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خداوند آمرزنده و مهربان است. بگو خدا و رسول را اطاعت کنید و اگر سرپیچی کنند، خداوند کافران را دوست نمی‌دارد.

و چنان که می‌دانیم و در این آیات نیز مشاهده می‌کنیم موضوع دریافت برنامه‌ی دین از رسول خدا ﷺ و پیروی از آن حضرت، در اصطلاح قرآن تعبیر به تقوا شده است و اعراض کنندگان از او و منحرفین از مسیر تقوا در ردیف

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیات ۳۱ و ۳۲.

کافران محکوم به عقاب شدید ارائه شده‌اند. حال، اگر مسلک تصوّف همان برنامه‌ی تبعیّت از شریعت آسمانی قرآن است که از جانب خداوند متعال به رسول اکرم ﷺ وحی شده و از طریق ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام مبین گردیده و به وسیله‌ی فقهای جامع‌الشّرایط استنباط و اجتهاد در دسترس عامّه‌ی مردم قرار گرفته است، بسیار خوب است و مقبول است و راه نجات مسلمّ؛ و تمام بزرگان از سالکین الی الله و واصلین به مقام قرب خدا که در میان علمای مذهب به عنوان ارباب معرفت و صاحبان نفس قدسی و کرامت روحی شناخته شده‌اند، همه از همین راه رفته‌اند و برنامه‌ای جز برنامه‌ی تقوا که همان تقیّد به ادای واجبات و مستحبات شرع و پرهیز از محرّمات است، در سیر روحی خویش اتخاذ نکرده‌اند و دستورالعملی برای شاگردانشان نیز جر دستور تقوا نداشته‌اند. ولی اگر مطالب دیگری جدا از دستورهای شناخته شده در شرع مقدّس است که تحت عنوان سیر و سلوک ارائه می‌گردد، طبیعی است که آن مطالب چیزی جز تراوشات مغزی یا تخیلات وهمی انسان‌هایی غیر مصون از خطا به نام پیر و مرشد و قطب و نظایر آن نخواهد بود و آن هم بدیهی است که به هیچ وجه ارزش و صلاحیّت ارشاد و هدایت آدمیان را نخواهد داشت و بلکه بر اثر انحراف از صراط مستقیم حق به هلاک و تباهی ابدی منتهی خواهد گشت، چرا که اجماع علمای اسلام - از شیعه و سنی - بر این است که هر چه که از دین نیست داخل کردن آن در دین بدعت است و تشریع است و حرام.

اجمالی از برنامه‌ی اهل تصوّف

اینجا مناسب است به یک قسمت از برنامه‌ای که ارباب تصوّف برای تهذیب نفس ارائه می‌کنند اشاره شود تا معلوم گردد که چگونه این نوع عقاید و احوال و اعمال از روش انبیاء و امامان معصوم علیهم‌السلام بیگانه است و با دستورهای آسمانی شرع مقدّس اسلام از جهات مختلف مُباین و مخالف است. آنچه اجمالاً از کتاب "ریاضة النّفس" احیاء العلوم غزّالی به نقل مرحوم فیض در کتاب "المحجّة البیضاء"^۱ استفاده می‌شود این است که غزّالی می‌گوید:

سیر و سلوک در سبیل معارف ابتدا شروطی دارد که باید مرید آنها را عملی سازد و آنگاه احتیاج به مُتَعَصِّمی دارد که مرید باید دست به دامن او بزند و پیوسته ملازم او باشد و پس از اعتصام، حصنی باید که مرید در آن متحصّن شود تا از شرّ راهزنان در امان بماند و بعد هم وظایفی دارد که در تمام مدّت سیر و سلوک باید آنها را ادامه دهد. امّا شروط به اجمال عبارت است از رفع حجاب و ازاله‌ی سدّ تا مشمول این آیه نگردد که:

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ^۲

در پیش‌روی آنها سدّی قرار دادیم و در پشت سرشان سدّی و

۱- به جلد پنجم از صفحه‌ی ۱۲۸ تا ۱۳۵ رجوع فرمایید.

۲- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۹.

چشمان آنها را پوشانندیم، لذا چیزی را نمی بینند.

و حجاب هم چهار چیز است: "مال" و "جاه" و "تقلید" و "معصیت" که باید همه را بریزد. مقصود از این که تقلید نکند این است که تبعیت از یک مذهب معینی را بر خود حتم و لازم نداند و پس از اجرای شروط باید مُعْتَصِم پیدا کند. مانند کسی که تحصیل طهارت کرده و از لباس و بدن ازاله‌ی نجاست کرده و الحال احتیاج به امامی دارد تا با اقتدای به او نماز به جای آورد، سالک هم احتیاج حتمی به شیخ و پیر طریقت دارد تا راهنما و راهبرش باشد و او را از خطرهای و هلاکات در امان نگه دارد و گرنه همچون علفی خودرو خواهد بود که اگر چند روزی هم طراوتی پیدا کند دوامی نمی یابد و عَن قریب رو به زوال و خشکیدن و پوسیدن می گذارد و نیز باید مرید کاملاً تسلیم مراد باشد:

كَالْمِيتِ بَيْنَ يَدَيِ الْغَسَّالِ وَ كَالْأَعْمَى خَلْفَ الْبَصِيرِ عَلَى
شَاطِئِ الْبَحْرِ بِحَيْثُ يُفَوِّضُ أَمْرَهُ إِلَيْهِ بِالْكَلِيَّةِ وَ لَا يُخَالِفُهُ فِي
وَرْدٍ وَ لَا ذِكْرٍ وَ لَا يُبْقِي فِي مُتَابَعَتِهِ شَيْئاً وَ لَا يَذَرُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ
نَفْعَهُ فِي خَطَا شَيْخِهِ لَوْ أَخْطَأَ أَكْثَرَ مِنْ نَفْعِهِ فِي صَوَابِ نَفْسِهِ لَوْ
أَصَابَ؛

یعنی، مانند جسد مرده‌ی زیر دست غَسَّال که به تحریک او متحرک است و به دست او پشت و رو می شود و همچون نابینا به دنبال بینا در کنار دریا که با دقّت و مراقبت کامل پا به پشت پای او می گذارد و یک قدم از او فاصله

نمی‌گیرد، در سیر و سلوک راه به سوی خدا نیز باید سالک کلاً تسلیم اراده‌ی پیر گردد و در هیچ دستوری از دستورهای فکر و ذکر و وردی که او می‌دهد تخلف نرزد و این را بدانند که بهره‌ی سالک از سعادت قرب به حق در پیروی از شیخ طریقت هر چند هم او به خطا رفته باشد، بیشتر است از بهره‌ی سالک در تک روی‌اش، هر چند او خود به صواب و راه درست رفته باشد و پس از این که مُعْتَصِم پیدا کرد و تسلیم او شد، بر مُعْتَصِم لازم است که او را پناه داده و مراقبش باشد و مانند طبیبی که به علاج مریض می‌پردازد، در تشخیص مرض و کیفیت علاج بیماری وی کوشا گردد و با دستور "خُلُوت" و "صَمْتُ" و "جُوع" و "سَهَر" یعنی گوشه‌گیری و خاموشی و گرسنگی و شب‌بیداری برای اصلاح قلب و رفع حُجُب قیام کند و آنگاه که این مراحل طی شد و دل خالی از علایق گشت، وقت آن رسیده است که ورد مخصوص به او داده شود و ذکرى که در همه حال ملازم آن باشد، اوراد و اذکار دیگر را هر چه که هست بریزد؛ تنها به فرایض اکتفا کند و سایر مستحبات - از تلاوت قرآن گرفته تا ادعیه و اذکار - همه را رها کند. به طوری که یکی از مرشدان به مریدش گفت: از این جمعه تا آن جمعه اگر چیزی غیر خدا در قلبت خطور کند، حرام است دیگر پیش من بیایی! و لذا ناچار باید در گوشه‌ای بنشیند و دست از کسب و کار و تحصیل معاش بردارد و پیر راه کسی را بر وی بگمارد که قوت لایموتی به او برساند و او هم مشغول ورد خود باشد و دائم بگوید: الله، الله، الله، زبان جز الله نگوید و دل جز الله نجوید. بعد

می گوید: البتّه در این موقع محلّ هجوم افکار خطرناک خواهد شد و خیالات فاسدی در دلش پیدا خواهد شد و لذا بر شیخ و استاد لازم است مراقبت شدید در حال او بنماید و موقعیت سنّ و مزاج و سوابق فکری او را در نظر بگیرد و با دقّت کامل در اصلاح افکارش بکوشد؛ که پرتگاهی سخت خطرناک است و خدا داند که چه قربانی هایی این راه داده است و چه بسیار قدم ها که در این راه لغزیده و مغزها فاسد گشته و ملحدها به وجود آمده است.

آیا این برنامه بدعت حرام نیست؟

مرحوم فیض (ره) بعد از نقل این مطالب از غزالی، مطالبی را می فرماید که قسمت هایی از آن را به عرض می رسانیم:

این همان ابداع شریعت و احداث بدعتی است که حضرت رسول اکرم ﷺ به وجود آورنده ی آن را مورد لعن و طعن شدید قرار داده و فرموده است:

مَنْ غَشَّ أُمَّتِي فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.

قیل: یا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا غَشَّ أُمَّتِكَ؟ قَالَ: أَنْ يَبْتَدِعَ بَدْعَةً

يَحْمِلُ النَّاسُ عَلَيْهَا؛^۱

لعنت خدا و لعنت فرشتگان و همه ی مردم بر کسی که به امت من

خیانت کند. گفتند: خیانت به امت تو چیست یا رسول الله؟ فرمود:

۱- المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۳۷.

این که بدعتی [یعنی عقیده و آیین تازه‌ای خلاف دین] بیاورد و مردم را [بر اعتقاد و عمل بر طبق آن] وا دارد.

در حدیث دیگر آمده است:

إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يُنَادِي كُلَّ يَوْمٍ: مَنْ خَالَفَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ، لَمْ تَنْلُهُ شَفَاعَتُهُ؛^۱

خدا را فرشته‌ای است که هر روز ندا می‌کند: هر کس بر خلاف سنت رسول خدا عمل کند، شفاعت او به وی نمی‌رسد.

جناب فیض - رحمه الله - می‌فرماید: نه مگر ما شریعت حضرت خاتم الانبیاء ﷺ را خاتم ادیان و اکمل شرایع می‌دانیم و آن را تنها راه تحصیل سعادت ابدی و طریق منحصر نجات از هلاکت اخروی می‌شناسیم؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ...^۲

این راه مستقیم من است. از آن پیروی کنید و از راه‌های مختلف [و انحرافی] پیروی نکنید که شما را از راه حق جدا می‌سازد.

پس به طور حتم آن حضرت تمام آنچه را برای هدایت بشر لازم بوده

۱- المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۳۷.

۲- سوره انعام، آیه ۱۵۳.

آورده است و از هیچ امری از امور مربوط به هدایت انسان فروگذار نفرموده است؛ چنان که در این حدیث شریف می‌فرماید:

إِنَّهُ وَ اللَّهُ مَا مِنْ عَمَلٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ نَبَأْتُكُمْ بِهِ وَ
نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ وَ مَا مِنْ عَمَلٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَبَأْتُكُمْ
بِهِ وَ أَمَرْتُكُمْ بِهِ؛^۱

به خدا سوگند، هیچ عملی نیست که شما را به آتش [دوزخ] نزدیک
کند مگر این که شما را از آن آگاه کرده و از ارتکاب آن نهیتان
کرده‌ام و هیچ عملی نیست که شما را به بهشت نزدیک سازد مگر
این که شما را از آن آگاه و به انجام دادن آن امر کرده‌ام.^۲

و ما با آگاهی روشنی که از احکام دین مقدّس و اوامر و نواهی حضرت
رسول اکرم ﷺ داریم، به هیچ وجه اثری از این نوع اعمال تکلف‌دار ارباب
تصوّف و ریاضت در شریعت بیضاء محمّدی ﷺ نمی‌بینیم، بلکه صریحاً در
لسان شرع انور آن حضرت نهی و منع از اینگونه تکلفات آمده و برنامه‌ای کاملاً
مخالف راه و رسم آنان به دست پیروان خود داده است؛ مثلاً در مورد کسب مال
و تحصیل رزق حلال آن همه دستورهای اکید رسیده و آدم بیکار سربار دیگران
مورد لعنت و نفرت قرار گرفته است که:

۱- تحف العقول، صفحه‌ی ۳۴.

۲- این حدیث در ضمن کلام فیض (ره) نیامده است و ما آن را به تناسب بحث به مطالب ایشان افزوده‌ایم.

إِنَّ مَنْ أَلْقَى كَلَّهُ عَلَى النَّاسِ فَهُوَ مَلْعُونٌ؛^۱

هر که بار زندگی‌اش را بر دوش مردم بیفکند ملعون است.

وَمَنْ أَذَلَّ نَفْسَهُ فَهُوَ مَلُومٌ مَطْعُونٌ؛^۲

هر که [با دست حاجت به سوی دیگران دراز کردن] خود را ذلیل و

خوار گرداند، سزاوار توبیخ و طعن و تحقیر است.

و آنچه در قرآن و روایات مورد ذمّ و نکوهش قرار گرفته است، تعلق قلبی

و دلبستگی به مال و جاه است نه به دست آوردن آن در حدّ ضرورت و به قدر

حاجت؛ و نیز از مردم کناره گرفتن و تنها در خانه‌ای ماندن و گوشه نشستن و

رهبانیت پیشه کردن در شرع ما مذموم است. این حدیث از رسول خدا ﷺ متفق

علیه بین فریقین از شیعه و سنی است که:

لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ؛^۳

رهبانیت و تارک دنیا بودن در اسلام نیست.

إِنَّ رَهْبَانِيَّةَ أُمَّتِي، أَلْجُلُوسُ فِي الْمَسَاجِدِ؛^۴

رهبانیت امت من نشستن در مساجد [و شرکت در اجتماعات مسلمین

و کوشا بودن در حلّ مشکلات مردم] است.

۱- کافی، جلد ۷، صفحه ۷۲، حدیث ۷، از رسول خدا ﷺ.

۲- نقل از وسائل، باب کراهة التعرّض للذلّ.

۳- سفینة البحار، جلد ۱، ماده‌ی رهب.

۴- نقل از مصابیح الشّیخ‌ی بغوی، جلد ۱، صفحه ۴۹.

تأکید بر شرکت در نماز جمعه و جماعات و زیارت مؤمنین و عیادت بیماران و تشییع جنازه و امثال این امور که جزء دستورهای مسلم اسلامی است، کلاً با روش و طریقه‌ی مدعیان سیر و سلوک تباین دارد و همچنین برخلاف دستور حضرات که می‌گویند سالک باید تمام اوراد و اذکار را بریزد و به ذکر و ورد واحدی اکتفا کند - آن هم با عددی خاص و کیفیت و آهنگ و ادا و اطواری مخصوص که جملگی ساخته و پرداخته‌ی فکر و سلیقه‌ی پیر طریقت است - دین مقدس دستور مؤکد در مورد تلاوت قرآن و دعا می‌دهد و دعا را "مُحَّ عبادت"^۱ یعنی عبادت خالص معرفی می‌کند و هر چند روز یک بار ختم قرآن کردن را مستحسن می‌داند؛ چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

الْقُرْآنَ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ. فَقَدْ يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي
عَهْدِهِ وَأَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً؛^۲

قرآن فرمان صادر شده از سوی خداست به بندگانش و لذا وظیفه‌ی

هر فرد مسلمان است که به فرمان خدایش بنگرد و هر روز [حدّ اقل]

پنجاه آیه از آن بخواند.

و نیز در شرع مقدس هرگونه دخالت در کیفیت و کمیت اعمال و اذکار،

۱- المحجّة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۲۸۲، از رسول خدا صلی الله علیه و آله الدّعاء مُحَّ العبادّة.

۲- همان، صفحه ۲۲۳.

تشریع محرم و بدعت حرام به شمار آمده است. این حدیث از رسول

مکرم ﷺ منقول است:

مَنْ أَخَذَ فِي دِينِنَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ؛^۱

هر کس هر چه را که جزء دین نیست در دین ما پدید آورد [در نزد

ما] مردود است.

سرسپردگی، بدعتی بزرگ و گمراهی آشکاری است

از جمله بدعت‌های هلاکت‌بار مسلک تصوف موضوع سرسپردگی و اتخاذ معتصم است. چنان که در گذشته بیان شد، ارباب تصوف معتقدند که شخص مرید و سالک حتماً باید در وادی سیر و سلوک کسی را به عنوان شیخ و پیر طریقت برگزیند و خود را کاملاً تسلیم او کند و کوچک‌ترین مخالفتی در برابر دستورهای او از خود نشان ندهد، چرا که فلاح و رستگاری اش در اطاعت امر اوست، هر چند او در تشخیص خود به خطا رفته باشد، زیرا خطای شیخ از صواب مرید نافع‌تر است و همین مطلب خود ضلالتی بسیار بزرگ و انحرافی بس خطرناک است، زیرا به اعتراف خودشان، آن شیخ معصوم نیست و جایزالخطاست و لذا ممکن است در تشخیص خود به خطا برود و سالک را به

۱- نقل از سنن ابن ماجه و احمد، جلد ۶، صفحه ۲۷۰.

دارالبوار و هلاک ابدی بکشاند، چنان که فراوان کشیده‌اند. بعضی در اثنای ریاضت بنیه و مزاج خود را از دست داده و کشته‌ی راه هوئی گشته‌اند، عده‌ای اختلال حواس پیدا کرده و دیوانه و مالیخولیایی شده‌اند و برخی اعتقادات خود را بر باد داده و سر از کفر و الحاد در آورده‌اند؛ منتهی، حضرات به روی خود نمی‌آورند و تمام این اختلالات و انحرافات را به حساب عشق و جذبه و خودباختگی می‌گذارند و احیاناً آدم دیوانه و مُخَبَّطی را عاشق مجذوب می‌نامند.^۱ آری، ارباب تصوّف می‌گویند سالک باید تسلیم دست "پیر" بشود و هر چه را که او گفت و کرد عین صواب و محض صلاح بداند و دم نزند. ولی این حجت خدا صادق علیه السلام است که می‌فرماید:

إِيَّاكَ وَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَتُضَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ؛^۲

بر حذر باش از این که فردی جز حجت [معصوم] را پیشوا و مقتدای [مطلق] خویش برگزینی و او را در تمام آنچه [بدون استناد به معصوم، از رأی خود] می‌گویدی تصدیق کنی.

از امام باقر علیه السلام منقول است:

كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهَ بِعِبَادَةٍ يُجَاهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعْيُهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَ اللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ.... وَ

۱- قضه‌ی شیخ ابراهیم مجذوب را در کتاب نفحات الانس جامی صفحه‌ی ۴۷۷ مطالعه فرماید.

۲- معانی الاخبار، صفحه‌ی ۱۶۹ و بحار الانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۸۳، قسمت آخر حدیث ۵ و المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه‌ی ۱۳۰.

إِنْ مَاتَ عَلَىٰ هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مِيتَةً كُفْرًا وَ نِفَاقًا...^۱

هر کس خدا را از طریقی که طبق دستور امام منصوب از سوی خدا نباشد عبادت کند، هر چند هم خود را در این راه به رنج و تعب بیفکند، در نزد خدا مقبول واقع نمی شود و بلکه اعمالش مورد بغض خدا قرار می گیرد و جز گمراهی و حیرت و سرگردانی چیز دیگری عایدش نمی گردد.... و اگر به همین حال بمیرد، به مرگ کفر و نفاق می میرد....

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

وَاللّٰهُ لَوْ أَنَّ إِبْلِيسَ سَجَدَ لِلّٰهِ تَعَالٰی بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَ التَّكْبُرِ عُمُرَ الدُّنْيَا مَا نَفَعَهُ وَ لَا قَبِلَهُ اللّٰهُ تَعَالٰی مَا لَمْ يَسْجُدْ لِأَدَمَ كَمَا أَمَرَهُ اللّٰهُ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ وَ كَذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْعَاصِيَةُ الْمَفْتُونَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بَعْدَ تَرْكِهِمُ الْإِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ نَبِيُّهُمْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَلَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ لَهُمْ عَمَلًا وَ لَنْ يَرْفَعَ لَهُمْ حَسَنَةً حَتَّى يَأْتُوا اللَّهَ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ وَ يَتَوَلَّوْا الْإِمَامَ الَّذِي أُمِرُوا بِوِلَايَتِهِ وَ يَدْخُلُوا فِي الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ لَهُمْ؛^۲

به خدا سوگند، اگر ابلیس پس از استکبار و عصیان که [در مورد

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۳۷۵.

۲- المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۳۹.

سجده بر آدم علیه السلام از خود نشان داد، تمام عمر دنیا را در حال سجده برای خدا بگذرانند، نفعی به حالش نخواهد داشت و مقبول نزد خدا نخواهد بود تا همانگونه که خداوند دستور داده است در مقابل آدم سجده کند. همچنین، این امت نافرمان راه گم کرده‌ی پس از پیامبرشان که امام منصوب از جانب خدا و رسولش را رها کرده‌اند [و تن به ولای دیگران داده‌اند] خداوند هیچ عملی را از آنها نمی‌پذیرد و هیچ حسنه‌ای را از آنها بالا نمی‌برد تا از همان راهی که خداوند دستور داده است به سوی او بروند و به ولایت امامی که خداوند تعیین کرده است، اعتراف کنند و از همان دری که خدا و رسولش برای آنها گشوده‌اند داخل بشوند.

پس موضوع سرسپردگی و تسلیم محض بودن نسبت به غیر امام معصوم از پیر و مرشد و شیخ خائقه و قطب و غیر ذلک بدعت است و عبادت طاغوت که اهل ایمان به حکم قرآن کریم باید از آن پرهیزند؛ چنان که می‌فرماید:

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ
الْبُشْرَىٰ...^۱

بشارت از آن کسانی است که از عبادت طاغوت دوری گزیدند و به

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۱۷.

سوی خدا باز گشتند.

کلمه‌ی طاغوت در اصل از ماده‌ی طغیان به معنای تعدّی و تجاوز از حدّ است که بر هر متجاوز از حدّ و هر معبود باطل و هر مُطاع خارج از مسیر شریعت حقّه‌ی تبیین شده از سوی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام اطلاق می‌شود.

خلاصه‌ی کلام آن که، ما بعد از ایمان به خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که از راه فطرت به دست آورده‌ایم، به حکم عقل و قرآن و تصریح پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم موظفیم تسلیم امامی بشویم که معصوم از خطا و منصوب از جانب خدا به وسیله‌ی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و غیر از دوازده حجّت معصوم که تمام خصوصیات و مشخصاتشان از طریق بیان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مبین و روشن شده است و اوّلینشان امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام و آخرینشان امام حجّة بن الحسن العسکری عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، فرد یا گروه دیگری در عالم اسلام به این عنوان (امام معصوم منصوب از جانب خدا) معرفی نشده است و آن پیشوایان و راهنمایان پاک آسمانی نیز آنچه را در وادی سیر و سلوک انسان و تقرب جستن او به مقام امنع و اقدس الهی لازم بوده است، تحت عناوین مربوط به عقاید و اخلاق و عمل ضمن روایات مضبوط بسیار فراوان بیان فرموده و کیفیت سلوک را به صورت احکام شریعت از واجبات و محرمات و آداب و سنن تشریح کرده‌اند و در زمان غیبت دوازدهمین امام علیه‌السلام نیز راه به دست آوردن احکام خدا را، همانگونه که در بحث پیشین این جزوه بیان شد، رجوع به فقهای جامع‌الشرایط

که حاملان لوای شریعت در زمان غیبت امام علیه السلام هستند، معرفی فرموده‌اند. بنابراین، ما در مقام تحصیل معارف دین و اخذ برنامه‌ی سیر و سلوک روحی به هیچ مرجع و مستمسکی جز فقهای جامع شرایط فتوا که تبیین کنندگان مکتب معصوم از خطای اهل بیت رسالت علیهم السلام هستند نیازی نداریم و اگر کسی را از پیش خود برگزینیم و تحت هر عنوانی از قبیل شیخ ارشاد و پیر طریقت و قطب زمان و غیر ذلک مقتدای خود بدانیم و ریسمان تبعیت از او را به گردن بیفکنیم و به اصطلاح معروف سر بسپاریم به طور مسلم بدعت در دین گذاشته و در زمره‌ی "عَبْدَه‌ی طاغوت" و پیروان شیطان قرار گرفته‌ایم. حال، چه بهتر که این حقیقت را از زبان پیشوایان معصوم خود علیهم السلام بشنویم.

به این چند روایت توجّه فرمایید

مرحوم محدّث قمی - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - در کتاب سفینه البحار نقل کرده از کتاب نفیس "حدیقة الشّیعه" که از تألیفات مرحوم عالم ربّانی، محقّق اردبیلی - قدّس سره - است و آن بزرگوار به سند خود نقل کرده از محمد بن حسین بن ابی الخطاب که او می‌گوید: در مدینه‌ی طیبّه در مسجد النّبی خدمت امام دهم، امام هادی علیه السلام بودم؛ جمعی از یاران آن حضرت - که در میانشان ابوهاشم جعفری بود و او مردی سخنور بود و در نزد امام علیه السلام منزلتی عظیم داشت - وارد شدند. چندی نگذشت که گروهی از فرقه‌ی صوفیه داخل مسجد شدند و در یک طرف دیگر مسجد حلقه‌وار نشستند و شروع به ذکر تهلیل (لا اله الا الله) کردند. در این موقع

امام علی(ع) به ما فرمود:

لَا تَلْتَفِتُوا إِلَى هَؤُلَاءِ الْخَدَّاعِينَ! فَإِنَّهُمْ خُلَفَاءُ الشَّيَاطِينِ وَ
مُخَرَّبُو قَوَاعِدِ الدِّينِ؛

يَتَزَهَّدُونَ لِرَاحَةِ الْأَجْسَامِ وَ يَتَهَجَّدُونَ لِتَصْيِيدِ الْأَنْعَامِ.
يَتَجَوَّعُونَ عُمُرًا حَتَّى يُدَيِّخُوا لِلْإِكَاْفِ حُمُرًا؛
لَا يُهْلَلُونَ إِلَّا لِغُرُورِ النَّاسِ وَ لَا يُقْلَلُونَ الْغَدَاءَ إِلَّا لِمَلْءِ
الْعِيسِ وَ اخْتِلَاسِ قَلْبِ الدُّفْنِاسِ؛
يَتَكَلَّمُونَ النَّاسَ بِأَمْلَائِهِمْ فِي الْحُبِّ وَ يَطْرَحُونَهُمْ بِإِذْلَائِهِمْ فِي
الْجُبِّ؛

أَوْرَادُهُمُ الرِّقْصُ وَ التَّصَدِيقَةُ وَ أَذْكَارُهُمُ التَّرْتُّمُ وَ التَّغْنِيَةُ فَلَا
يَتَّبِعُهُمُ إِلَّا السُّفَهَاءُ وَ لَا يَعْتَقِدُ بِهِمْ إِلَّا الْحَمَقَاءُ؛
فَمَنْ ذَهَبَ إِلَى زِيَارَةِ أَحَدٍ مِنْهُمْ حَيًّا أَوْ مَيِّتًا. فَكَأَنَّمَا ذَهَبَ إِلَى
زِيَارَةِ الشَّيْطَانِ وَ عَبْدَةِ الْأَوْثَانِ وَ مَنْ أَعَانَ أَحَدًا مِنْهُمْ، فَكَأَنَّمَا
أَعَانَ يَزِيدَ وَ مُعَاوِيَةَ وَ أَبَاسُفِيَانَ؛

به این گروه فریبکاران اعتنا نکنید؛ اینان همکاران شیاطین و
ویران کنندگان پایه های دینند.

زهد و وارستگی از خود نشان می دهند تا به تن آسایی برسند. شب به
نماز برمی خیزند تا چهار پایان [عوام کالانعام] را به دام خود بیفکنند.

یک عمر اظهار گرسنگی [و سیر از غذا نشدن] می کنند تا خراخی را
رام خود سازند و پالان بر دوششان بگذارند.

ذکر "لا اله الا الله" نمی گویند مگر برای فریب دادن مردمان. از غذا
و خوراک کم نمی کنند مگر برای پر کردن ظرف های بزرگ و
ربودن دل های ساده دلان.

با مردم به نرمی و مهر آمیز سخن می گویند و با همین دلو
نرم گویی [و اظهار حبّ ریایی] آن بی خبران را به قعر چاه و جبّ
[ضلال دائم] می افکنند.

اورادشان کف زدن است و رقصیدن. اذکارشان نغمه سرودن است و
آواز خواندن و لذا پیروی از آنها نمی کنند مگر کم خردان و اعتقاد
به آنها پیدا نمی کنند مگر ابلهان.

حال، هر کس به زیارت و دیدار یکی از مردگان و یا زندگان آنها
برود، مانند این است که به زیارت شیطان و بت پرستان رفته است.
هر کس به نحوی یکی از آنها را یاری کند [اعمّ از کمک مادی یا
ترویجی و تشویقی] مانند آن است که یزید و معاویه و ابوسفیان را
یاری کرده است.

در این هنگام که امام علیه السلام به این شدّت از آنها اظهار تنفّر فرمود، یکی از
یاران امام با تعجّب پرسید: آیا اگر چه آن (فرد صوفی) به حقوق شما اقرار کند؟

راوی گوید: امام علی^{علیه السلام} از روی خشم به او نگاه کرد و فرمود:

دَعْ ذَا عُنْكَ! مَنِ اعْتَرَفَ بِحُقُوقِنَا، لَمْ يَذْهَبْ فِي عُقُوبِنَا! أَمَا
تَدْرِي أَنَّهُمْ أَحْسَ طَوَائِفِ الصُّوفِيَّةِ؟ وَ الصُّوفِيَّةُ كُلُّهُمْ مِنْ
مُخَالِفِينَا وَ طَرِيقَتُهُمْ مُغَايِرَةٌ لِّطَرِيقَتِنَا وَ إِنَّهُمْ إِلَّا نَصَارَى وَ
مَجُوسَ هَذِهِ الْأُمَّةِ؛

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَجْهَدُونَ فِي إطفَاءِ نُورِ اللَّهِ وَ اللَّهُ يُنِيمُ نُورَهُ وَ لَوْ
كَرِهَ الْكَافِرُونَ؛^۱

واگذار این سخن را؛ کسی که معترف به حقوق ما باشد، به راهی که
موجب اذیت و آزار ماست نمی‌رود. آیا نمی‌دانی [کسانی که در
عین ادعای اعتراف به حق ما، به راه خلاف رضای ما می‌روند]
پست‌ترین طوایف صوفیه‌اند؟ و صوفیه همگی از مخالفین ما هستند؛
طریقه‌ی آنها مغایر با طریقه‌ی ماست و نیستند آنها مگر نصارا و
مجوس این امت.

و همانانند کسانی که با جدّ و جهد تمام برای خاموش ساختن نور
خدا می‌کوشند و خداوند نور خود را به آخر می‌رساند اگر چه
کافران نپسندند.

از پیامبر اکرم ﷺ منقول است:

لَا يَقُومُ السَّاعَةُ عَلَى أُمَّتِي حَتَّى يَقُومَ قَوْمٌ مِنْ أُمَّتِي إِسْمُهُمُ
الصُّوفِيَّةُ لَيْسُوا مِنِّي وَ إِنَّهُمْ يُحَلِّقُونَ لِلذِّكْرِ وَ يَزْفَعُونَ أَصْوَاتَهُمْ
يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ عَلَى طَرِيقَتِي بَلْ هُمْ أَضَلُّ مِنَ الْكُفَّارِ وَ هُمْ أَهْلُ
النَّارِ...^۱

پیش از قیامت، گروهی از امت من بپاخیزند که اسمشان صوفیه
است؛ از من نیستند. آنها حلقه‌ی ذکر تشکیل می‌دهند و صداهای
خود را بلند می‌کنند. آنها می‌پندارند که بر طریقه‌ی من هستند[نه
چنین است] بلکه آنها گمراهتر از کفارند و آنها اهل آتشند...

یکی از یاران امام صادق علیه‌السلام به آن حضرت عرض کرد: در این ایام دسته‌ای
پیدا شده‌اند که صوفیه نامیده می‌شوند، درباره‌ی آنها چه می‌فرماید امام علیه‌السلام فرمود:

إِنَّهُمْ أَعْدَاؤُنَا. فَمَنْ مَالَ إِلَيْهِمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَ يُحْشَرُ مَعَهُمْ وَ
سَيَكُونُ أَقْوَامٌ يَدَّعُونَ حُبَّنَا وَ يَمِيلُونَ إِلَيْهِمْ وَ يَتَشَبَّهُونَ بِهِمْ وَ
يُلَقِّبُونَ أَنْفُسَهُمْ بِلَقَبِهِمْ وَ يُؤَوِّلُونَ أَقْوَالَهُمْ؛
أَلَا فَمَنْ مَالَ إِلَيْهِمْ فَلَيْسَ مِنَّا وَ إِنَّا مِنْهُ بِرَاءٌ وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ رَدَّ
عَلَيْهِمْ كَانَ كَمَنْ جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛^۲

۱- سفینه البحار، جلد ۲، ماده‌ی صوف، صفحه‌ی ۵۸.

۲- همان، صفحه‌ی ۵۷.

بی‌تردید، آنها دشمنان ما هستند و هر کس به آنها تمایل پیدا کند، از آنها محسوب می‌شود و با آنها محشور می‌گردد و در آینده‌ی نزدیک کسانی خواهند آمد که در عین این که ادّعای محبّت ما می‌کنند، به آنها تمایل می‌ورزند و خود را [در زوّ و قیافه و آداب و عادات] شبیه آنها می‌سازند و لقب‌های مخصوص به آنها را بر خود می‌گذارند و سخنان [ضلال‌انگیز] آنها را [به منظور فریب دادن ساده‌دلان] تأویل و توجیه می‌کنند.

حال، آگاه شوید! هر کس به آنها تمایل و گرایشی داشته باشد از ما نیست و ما از او بیزاریم و هر کس در مقام ردّ و انکار مسلک آنها برآید [از حیث اجر و پاداش در نزد خدا] مانند کسی خواهد بود که همراه رسول خدا ﷺ با کفار جنگیده است.

تذکر لازم

روایات و احادیث مربوط به قدح و ذمّ صوفیه هر چند در کتب و مدارک معتبر متعدّد - از شیعه و سنی - آمده است، ولی مرحوم محقّق اردبیلی - رضوان الله تعالی علیه - که از شخصیت‌های علمی نامدار در میان علما و فقهای شیعه و از نظر زهد و ورع و تقوا زبانزد خاصّ و عامّ است، در کتاب "حديقة الشّیعة" با نقل احادیث بسیار روشن، تار و پود مسلک تصوّف را به هم ریخته و انحرافی بودن آن را اثبات کرده و حقّاً یکی از موانع پیشرفت تصوّف در میان امامیه شده است و

به همین علّت طرفداران تصوّف که سیلی سخت از این کتاب خورده‌اند، از طرفی نمی‌توانند در عظمت شخصیت علمی و پارسایی مرحوم اردبیلی که در میان خواص و عوام شیعه تردیدناپذیر است، خدشه‌ای وارد سازند و احادیثی را که آن بزرگمرد علم و تقوا نقل کرده است زیر سؤال ببرند و از اعتبار بیندازند و از طرفی هم به سبب این احادیث قاطع و گویا خود را شکست خورده و آبرو از دست داده می‌بینند، ناگزیر به دست و پا می‌افتند و برای یافتن راه فرار از این تنگنا گاه می‌گویند این روایات در مذمت صوفیه‌ی اهل تسنّن وارد شده است و به ما که شیعه و دوستدار اهل بیت رسول ﷺ هستیم مربوط نیست و گاه ادّعا می‌کنند که کتاب "حديقة الشّیعه" اصلاً مجعول و ساختگی است و هیچ ارتباطی به مرحوم محقّق اردبیلی ندارد و نسبتش به آن مرد بزرگ دروغ است و بی‌اساس. ولی یاللاسف که این دست و پا زدن‌ها بی‌فایده است و حرکت مذبحخانه‌ای بیش نیست؛ زیرا در بسیاری از آن روایات تصریح شده است که اگر دوستداران ائمه‌ی هدی ﷺ به فرقه‌ی صوفیه تمایلی پیدا کنند، آن بزرگواران از آنها بیزار خواهند بود، چنان که در همین روایت منقول از امام هادی ﷺ خواندیم که پس از آن که امام جمعیّت صوفیه را مذمت کردند، یکی از حضّار عرض کرد: آیا اگر چه آن صوفی معترف به حقّ شما باشد؟ و امام از روی خشم نگاهی به آن شخص کرد و فرمود: واگذار این گفتار را؛ کسی که معترف به حقّ ما باشد در مقام آزدن ما بر نمی‌آید. تا آنجا که فرمود:

و الصُّوفِيَّةُ كُلُّهُمْ مِنْ مُخَالِفِينَا وَ طَرِيقَتُهُمْ مُغَايِرَةٌ لِّطَرِيقَتِنَا؛

صوفیه جمعیّتشان از مخالفین ما هستند و راه آنها از راه ما جداست.

و اما صَحّت و سقم نسبت کتاب "حَدِيقَةُ الشَّيْعَةِ" به مرحوم محقق اردبیلی مطلبی است که باید دانشمندان متخصص و ارباب تحقیق در زمینه‌ی کتاب‌شناسی درباره‌ی آن نظر بدهند و خوشبختانه در این باب علمای برجسته‌ی شیعه که صاحب تألیفات بسیاری و عمری سر و کارشان با کتب دانشمندان شیعه و تشخیص صَحّت و سقم استناد کتاب‌ها به صاحبانشان بوده است، تصریح کرده‌اند که کتاب بسیار نفیس "حَدِيقَةُ الشَّيْعَةِ" از تألیفات گرانقدر مرحوم محقق مقدّس، آخوند ملاّ احمد اردبیلی (قدس سرّه) است. خواستاران اطلاع از اسامی آن بزرگان به کتاب "سَفِينَةُ الْبَحَارِ" مرحوم محدّث قمی (رض)، جلد ۲، ماده‌ی صوف، صفحه‌ی ۵۸ رجوع فرمایند.

به این وسوسه‌ی ابلیسی باید توجّه کامل داشت

یکی از دام‌های بزرگ ارباب تصوّف برای صید افراد ناپخته و ساده‌دل طرح مسأله‌ی عشق از یک سو و سخن گفتن از اسرار نهان از دیگر سو است. آری، آن طرّاحان نقشه‌ی اضلال، از یک طرف، مسأله‌ی عشق را به میان می‌آورند و آن را حاکم و سلطان مُطاع در کشور جان و طایر بلند پرواز در اوج آسمان معارف و کشف و شهود معرفّی می‌کنند و عقل را یک پای چوبین بی‌تمکین در این وادی و علم را هم حجاب اکبر و پرده‌ای ضخیم افتاده مقابل

چشم دل می‌انگارند و از طرف دیگر، معارف اصیل دین را به عنوان یک سلسله اسرار ناگفته و ناشنیده‌ی مکتوم از درک و فهم پویندگان راه عقل و علم و تنها کشف شده‌ی برای تیز پروازان آسمان عشق معرفی می‌کنند که نه زبان یارای گفتن آن را دارد نه گوش طاقت شنیدنش را، بلکه جذبه‌ای از جذبات ربّانی باید تا نفس افتاده در وادی ریاضات عاشقانه را به سر منزل مقصود و وصال معشوق برساند. تازه آنانی هم که رسیدند و دیدند باید مُهر سکوت بر لب بزنند و دم نزنند، چرا که:

هر که را اسرار حق آموختند مُهر کردند و دهانش دوختند

تا نگردي آشنا زین پرده رمزی نشنوی

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
راستی که چه برنامه‌ی شیرین و دلچسبی! نه رنج تحصیل علم و درس و بحث می‌خواهد نه زحمت اقامه‌ی برهان و استدلال عقلی و نقلی می‌طلبد! تنها به گوشه‌ای خزیدن و سر در گریبان خود کشیدن و برای تصفیه‌ی قلب و زدودن زنگار از صفحه‌ی دل به ریاضات نفسیه‌ی مجعوله‌ی مرشد و اقطاب پرداختن و سرانجام با بال و پر عشق به سوی حضرت معشوق پر کشیدن و آنچه اندر وهم ناید آن شدن!

با عاقلان بگوی که ارباب ذوق را

عشق است رهنمای، نه اندیشه رهبر است

و البته عرضه کردن اینگونه برنامه‌های - به اصطلاح - سیر و سلوک روحی که با ذوق و احساس سر و کار دارد و انگشت روی دکمه‌ی بسیار حسّاس غریزه‌ی عشق و شور آدمی می‌گذارد - آن غریزه‌ای که در میان تمام غرایز انسان از حدّت و شدّت خاصّی برخوردار است و کانونی است که جرّقه‌های آن در طول تاریخ بشر شعله‌ها افکنده و آتش به خرمن هستی انسان‌ها زده و داستان‌های سرشار از سوز و گدازها و شور و نواها و سعادت‌ها و شقاوت‌ها به وجود آورده است - طبیعی است که در روح و روان بسیاری از ساده‌دلان به‌ویژه تیپ حسّاس جوان تأثیر فوق‌العاده عجیبی می‌گذارد و - به گفته‌ی دانشمندی - همچون نغمات دلکش موسیقی به طبعشان خوشایند و دلپذیر می‌آید و به‌خصوص آن که غالباً با اشعار و غزلیات مشتمل بر الفاظ عشق و عاشق و معشوق و فراق و وصال یار توأم می‌گردد و آن شیفتگان حیرت‌زده را با وعده‌ی دیدار یار و حصول مکاشفات و نیل به اسرار نهانی - که تا نیروی نبینی و تا نخوری ندانی - داغشان می‌سازد و با شور و هیجانی غریب به دنبال خود می‌کشاند و هر دم به گوش آن شوریدگان می‌خواند که گروه ممتاز خداشناس عارف شما هستید و دیگران مشتی جامد و بی‌روح و قشری بی‌مغزند که توانایی بال و پر زدن با شما در فضای ملکوت اعلا ندارند؛ آنگونه که گفته‌اند:

عشق از اوّل چرا خونی بود	تا گریزد هر که بیرونی بود
آزمودم عقل دوراندیش را	بعد از این دیوانه سازم خویش را

مدّعی خواست که آید به تماشاگه راز

دست غیب آمد و بر سینه‌ی نامحرم زد

آری، وقتی بنا شد در محفلی که نشستگان آن نوعاً مردان و زنان جوانی هستند که آتش سوزان شهوت در وجودشان ملتهب است اشعار و غزلیاتی خوانده شود که سراسر مضمونش سخن از می و معشوق و مستی و چشم و ابروی یار و لب و رخسار دلداری است و ناله‌ی فراق و آرزوی وصال، البته مسلّم است که این اشعار با این مضامین - آن هم توأم با نغمه‌های خوش و آوازهای دلنشین و آهنگ‌های شورانگیز - آتش زیر خاکستر هوس‌ها را شعله‌ور می‌سازد و حالت وجد و نشاطی شبیه به سکر و مستی در شنوندگان ایجاد می‌کند تا آنجا که تدریجاً کار به رقص و پایکوبی و صیحه و شهقه و ما بعد آن می‌رسد! فَظُنَّ خَيْرًا وَلَا تَسْأَلُ عَنِ الْخَبَرِ.

آنگاه حضرات این حالت شهوانی را به حساب جذبه‌ی ربّانی و شوق الهی می‌گذارند و خلق الله را به ضلالت و گمراهی دائم می‌کشانند.

أَعَادَنَا اللَّهُ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ
النَّاسِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ النَّاسِ؛

به راهی که ترس گم شدن دارید نروید

سخن را در این باب با نقل یک جمله‌ی نورانی از حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به پایان می‌بریم که ضمن وصیتشان به فرزند گرامی‌شان حضرت امام

مجتبی علیه السلام فرموده‌اند تا راهگشای پیروانشان باشد:

وَأَمْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ فَإِنَّ الْكَفَّ عِنْدَ حَيْرَةٍ
الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ؛^۱

از [رفتن به] راهی که از ضلالت و گمراهی آن بترسی خودداری
کن؛ زیرا خودداری کردن [از اقدام به هر کار] در حال حیرت [و
احتمال] گمراهی، بهتر از ورود به کارهای هول‌انگیز است.

و مجدداً هشدار پر بار امام صادق علیه السلام را یاد آور می‌شویم که فرمود:

إِيَّاكَ وَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَتُصَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ؛^۲

بپرهیز از این که فردی جز حجت [معصوم] را پیشوا و مقتدای
[مطلق] خویش برگزینی و او را در تمام آنچه [بدون استناد به
معصوم، از رأی خود] می‌گوید تصدیق کنی.

حال، ای برادران و خواهران جوان، سخت مواظب خود باشید، درد و بلا
یکی و دوتا و ده تا و صد تا نیست، گرفتاری‌ها فراوان و دام و کمند شیطان اغواگر
گوناگون است. قیافه‌های مکار خداع از هر سو برای به دام انداختن ما دست به
کار گشته‌اند. صراط مستقیم حق:

أَدِقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ؛

۱- نهج البلاغه فیض، نامه‌ی ۳۱، قسمت دوم.

۲- معانی الاخبار، صفحه‌ی ۱۶۹ و بحار الانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۸۳، قسمت آخر حدیث ۵ و المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه‌ی ۱۳۰.

از مو باریک تر و از شمشیر تیزتر است.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست
 ولذا ما با توسّل به ذیل عنایت حضرت ولیّ زمان، امام حجّة بن الحسن
 عجل الله تعالی فرجه الشریف دست تضرّع به درگاه خداوند قریب مجیب بر می داریم و
 عاجزانه از مقام اقدس حضرت باری - عزّ و علا - می خواهیم که عنایتی فرماید و
 توفیقی دهد تا گوهر گرانقدر ایمان را از این گذرگاه پر آشوب دنیا به سلامت عبور
 دهیم و از دستبرد دزدان و راهزنان طرّار عیار مصون و محفوظ نگه داریم و به سر
 منزل مقصود که هنگام لقای حضرت ربّ است برسانیم. الهنا آمین یا ربّ العالمین
 اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلًا وَ اٰخِرًا وَ سَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی مُحَمَّدٍ
 وَ آلِهِ مَصَابِیْحَ الدُّجَى؛

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته
 روز جمعه پانزدهم شوال ۱۴۱۵ هجری قمری
 بیست و ششم اسفند ۱۳۷۳ هجری شمسی
 سیّد محمد ضیاء آبادی

فهرست

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار
۷	تحصیل چه علمی واجب است؟
۱۷	وجوب عینی و کفایی در تحصیل علم عقاید و احکام
۲۹	تحصیل اصول عقاید
۳۵	اجتهاد و تقلید
۳۷	اجتهاد و تقلید یعنی چه؟
۳۸	اجتهاد مردود
۴۱	اجتهاد مقبول
۴۳	اجتهاد کار هر کسی نیست
۴۵	اهم شرایط در مسأله‌ی اجتهاد
۴۶	کلامی از فقیهی بزرگ
۴۷	سخنی دیگر از استادی سترگ
۴۸	نمونه‌هایی از بیانات معصومین علیهم‌السلام در شدت اهتمام به مطلب
۵۳	یک نمونه از هراس بزرگان از تصدّی مقام فتوا!

- تقلید ۵۵
- تقلید مردود ۵۵
- تقلید مقبول ۵۶
- تقلید یعنی پیروی عاقلانه و بصیرانه ۵۹
- چه خیال خامی و چه گفتار هذیانی! ۶۱
- یک نمونه از قرآن، عالم فریب خورده از شیطان ۶۳
- غرض، تنبّه است و تفکّر ۶۵
- تحصیل متاع گرانبهای دین توسط پاکدلانِ پاک عمل ۶۷
- قسمت‌هایی از نامه‌ی امام سجاد علیه السلام به ابن شهاب زُهری ۷۰
- بازگشت به اصل مبحث ۷۸
- تَخَلُّقٌ به فضایل اخلاقی** ۸۵
- تحصیل علم در مسائل اخلاقی واجب عینی است ۸۷
- تفاوت بین خَلْق و خُلُق ۹۱
- لازم‌ترین علم از دیدگاه امام امیرالمؤمنین علیه السلام ۹۴
- تذکّر ۹۴
- علم از نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۹۶
- هشدار! که علم تنها نه کمال، بلکه زیان است ۹۸
- چه اسراف رسوایی! ۱۰۰
- ارتباط علوم سه‌گانه با یکدیگر ۱۰۲

- فرصت را مغتنم بشمارید..... ۱۰۹
- آیا درجات از دست رفته‌ی روحی جبران‌ناپذیر است؟..... ۱۱۱
- تأملی در این مطلب..... ۱۱۳
- تذکری درباره‌ی اندیشه‌های روشنفکر مآبانه‌ی انحرافی..... ۱۱۹
- دین حق در هر زمان، یکی بیش نیست..... ۱۲۱
- تفکر روشنفکر مآبانه‌ی مردود..... ۱۲۷
- وضع و حال کافران نسبت به دین حق گوناگون است..... ۱۲۸
- اعتقاد به امامت..... ۱۳۷
- راه شناسایی دین حق..... ۱۳۹
- تأکیدی بر اصیل‌ترین پایه‌ی دین حق، اعتقاد به امامت..... ۱۴۰
- امام مفترض الطاعه‌ی منصوب از جانب خدا کیست؟..... ۱۴۳
- راهنما به سوی خدا جز راه‌شناس منصوب از سوی خدا نمی‌تواند باشد..... ۱۴۷
- به هر خانه‌ای از در آن باید وارد شد..... ۱۵۰
- اهل بیت رسول ﷺ باب حطه‌ی امت اسلامی..... ۱۵۷
- تولی باید توأم با تبرّی باشد..... ۱۵۹
- چه شگفت‌آور است..... ۱۶۳
- سعی کنیم مشمول این حدیث شریف نباشیم..... ۱۶۷
- اتحاد سیاسی غیر از صلح و سازش اعتقادی است..... ۱۶۸
- هشدار که چهره‌های غلط‌انداز از شناخت حق باز ندارند!..... ۱۶۹

- به این حدیث نیز توجّه فرمایید ۱۷۱
- بیدار باشی درباره‌ی انحراف تسنّن گرایی** ۱۷۵
- توجّه که خائنانه به اسلام به عنوان خادم معرّفی نشوند! ۱۷۷
- دعوت به سوی خدا باید به اذن خدا باشد ۱۸۲
- کشورگشایی از شئون آسمانی رسول الله نیست ۱۸۵
- هدف اسلامی پرورش روح ایمان در انسان است ۱۹۱
- باز هم توجّه که باعث تمایل قلبی مردم به ظالمان نشویم! ۱۹۳
- سخنی نورانی از عالمی ربّانی ۱۹۴
- این نکته را هم بدانیم ۱۹۵
- هشدارِ درباره‌ی بیماری تصوّف گرایی** ۱۹۷
- مراقب بیماری تصوّف گرایی باشیم ۱۹۹
- اجمالی از برنامه‌ی اهل تصوّف ۲۰۲
- آیا این برنامه بدعت حرام نیست؟ ۲۰۵
- سرسپردگی، بدعتی بزرگ و گمراهی آشکاری است ۲۱۰
- به این چند روایت توجّه فرمایید ۲۱۵
- تذکّر لازم ۲۲۰
- به این وسوسه‌ی ابلیسی باید توجّه کامل داشت ۲۲۲
- به راهی که ترس شدن دارید نروید ۲۲۵